

کارگران همه کشورها متحد شوید!

اتحاد کارگران

ارگان مرکزی اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

کارگری و درصاحبه با اتحاد کارگران :

چپا باید با تجدید سازمان

اصولی، برنامه و فعالیت خود را

در کارخانه ها تدوین کنند!

قیمت: ۰۰۰ ریال

شماره ۷ آذرماه ۷۰

کودتا در شوروی

بعد از بزرگترین انقلاب کارگری جهان در اکتبر ۱۹۱۷، که در روند تحولات جهانی قرن اخیر بیشترین اهمیت را داشت، امروز فریادهای "ار دو گناه سوسیالیستی دومین تحول مهم جهانی عمر ماست که تاثیرات مستقیمی بر مبارزات رهاش بخش کارگران و زحمتکشان جهان از یوغ استبداد و استثمار سرمایه داری دارد.

انقلاب اکتبر و جمهوری شوراهای، دستاوردهای بزرگی برای بشریت و بخصوص طبقه کارگر داشت، اما در تداوم حیات خویش و طی یک روند تدریجی از مضمون سرولتاریائی خویش تهی گشته و با تحول به جامعه ای دوران معیارها و برنسیهای اولیه اش، زمینه های تلاش وین بست خویش را فراموش ساخت و "اقتدار" تیر خلاص بر آخرین و ته مانده های دستاوردهای انقلاب کبیر اکتبر و جمهوری شوراهان نصیب گور باچف کردید.

کودتا در شوروی و بیاتلاش کرایش معینی از حزب حاکم برای قبضه مجدد قدرت در شرایطی تحقق یافت که مشی سیاسی - اقتصادی جناح حاکم (گورباچف) و بیاتلاش سرنوشت شوروی، مرحله کیفی را از سر می گذراند و گذار به سرمایه داری قطعیت و رسمیت مییافت.

گورباچف تجسم واقعی و مولود دوره تناقض آمیز شوروی و محصول قطعی دوران بوروکراتیک گذشته بود که در جهت رفع تناقض موجود راه حلی بورژوازی برگزید. دمکراسی شور دنظری علیرغم فرمایشی نسبت به دوران گذشته با دمکراسی پرولتری فاصله ای بسیار داشت و راه حل اقتصادی وی نیز در رفع بحران، گزینش نرملهای سرمایه داری، و بدین خاطر از همان ابتدا توانست بشتوانه و محبوبیت فراوانی در میان دول امپریالیستی و بورژوازی نوپای داخلی کسب نموده و آنان را به صحنه بکشاند، و در یک کلام ته مانده های دست آوردهای اکتبر را به بورژوازی بفرود، در همینجا باید خاطر نشان سازیم که گورباچف یا گورباچفیم "محمول تمامی کج اندیشی ها و کج رویها از برنسیهای جامعه سوسیالیستی و دیکتاتوری سرولتاریا در دوران پس از لنین بوده است و نمی توان چنین چرخشهای بزرگی را تنها با نقش افراد توضیح داد.

کودتای نافرجام ۱۹ اوت و فرجام گورباچفیم

در صفحه ۱۵

اعتراضات در چندین شهر

اعتراضات و تظاهرات در شهرهای مختلف نسبت به تجاوز بی حد و مرز جمهوری اسلامی به حریم زندگی توده ها و نسبت به کرائی روز افزون و ... انعکاس خشم فر و خفته توده گر فتار در اسارت استبداد دویسی - عدالتی های این دیکتاتوری مذهبی است که در اشکال مختلف، بصورت خود بخودی ویرانکننده در شهرهای تهران، اصفهان، تبریز، شهرری، باقرآباد دورامین، قم، زنجان و اعدام رانندگان کامیون ... بروز کرده است.

اشغال کویت رسمیت یافت!

۲۸ شهریورماه "قرارداد" امنیتی "ده ساله" آمریکا و کویت در واشنگتن با امضا، رسید. در این قرارداد ذخیره سازی تجهیزات نظامی آمریکا، برگزاری مانورهای نظامی مشترک، آموزش سربازان کویتی توسط نظامیان آمریکائی و استفاده از تسهیلات بندری کویت در خلیج فارس توسط نیروی دریائی آمریکا پیش بینی شده است.

پس از آغاز روند تلاشی بلوک شرقی و پایان "جنگ سرد" - تهاجم امپریالیسم آمریکا و متحدینش به عراق و جنایات ضد بشری شان علیه مردم عراق، امپریالیسم آمریکا حضور مستقیم خود را در منطقه خلیج فارس و خاور - میانه، از طریق تبدیل کویت به یک پایگاه نظامی تامین کرده و موقعیت خویش را تحکیم نمود و وظیفه ژاندارسی منطقه را بر اساسی بر عهده گرفته است. بقیه در صفحه ۲۸



کودتا؛ آئینه ای در مقابل حزب "دمکراتیک" کنگره اکثریت!

در صفحه ۶

کوبا؛

راه خروج از بحران کجاست؟ دریانوردی در آبهای طوفانی!

در صفحه ۱۲

پیرامون کنفرانس سران ۷ کشور بزرگ صنعتی

در صفحه ۳

نگاهی مختصر به جنبش خلق کرد (قسمت دوم)

در صفحه ۲۱

کودتا در شوروی

دنباله از صفحه اول

اشاره به گورباچف باین دلیل است که او نماینده تیبیک یک گرایش نظری است. فرضا وقتی سخن از لنین می‌شود، مشی حاکم بر حزب کمونیست و بلشویسم مورد نظر است و نیز دوره ای که بوروکراتیسم بر حزب حاکم کشت و نطفه‌های استحاله تدریجی سرزمین شوراهای آغاز کشت با مشی حزب در آن دوره و گرایش بوروکراتیک و نماینده تیبیک آن استالین توضیح داده می‌شود و دوره اخیر با غلبه سوسیال دموکراسی بر حزب و نمایندگی آن گورباچف بیان می‌شود، با این رویکرد و برخورد علمی همان‌سا بر روی گورباچف بمثابه تبلور گرایش سوسیالیسم "دمکراتیک" است و نه بطور مجرد و صرفاً بعنوان یک عنصر خاش به مردم شوروی.

تحولاتی که گورباچف آغاز کرد آن بود، از یک لحاظ از همان ابتدا در استای مشخصی داشت و آن پیشبرد تمامی مشی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود بر اتکا و محور گرایشات بورژوازی (و نه بر اساس منافع کارگران و سایر محور پرولتاریای انقلابی) بود و حمایت بورژوازی جهانی و طبقه‌های بورژوازی در حال تکوین داخلی از مشی گورباچف نه بخاطر دمکرات‌نمایی آن بلکه بخاطر مخمور و اهداف حرکت بورژوازی این جاده صاف کن امریالیست‌ها داشت که اینک هم‌اکنون اگر یلتسین بهتر بتواند نقش جاده صاف کن را ایفا نماید، حامیان جهانی گورباچف از اینک وی را چون دستمال کاغذی به دور اندازند از خود تر دیدی نشان نخواهند داد.

دوران گورباچف دوران بسته شدن بر ونده حزبی نو ده‌ای و انقلابی بود که گذشته پر افتخار داشته و سزگترین انقلاب کارگری و عالی‌ترین وعادلان‌ترین دمکراسی را سازمان داد، ولی گرایشات بوروکراتیک درون حزب چون موربانان از درون و پدیدارترین ارز شمن‌دیده‌ها و دستاوردهای بلشویسم را خورد دوره غلبه سوسیالیسم "دمکراسی" و بالاخره تباهی کامل حزب را فراهم ساخت. دوران گورباچف دوران بسته شدن سر ونده "سوسیالیسمی" بود که از بر نسیپها و نرم‌های جامعه سوسیالیستی دور شده بود و از همین بود که سنگ بزرگ پرولتاریای جهانی به "سوسیالیسم" سی‌رق سقوط نموده و سپس بدست دشمن افتاد، مطرح شعار دمکراسی و نقد بورژوازی گذشته حزب حاکم و جامعه "شوروی" توسط گورباچف هیچ افتخاری نصیب آن نمی‌کند چرا که آلترناتیو آنها در مقابله سوز و گراتیسم و کاریکاتوری از سوسیالیسم گذشته؛ چیزی جز دیکتاتوری بورژوازی نیست و مکرر این حکم در تاریخ اثبات می‌گردد که در جوامع کنونی راه مابین مابین دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری بورژوازی وجود ندارد و دوتا مانیکه جوامع طبقاتی وجود دارند، سطر یکی از دو طبقه اصلی جامعه امری اجتناب ناپذیر خواهد بود.

دوران گورباچف که مرحله شدیافته انحرافات حزب و مرحله ان‌هم بست جامعه "سوسیالیستی"

بود و نیز میتوان مرحله تدارک و انتقال قدرت به بورژوازی نامید. در این مرحله سه گرایش در حزب حاکم نمایان گشت: گرایش عمده که از پایه اجتماعی فعال (هر چند ضعیف و نوپا) و حمایت مادی و معنوی جهانی بر خوردار بود همانا گرایش لیبرال - بورژوازی گورباچف بود که سیاست خزنه باز سازی بورژوازی جامعه بحرانی شوروی و انتقال تدریجی قدرت به بورژوازی را در دستور قرار داد و در جهت فوق ارتجاعی اش یلتسین قرار داشت که مرزها و اختلافات کیفی بایکدیگر نداشتند و ندارند، بطوریکه هم‌اکنون به‌زاده و تبدیل شده است. گرایش دوم مدافعان سیستم گذشته با انتقال ذاتی جزئی و نه بنیادی، تحت عنوان مارکسیسم لنینیسم و پایبندی به "سوسیالیسم" (پس‌روال گذشته) در حزب و جامعه و سیر تحولات نقش داشته و این گرایش همواره ربه‌انزوا و افصحلال بود، که آخرین تلاش خود را (بدون درس‌گیری از گذشته و روی‌آوری به طبقه کارگر و سازماندهی و آگاه‌سازی آن) در سازماندهی کودتا و حذف جناح مقابل از فراسر توده‌ها جستجو کرد که اقدام کودتائی شان نیز با توسل به شیوه‌های مردود و بدون توجه به قانون‌مندی‌های کودتاها بوده و بهتر بگوئیم آنها با حرکت بدور از معیارهای مارکسیستی، لنینیستی و بدون توجه به اندیشه‌ها و آموزش‌های آنها در باره سوسیالیسم و نقش طبقه کارگر و توده‌ها و تحت نام آنها برای احیاء "سوسیالیسم" بوروکراتیک به کودتا متوسل شدند. آنها با حرکت از بنیادنا در ست‌شان شرایط انتقال قدرت به بورژوازی و روند استحاله را شتاب بخشیدند و آتشی بر یاکر دند که دودش چشم طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش شوروی رفت (هر چند که روندی که آغاز شده بود به مرحله برکشت ناپذیر رسیده بود).

کودتا توسط مدافعان "سوسیالیسم" بوروکراتیک، بی‌ارتباط با گذشته آنها نبوده و نیز قطعاً نشانه‌های از آینده‌شان را در سینه داشت، اقدام کودتائی متکی بر نیروهای ملخ تدارک دیده شد و نمی‌توانست توجهی به طبقه کارگر، شوراهای انقلابی کارگران و زحمتکشان و مهم‌تر از همه انتقال تمامی قدرت بدست شوراهای ادا شده باشد، از این رو باید گفت آنها می‌خواستند به آنچه‌ای دست یابند که در گذشته کارگران و توده‌های زحمتکش در شوروی تجربه کرده بودند و همین دلیل هیچ حمایت توده‌ای از آنها صورت نگرفت (همین‌طور از مخالفین کودتاهم حمایت توده‌ای صورت نگرفت جز چند میننگ) بنابراین گرایش "سوسیالیسم" بوروکراتیک با شیوه‌های کودتائی برای قدرت‌گیری مجدد و نیز تکرار اشتباهات گذشته را پیش گرفت و این خطای بزرگ آنان بود که نتوانستند از تاریخ و توده‌ها درس بگیرند و به نیاز طبقه کارگر و شیوه‌ای بلشویکی پاسخ گویند.

واما گرایش سوم، کمونیست‌های انقلابی و مدافعین مارکسیسم - لنینیسم و دیکتاتوری پرولتاریا هستند که از موضعی کمونیستی و درس‌گیری از گذشته در مورد سازماندهی حزب و روش‌های بسوزند با ساکاه اجتماعی

خود می‌باشند، این گرایشات هر چند تاکنون نه همه جانبه‌ای از گذشته و نیز برنامه‌آتی ارائه نداده‌اند، ولی عناصری از این گرایش در حال نضح با بی‌استامری است نه مختص شوروی، بلکه در سطح جهانی مطرح است. مدافعین این گرایش بر نسیپهای کمونیستی تاکید داشته و از طریق روآوری به توده‌ها (طبقه کارگر و زحمتکشان) برای احیاء سوسیالیسم مبارزه می‌کنند. بورژوازی جهانی مدعی است که کمونیسم شکست خورد ده است و این را در بوق و کرنا‌ی خود می‌دمد و اخیسرا برژینکی متاور امنیت ملی آمریکا در زمان جیمی کارتر ابراز عقیده کرده است که: "در تاریخ جدید شوروی دوروز به عنوان ایام سرنوشت ساز همواره در بادها خواهد ماند؛ ۶ نوامبر ۱۹۱۷ که انقلاب بلشویکی به وقوع پیوست و ۲۱ اکتبر ۹۱ که پایان عصر کمونیسم را قهر دویه جرأت میتوان گفت اکنون عصر شوراهای در تاریخ روسیه تمام شده است."

آری، "ار دوگاه سوسیالیستی" فروپاشید، ولی مسئله کارگران و محرومین اجتماع همچنان باقیست؛ سرمایه‌داری نه تنها نمی‌تواند مشکلات توده‌ها تحت استبداد و استثمار را جوابگو باشد، بلکه خود در بحران علاج ناپذیر گرفتار است که معطل این نظام زوال‌یافته است. خریدی نیست که کارگران و توده‌های آگاه استبداد و استثمار را تحمل نخواهند کرد و عصر انقلابات پرولتاریا - شی‌بایان نرسیده است، از این رو میتوان با اطمینان گفت که توده‌های بی‌باخته علیه نظام سرمایه‌داری آلترناتیوی انقلابی‌تر، دمکراتیک‌تر و مردم‌بندتر از شوراهای در مقابل خود نخواهند یافت و ادعای برژینکی بیشتر به یک شوخی تیبیه است تا یک تحلیل بورژوازی هوشمندانه توسط یک سیاستمدار بورژوازی، "ار دوگاه سوسیالیستی" فروپاشید و بر ونده "سوسیالیسم" بوروکراتیک بسته شد، و با تجربه‌ای که توده‌ها از این نوع سوسیالیسم دارند احیاء آن نه ممکن بنظر میرسد و نه سودمند. اما بورژوازی از این غافل است که پرولتاریای شوروی و کشورهای سابقاً "ار دوگاه سوسیالیستی" بقیه در صفحه ۲۷

اعتراضات در چندین شهر

دنباله از صفحه اول

تر دیدی نیست که توده‌های که انقلاب بهمن را تجربه کرده‌اند از مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی دست نخواهند کشید و شعار "زیر بار ستم نمی‌کنیم زندگی"، "مرکز جمهوری اسلامی" بر سر راه میهن ما ندین خواهد افتاد، اما در بیگانگی کمونیست‌های انقلابی، مدافعین راستین و سیکیرر هاشی توده‌ها، هنوز تعبیر غم‌توجه به روند تحولات جامعه از تلاش جدی برای شکل، تقویت و سازماندهی خویش جهت حضور فعال در بیگار توده‌ها علیه رژیم جمهوری اسلامی، غافل‌اند و هنوز آمادگی آنرا ندارند تا جملگی امکانات و توان خود را در راه ایجاد دشکلهای سراسری کارگری، تسوده‌ای - دمکراتیک، در ایران یک‌گانه نمایند و اساساً مسائل خرد در سطر و محفل خود دلسنه‌اند!

پیرامون کنفرانس سران ۷ کشور بزرگ صنعتی

مقدمه :

کودتای ۹ آگوست در شوروی رومی توان نطفه مطفی در مسیر تحولات در اتحاد شوروی بحساب آورد، این کودتاکه به اقداماتی چون ممنوعیت فعالیت حزب کمونیست، قطعیت یافتن جدائی اکثر جمهوریهای شوروی و صراحت یافتن موضع گورباچف بمنابیه سمبل تحولات در اتحاد شوروی و... منجر شد، به دنبال خودتغییری کیفی را در مسیر حرکت رفرمهای سرمایه دارانه در اتحاد شوروی را موجب نگردید، بلکه تنها حرکت آن را تسریع نمود.

اگر قبلاً از ۹ آگوست هنوز به شوروی و گورباچف از جانب غرب محتاطانه تر برخورد می شد، تسریع تحولات و متناسب با تمایل بوش، " آغاز جدی رفرمهای رادیکال "، علاوه بر رفع محافظه کاری غرب در برخورد در قبال شوروی و منسلا حمایت آشکار از جدائی جمهوریهای مختلف شوروی، نتایج عملی دیگری را به دنبال نداشت.

با حذف شوروی بمنابیه یک " ابر قدرت " جهانی تضادهای قدرتهای بزرگ سرمایه داری همانند آمریکا و ژاپن و اروپا (آلمان فدرال ادعای سروری بر آن را دارد)؛ افزایش یافته است، اگر قبلاً از کودتای ۹ آگوست در این تنش و برخورد های قدرتها در مسیر شکل گیری نظم نوین جهانی هنوز جایی برای اتحاد شوروی بمنابیه یک قدرت عظیم نظامی وجود داشت، اکنون با تقسیم شوروی به جمهوریهای خودمختار و مستقل امکان کنترل متمرکز ماژین نظامی تسلیحاتی و در نتیجه بقای آن بحسابه یک کل، تضعیف گردیده و این نقش اتحاد شوروی نیز کم رنگ تر میگردد.

با حدت یابی تضادهای قدرتهای جهان سرمایه داری، تلاش برکسترش مناطق نفوذ هر یک از این قدرتها به لحاظ سیاسی و اقتصادی افزایش می یابد، آمریکا تلاش بر حفظ و تقویت نقش سرکردگی خود را در دیزان غول عظیم اقتصادی و تکنولوژیک دیگر تماماتن به بازی کردن نقش زائده آمریکا در معادلات سیاسی جهانی رانمی دهد و اروپا و لاکوموتیو اقتصادی آن آلمان و همچنین فرانسه با حمایت از وحدت اروپا و اقتصاد ایجاد قطبی اروپا را می دارند.

کنفرانس G-۷

علیرغم این تضادها، جهان سرمایه داری و امپریالیستی برای بررون رفت خود از بحران و بیدار سروری بر مملت تحت سلطه همواره متحد عمل کرده است، دیدارهای سالانه سران ۷ کشور صنعتی جهان (G-۷) (۱) که از سال ۱۹۷۵ مدام و متکامل می شود، از جمله این اتحاد عمل هاست. هر چند که هر بار به تضاد های معین قدرتها رانیز نمایان می سازد. دیدار امسال روسای حکومتی (G-۷) که در نیمه ماه جولای در لندن صورت گرفت، و نتایج آن از یک طرف نمایانگر رکود و بحران است که تمامی کشورهای سرمایه داری را با شدت و ضعف متضاوت در بر گرفته است و از طرف دیگر بیانگر نقطه عطفی در برخورد امپریالیستها نسبت به تحولات جاری در کشورهای بلوک شرق سابق است. دیدار امسال اساساً در سه محور اساسی قابل بحث است؛ ۱- مسئله کمک به شوروی و سایر کشورهای در حال تحول؛ ۲- اقراف کشورهای جهان سوم؛ ۳- مسائل داخلی کشورهای عضو.

۱- مسئله کمک به شوروی و سایر کشورهای در حال تحول :

کنفرانس امسال با حضور گورباچف انجام گرفت، شرکت گورباچف در این دیدار به تقاضای خود اعطای کردید، و احوال برنامه اقتصادی خود برای سران حکومتی غربی بود؛ برنامه ای که قرار بود اتحاد شوروی را به سمت اقتصاد جهانی سرمایه داری رهنمون شود و " ادغام شوروی در اقتصاد جهانی " را تا حد ممکن تسریع کند، و در مقابل آن، او خواستار دریافت وام از قدرتهای غربی

و پذیرفته شدن عضویت اتحاد شوروی در صندوق جهانی پول و بانک جهانی بود، با وجودی که این محور بحث مهمترین و برجستارترین بخش این ملاقات را تشکیل می داد، اما می توان گفت کمترین نتایج را به مفهوم می که گورباچف انتظار داشت به همراه آورد، همانطور که از فضای قبل از کنفرانس و از نامه بوش خطاب به شرکت کنندگان در کنفرانس و درخواست از آنها مبنی بر متسروط کردن اقدامات حمایتی به " آغاز جدی رفرمهای رادیکال "؛ " بواژ تبلیغاتی مطبوعات سرمایه داری برای رد کردن " کمک " مشخص به شوروی با عنوان های " ریختن پول در اقیانوس " و یا " جیب سوراخ " و... بر می آمد، گورباچف با دست خالی بازگشت، اکثریت حکومتیهای غربی، آینده اتحاد شوروی و روشی جمهوری را برای سرمایه گذار بهای کلان در این کشور، نامطمئن قلمداد کردند. آنها مسئله بر روی چگونگی حل بحران اقتصادی در شوروی و جستن را بر روی رفت و چگونگی کمک ها را ترجیحاً به " بانک اروپا برای دوباره سازی و پیشرفت " (۲) و اگذار کردند که طبیعتاً پاسخ آن نیز چیزی جز انتقاد به وضعیت اسفبار اقتصادی و نهایتاً " نه " به کمک های معین، نبود، در این بررسی کاهش ۱۰ درصدی تولید در سیم می شود و تورم برای سال ۹۱ تا دستیابی به ثبات بین ۰۰ تا ۲۰ درصد تخمین زده می شود، در این گزارش می آید: " این نسیس محتمل است که کسی داخلی و یا خارجی اعتماد کند سرمایه گذار بهای بلند مدت نماید تا این روند حرکت نزولی متوقف شود. " (۳) دلایل ارائه شده برای عدم کمک به اتحاد شوروی نامطمئن بودن وضعیت و اسباب در جهت تحولات و ارائه لیستی از تعمیق بحران، عنوان می شود، اما اگر وضعیت در قبال سایر کشورهای شرقی غیر از این بود و موضع گیری در قبال کمک مالی عملاً جهتی دیگر داشت، شاید انگلی تا مل راجع به آن لازم می آمد و بررسی وضعیت قبل از کودتای ۹ آگوست و پس از آن در همین جاسروری می نمود، اما وضعیت کنونی اقتصادی در این کشورها، حتی در آنجا که رفرمهای عمیق اقتصادی به سمت بازار اکنون بسیار هم پیش رفته است و دولت های " دوست " هم بر سر قدرت هستند، بهتر از این نیست، بطور مثال: در مجارستان؛ روند نزولی اقتصادی همچنان ادامه دارد، در ۵ ماهه اول سال ۹۱ تولیدات صنعتی مجارستان ۱۵٪ کمتر از مقصدار متوسط آن از ۵ ماهه اول سال پیش بوده است، تورم بین ۳۰ تا ۴۰ درصد قرار دارد و از تعداد شاغلین ۱۲٪ کاهش یافته است، (۴) در چکسلواکی؛ رشد بیگاری به ۱۰ درصد رسیده است، دستمز دو واقعی به اندازه ۲۰٪ کاهش داشته و تولید ناخالص اجتماعی، ۱۵ درصد کاهش داشته است. (۵) وضع کشورهای اروپای شرقی و سایر کشورهای در حال تحول نیز بهتر از این نیست، و نمونه برجسته آن بهین بست رسیدن تلاش های لخ و السادر لهستان است.

مجموع تممیجات متخذه برای کمک به اتحاد شوروی عبارت است از: مانعت از عضویت شوروی در صندوق جهانی پول و پذیرش عضویت مشروط آن. بدین معنا که شوروی هیچ ادعایی برای وام گیری از IMF رانمی تواند داشته باشد؛ یعنی تنها تمیمی برای خالی نبودن تریغه.

در مورد کشورهای اروپای شرقی و سایر کشورهای در حال تحول بیسب سرمایه داری نیز که در روند پروسه از هم باشی سیستم گذشته به آنها از جانب قدرتهای سرمایه داری وعده های جهش ناگهانی اقتصادی با جاری ساختن اقتصاد بازار داده می شود و سودهای عظیم سخن گفته می شود و اوایل باید پذیرش عضویت آنها در بازار مشترک اروپا، از آنها استقبال می کردید، هم اکنون با پدیدار شدن اولین پدیده های رکود، تورم و بیگاری رسام آور و منازعات شدید ملی و تبدیل گشتن این کشورها به مناطق بحرانی جدید با مناسبات بی ثبات سیاسی و ناسیونالیسم فزاینده، این قدرتها اساساً به ناظرین بی تحرک این تحولات تبدیل گشته اند، اکنون دیگر تلاش و همکاری و کمک برای ایجاد ثبات

در مجارستان، چکسلواکی و یوگوسلاوی، اتحاد شوروی و یوگوسلاوی و یوگوسلاوی متقبل آن مسئله اکثریت کشورهای امپریالیستی نیست کنفرانس تنها برای "هماهنگی" با مواضع تاکنونی در این دیدار "قول" و آن هم نه تصمیم بلکه تصویب رسیده، اطمینان تسهیل واردات تولیدات نساجی و فولاد و محصولات کشاورزی از کشورهای اروپای شرقی را می دهد. در حالی که مسئله اساسی در این کشورها همانا امر تولید است و نه چگونگی و یا چاره جوشی برای صادرات آن!

خلاصه اینکه مانع اصلی برای کشورهای سرمایه داری در کمک و یا سرمایه داری در این مجموعه کشورهای در حال تحول، نه عدم اعتماد و یا عدم قطعیت یافتن جهت تحولات، بلکه مسئله این است که سرمایه داری جهانی نتواند می خواهد و نمی تواند بهیچ وجه در این کشورها پدیدار شود. سرمایه داری نمی تواند با جاری نمودن اقتصاد بازار در کشورهای اکثر اقیانوس شرقی، زمینه های شکوفایی اقتصادی آنها را فراهم نماید. راه حل نهایی و واقعی بحران در عدم تقسیم عادلانه ثروت در سطح جهان نهفته است و این شکلی است که نظام سرمایه داری در حل آن عاجز است چرا که اساس پایه های این نظام بهره کشی بر حاکمیت و استعمار اکثریت قاطع مردم توسط اقلیتی ناچیز استوار است! و چنین خواستی با ماهیت این نظام در تناقض است.

موضع آلمان فدرال و دلایل آن:

اما در مذاکرات فوق العلییر غم توافقی همگانی بر سر مسائلی چون بر خور دبه اعتراف کشورهای جهان سوم (که در زیر به آن خواهیم پرداخت) و غیره اختلاف نظر اساسی بر سر نحوه بر خور دبه شوروی و سایر کشورهای اروپای شرقی میان آلمان فدرال و سایر شرکت کنندگان وجود داشت. آلمان که برای خود رسالت رهبری سیاسی و اقتصادی بر اروپای شرقی را قائل است، بر خلاف آمریکا و ژاپن اعطای وام و کمک های مختلف به شرق را امری واجب و ضروری برای سرمایه داری گذار و پیمان اولیه برای گسترش بعدی و نفوذ رشدیابنده خود می داند. اقتصاد آلمان هم اکنون بیشترین منفعت از فروپاشی در شرق را برده است. علاوه بر سرمایه گذارهای عظیم VW و Skoda، شرکت های آلمانی توانسته اند قبل از هر چیز در تجارت و صادرات بر سایر رقبای خودیشی بگیرند. در حالیکه آمریکا و ژاپن بازار خود را در اروپای شرقی از دست می دهند.

بر طبق آمار تاکنونی (۴)، آمریکا تاکنون به میزان ۱۷ درصد و ژاپن به میزان ۲۱ درصد سهم خود را از دست داده اند و بیشترین منافع شامل کشورهای خط مرزی بین شرق و غرب - آلمان، اتریش و ایتالیا - گشته است. بدون محاسبه آن بخش از تولیدات که از غرب آلمان فدرال به شرق آن منتقل می گرد و طبیعتاً اکنون دیگر جزء صادرات به کشورهای شرقی به حساب نمی آید. اتریش به اندازه ۱۹ درصد، ایتالیا ۱۲ درصد و آلمان ۵ درصد سهم خود را افزایش داده اند. و بیشترین سهم بازار را بدون در نظر گرفتن ایالت های جدید آلمان فدرال متعلق به آلمان فدرال به میزان ۴۴ درصد، و بعد از آن ایتالیا ۱۲ درصد و اتریش ۱۰ درصد است. در حال حاضر این سه کشور مهم ترین شرکای تجاری اروپای شرقی هستند. به این خاطر است که صدر اعظم آلمان فدرال کهل در کنفرانس سران ۷ کشور صنعتی از اقدامی تهییج گر سخن گفته و قاطعانه از کمک های نقدی در مقیاس بالا برای شوروی و سایر کشورهای شرقی که بسوی "دمکراسی" و اقتصاد بازار جهت گیری نموده اند، دفاع می کند. بر طبق آمار رسمی ارائه شده از جانب وزارت اقتصاد آلمان، در یک ساله گذشته ۲۰ میلیارد دلار از جانب قدرت های سرمایه داری جهانی به کشورهای شرقی سرازیر گشته است که از این تعداد ۲۱ درصد آن از جانب آلمان فدرال بوده است. آمریکا تنها ۶/۷ درصد و راس ۶/۵ درصد آن را متقبل شده اند. آلمان فدرال که هم چنان با بخش اعظم فرازینده وحدت دو آلمان نیز روبرو است تلاش دارد همسایگان خود را به همکاری در پرداخت مخارج، به "احساس مسئولیت بیشتر" دعوت کند؛ تلاشی که در مقابل موضع قاطع مقال آن بی سمر می ماند. و بطور کلی می توان گفت کنترانس لندن و نتایج آن برای آلمان موفقیت آمیز نبود و عدم توانایی برای سرکن کردن "هزینه تحولات" از طرف سایر شرکت کنندگان مؤثعی است. همانا که سوئد، فنلاند و دانمارک نیز با امر بالستی از قلعه های فتح شده

آلمان در اروپای شرقی، و این از نقاطی است که تضاد قدرتهای سرمایه داری را در اوج وحدتشان نمایان می سازد.

۲- اقرای کشورهای جهان سوم:

کنجاندن تم قدیمی "حکونگی بر خور دبه قروض کشورهای جهان سوم" در دستور جلسه کنفرانس در واقعیت امر، برای نبرد داختن به آن بود. اگر بر خور دبه این موضوع خود بهانه ای برای گریز از نبرد داختن بیشتر به موضوع کمک به کشورهای در حال تحول شرقی بود، اما خود مسئله جهان سوم هم چنان لا ینحل و مبهم باقی می ماند. در طی مذاکرات تنها از "کمک های تکنیکی" و آنهم تنها قول حمایت از پروژه های منفردی که تا حد امکان کنسرن های غربی در آن مشارکت داشته باشند، در زمینه های اتمی، نفت، گاز و مواد غذایی صحبت می شود. حال آنکه طرح هائی چون بخشش پارهای از قروض در صورت پیشنهاد دوبیشتر طرح های استراتژیک در رابطه با محیط زیست که سابقاً مورد بحث بود، به فراموشی سپرده می شود.

در عوض ۷ کشور صنعتی در صدد تسریع مذاکرات GATT (۶)، که در آن ۱۲۷ کشور و در این میان اکثر کشورهای در حال رشد شرکت دارند، هستند. هدف از آن اقداماتی چون کاهش حقوق گمرکی و بر طرف ساختن موانع تجاری برای لیبرالیزه کردن تجارت جهانی است. از این طریق کنسرن های چند ملیتی و بانکها امکانات بهتری می یابند تا امر از تولید خود و تولیدات خود را در سطح جهان گسترده کنند.

نتیجه چنین لیبرالیزه کردن برای کشورهای عقب افتاده، جهت گیری شیدا اقتصاد به نیازهای بازار کشورهای صنعتی خواهد بود. برخی از رشته های تولیدی این کشورها به تامین کنندگان ارزان اروپا، ژاپن و آمریکا تبدیل خواهند شد. در حالیکه دیگر رشته های تولیدی که قدرت رقابت بین المللی را ندارند، از طریق واردات از کشورهای مترویل به نابودی کشیده می شوند. و نتیجتاً برای طرح هائی که جهت توسعه استراتژیک جامعه را دارند و یا در جهت نیازی های اکثریت مردم هستند، جایی باقی نمی ماند. از جانب قدرت های سرمایه داری این نوع از تجارت آزاد، "اقدامی مثبت" برای جهان سوم قلمداد می شود! چرا که کشورهای جهان سوم این امکان را خواهند یافت تا از نقاط قوت خود در تجارت و تولیدات تجاری - صادراتی به عنوان مثال در رشته های نساجی و بافندگی و محصولات کشاورزی، استفاده کنند. و بدین ترتیب آنها خواهند توانست با عواطف ناشی از آن قروض خود را پرداخت نمایند! اما واقعیت این است: این اقرای که با تشویق به سیاست اقتصادی متعادل به مقتضیات بازار جهانی قرار است رفع گردد، مداوماً افزایش می یابند. بر اساس آخرین ارقام منتشره (۷) در مورد اقرای به خارج، این رقم در سال ۱۹۹۰ از بیش از ۲۶۵ میلیارد دلار، به اندازه ۶ درصد - ۱۳۴۱ میلیارد دلار افزایش یافته است. علاوه بر آن قروض ناشی از بهره و استهلاک بعد فاجعه آمیزی رو به افزایش است. بطوری که از سپتامبر ۹۰ تا مارس ۹۱ این مبلغ در بانکهای مربوطه از ۱۸ به ۲۷ میلیارد دلار افزایش یافته است. کشورهای مقروض همواره برای پرداخت نوزول اقرای خود مجبور به دریافت وام های جدید هستند، و همانطور که از قلم پهره اقرای برمی آید آنها همواره با مشکل فرایزنده پرداخت مواجهند، و نهایتاً برنده چنین لیبرالیزه کردن هدایان کشورهای صنعتی و قبل از همه کنسرن های چند ملیتی و بانکهای عظیم سرمایه داری خواهند بود.

۳- در عرصه داخلی

تلاش سران کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی در جهت حفظ منافع سرمایه تنهادر کسب بازار بیشتر در جهان سوم و تجارت جهانی محدود نمی ماند، بلکه آنها هم چنین در صدد اقداماتی در داخل هر یک از این کشورها به عنوان وسیله ای علیه تنزل در اقتصاد هستند. چنانچه ساره ای از این اقدامات از جمله کاهش دستمزدهای واقعی، کاهش هزینه های اجتماعی و کمک هزینه های غیر بار آور هم اکنون در شرف انجام است. و بیانیته های کنفرانس که حاوی نکاتی حول کاهش گسری بودجه ها و حذف کمک هزینه ها بودند در این

راستانتنظیم گشته بود.

بانکاهی کوتاه به این کنفرانس و تحلیل نتایج آن می توان دریافت که اقتصاد جهانی سرمایه داری در یک فاز ضعف و رکود برمی گردد و وجود آن که سرمایه داری جهانی با آنکا، به انقلابات چشمگیر علمی - صنعتی و تکنولوژیک مکتونی، ظرفیت مانور و سازماندهی مجدد خود، امکان بقا، خود را فراهم نموده است. اما هیچگاه تضادهای ذاتی نظام سرمایه داری و بحران های علاج ناپذیر ناسی از آن قابل کتمان نبوده و نیستند و هم اکنون نیز جهان سرمایه داری در بحران غوطه می خورد به طور مثال:

در آمریکا: تولید ناخالص ملی در سه ماهه اول سال ۹۱ به میزان ۲/۸ درصد تنزل داشته است و در سه ماهه دوم این سیر نزولی به ۳/۲ درصد سید شده است. سرمایه گذاری ناخالص ثابت در سه ماهه اول ۱۸/۵ درصد صکاهش مواجه بود، که این میزان در سه ماهه دوم ۹۱ به ۹/۲ درصد سیده است. و از طرف دیگر افزایش تقاضا در بازار، با توجه به حجم اقراف مردم (طبق آمار رسمی) که بالغ بر ۸۰٪ در آمد قابل دسترس آنهاست، ممکن نیست. هم اکنون مصرف کنندگان از طریق خرید به اقساط و انواع دیگر خریدهای فرضی بطرز فوق العاده ای مقروض هستند، و به این دلیل است که در آمد واقعی سرمایه و سرمایه داران منفر دیا با کاهش رو بر روبرو بوده (ماه اوت ۹۱) و یا ثابت مانده است.

در آمریکا، تنهاریشته اقتصاد که در آن رشد دیده می شود، صادرات است، و علت آن نیز این است که کالا های امریکائی بخاطر تنزل ارزش دلار در بازار جهانی ارزان تر شده ولی این خود از طرف دیگر گران تر شدن اجناس وارداتی را موجب می شود.

در انگلیس: اکنون مدت است که تنه از مالی از ثبات اقتصادی صحبت می شود که دیگر در صدفت وزیران در بر ریود مسین افزایش نیاید بیکاری از ۶/۷٪ در ژانویه ۹۱ به ۸/۵ درصد در ماه اوت رسیده است. در فرانسه، مدت است که همواره بر مقدار کاهش سود و سیر صعودی زیان در تولیدات صنعتی و تعداد و رشکستان افزوده می شود. افزایش بیکاری تا پایان سال ۹۱ به سه میلیون نفر تخمین زده می شود. در ایتالیا، تولیدات صنعتی در سه ماهه اول ۹۱ به میزان ۱/۷ درصد در سه ماهه دوم به میزان ۲/۲ درصد تنزل داشته، افزایش کسری در تجارت خارجی به ۲۰ درصد رسیده و سرمایه گذار یها در نیمه اول سال ۹۱ به میزان ۵/۸ درصد با کاهش رو بر روبرو بوده است. در ژاپن با وجود رشد تولید ناخالص اجتماعی در ۶ ماهه اول سال ۹۱، رشد اقتصاد و تولیدات صنعتی در ۶ ماهه اول با تنزل رو بر روبرو بوده است. در مجموع وضعیت عمومی اقتصادی بحدی نامساعد است که بخش های عظیم اقتصادی و اعضای منفر د حکومتی از بانک اضطراری گاهش بهره را خواستار شده اند. تا اقتصاد به گردش در آید. آلمان غربی علیرغم وضعیت ویژه اش که موجبات رشد در نیمه اول سال ۹۱ را فراهم ساخته بود، هم اکنون در نیمه دوم سال ۹۱ مدا و ما با اخبار منفی اقتصادی و خدماتی مواجه است. با وجودی که وضعیت نامساعد اقتصادی در ایالت های جدید آلمان فدرال ابتدائاً بک رشد چشم و ار از طریق افزایش بی حد صادرات به بخش شرقی (آلمان دمکراتیک سابق) راه دنبال آورد، اما این مسیر هم اکنون متوقف گشته و اولین پدیده های بحران نمایان گشته است و ما هم اکنون بار شدت افزاینده در صدفبیکاری و کاهش قدرت خرید مردم پیوسته در بخش شرقی آن رو بر روبرو هستیم. صنایع اتومبیل سازی و ماشین آلات بطور ویژه تنزل در تولید و تقاضا ناراضان می دهد. تا آنگ در سال جاری ۲۰۰ میلیون مارک زبان رایش بینی می کند و زیمین - نیکس دورف یک میلیارد مارک را، کروندیسک از ۱۲۲۰۰ نفر شاغل اقدام به اخراج ۸۰۰ نفر نموده است. در آمد صنایع نساجی با کاهش ۱۶ درصدی رو بر روبرو بوده و...

بطور کلی در صدفبیکاری در OECD (۸) که ۲۴ کشور پیشرفته صنعتی را شامل می شود از ۶ درصد در جولای سال ۹۰ به ۶/۹ درصد در جولای ۹۱ رسیده است. این رقم در کشورهای بازار مشترک اروپا از ۸/۳ درصد در جولای ۹۰ به ۸/۷ درصد در جولای ۹۱ افزایش یافته است.

خلاصه آن که بحران جهان سرمایه داری در آمریکا، فرانسه و آلمان

هم اکنون رو به رشد است، آلمان در این مسیر ناز به نفس است و از این نیز به دنبال آن خواهد آمد و آن راه گریزی نیست. و ناز مانیکه تقسیم بی نهایت نامعادلانه تروت در کره هاکی ما با بان نیاید، (۱۰) بر آن نیز بیانی نیست، و هر نقطه بیایان آن نقطه ای بر آغازی دیگر است.

اختتام کلام اینکه با فرومائی اکثریت کشورهای بلوک شرق، انحلال بیمان و روشو، پایان جنگ سرد دو جهان دوقطبی، در هم بزی توازن قوای بین المللی و با بحرانی که هم اکنون جهان سرمایه داری با آن رو بر روبرو است؛

- هم اکنون دیگر بویزه با توجه به قطعیت بافتن جهت تحولات در کشور - های وابسته به بلوک شرق سابق، جایی برای حمایت های گسترده تر از آن ها وجود ندارد و به طور مثال بیوستن این کشور ها به بیمان ها و قرار داد های غربی نه تنها برای غرب دیگر مسرت بخش نیست که عامل بحران است؛

- هم اکنون دیگر جایی برای یز های متمدنانه و بشر دوستانه دفاع از بهداشت محیط زیست، به طور مثال در رابطه با کشورهای جهان سوم وجود ندارد؛

- هم اکنون دیگر اواز سر شکن کردن بیبر حمانه بار کود، افت و بحس سران اقتصادی اش بر دوش کارگران و زحمتکشان جهان اعماز داخلی و خارجی، هیچ باکی ندارد.

- سرمایه داری جهانی و امیرالینز مبین المللی در تقسیم مجدد جهان، دیگر از ایجاد حما خون میلیونی - به نام صلح - به طور مثال در عراق و تجاوزات مرزی، با باشی ندارد و جنبش های صلح خواهانه نیز بیش از پیش با تهدید رو بر روبرو هستند.

- هم اکنون دیگر جنبش های انقلابی و رهائی بخش با فشار همه جانبه بین المللی از جانب سرمایه داری جهانی، با شدتی صدچندان رو بر روبرو هستند.

و...

و این تصویری است از چهره واقعی جهان سرمایه داری!

پانویس ها

(۱) ملاقات های سالانه ۷ قدرت صنعتی جهان سرمایه داری متشکل از آمریکا و کانادا، ژاپن، آلمان، انگلیس، فرانسه و ایتالیا از سال ۱۹۷۵ (به مثابه عکس العملی در قبال بحران نفت آغاز گردید، امپریالیست ها متحد شدند تا به در هم پاشی سیستم پولی جهانی ناشی از بحران نفت با سخی هم آنگد دهند. این نشست ها که با مضمون اقتصاد دی آغاز گشتند، دیگر فرو رتابا مقصوت تعیین سیاست های اقتصادی ادامه نیافتند بلکه هر ساله حول مسائل مختلف سیاست جهانی سرمایه داری و امپریالیست های باشد.

(۲) "بانک اروپائی برای دوباره سازی و ترقی" به اختصار "بانک اروپائی" در سال ۱۹۹۱ توسط برخی از کشورهای غربی، از جمله آمریکا و تمام کشورهای وابسته به بازار مشترک اروپا با هدف بنیای اقتصاد بازار اروپای شرقی بنیان گذاری شده است.

(۳) Süddeutsche Zeitung (۹۱/۷/۱۵)

(۴) NZZ (۹۱/۷/۱۲)

(۵) (Nachrichten für Aussenhandel) NFA (۹۱/۷/۲۵)

(۶) (GATT) General Agreement on Tariffs and Trade

قرارداد عمومی گمرکی تجارتی

(۷) مجله جهان سوم - شماره ۱۰ - ۱۹۹۱

(۸) (OECD) Organisation for Economic Cooperation and Development

سازمان همکاری اقتصادی و پیشرفت.

(۹) روزنامه زمان ما - ۱۸ اکتبر ۹۱ - به نقل از "Neue Zürcher Zeitung"

(۱۰) این تقسیم نامعادلانه را می توان در نگاه کوتاهی به وضعیت ۷ کشور صنعتی نامبرده دید. در تعلق نامعادلانه بخش اعظم قوه اقتصاد جهانی -

(۵) در صد (۵) در تعلق نامعادلانه بخش اعظم ذخیره سولی جهانی (۴۲ درصد) و در اختصاص نامعادلانه بخش اعظم بودجه سیرت رفت جهانی ۷۱ درصد ۷ کشور امپریالیستی که تنها کمتر از ۱۲ درصد جمعیت جهان را شامل می شوند.



تحریف نامه مردم

نامه مردم بارکان حزب توده، طی مقاله‌ای به انتقاد از گزارش رفسنجانی از "خدمات سه ساله گذشته" پرداخته و اظهار داشته است که: "رئیس دولت بی سبب می‌کوشد تا سیاست رژیم حاکم را به سه سال محدود کند، دولت کنونی از اصل "ولایت فقیه" تبعیت می‌کند که خمینی بنیانگذار آن بود. خود رفسنجانی و یارانش هم بارها و بارها گفته‌اند ادامه دهندگان همان سیاست گذشته و بی‌بیه بیان دیگر وصایای "امام‌ت" هستند، اینکه رئیس جمهوری می‌کوشد تا حساب خود را از حساب خمینی جدا کند، موضوعی است جداگانه و مربوط به شخص وی، آنچه مربوط به مردم ایران است آنها در تجربه روزانه به مرزی رسیده‌اند که دیگر حق را از باطل تشخیص می‌دهند و به درستی پی برده‌اند بدون تغییر ماهیت رژیم "ولایت فقیه" تغییر ماهوی در اقتصاد بوجود نخواهد آمد." نامه مردم شماره ۲۵۶ تاکید از ما

بله، حزب توده که کافی سابق دست به "انتقاد" از رژیم جمهوری اسلامی می‌زند، ولی جان مطلب اینجاست که از چه زاویه و در کدام راستا سیاست‌های آن را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

حزب توده که همچون گذشته رقیبی برای مبارزه جدی ندارد دو وظیفه‌اش توسعه و ترویج و تبلیغ اپورتونیزم و سازش در جنبش است، حتی شهادت بعضی از تشکیلاتهای بورژوازی کنونی را هم ندارد که شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را طرح نماید و از این شعار مضحک "زنده باد آزادی و صلح، طرد باد رژیم" ولایت فقیه "۱" را سر میدهد.

اینکه شعار طرد رژیم شبه فاشیستی و تاندان صلح توسط حزب توده چگونه امکان‌پذیر است، مسئله‌ایست مربوط به حزب توده و توهماتش که سابقه دیرینه دارد و احیاناً از شکردهای تیپ "شکوفاسازی جمهوری اسلامی" است. ولی آنچه مربوط به مردم ایران است، باید گفت که حزب توده نگرش خود را یعنی دیدگاه سازشکارانه و اپورتونیزمی‌اش را در سطح مردم ایران تعمیم میدهد و تحریف نامه مردم می‌نویسد: "مردم ایران پی برده‌اند "بدون تغییر ماهیت رژیم" ولایت فقیه" تغییر ماهوی در اقتصاد بوجود نخواهد آمد" سخره‌تراز شعار طرد رژیم "ولایت فقیه" (و البته نه رژیم جمهوری اسلامی)، انتظار وقوع از تغییر ماهیت رژیم ضد انقلابی جمهوری اسلامی است و رسیدنی است که در کجای دنیا حتی یک نمونه تاریخی وجود دارد که بدون سرنگونی و مبارزه قهرآمیز (انقلاب) ماهیت یک رژیم تغییر نیابد. آنچه را که حزب توده تحریف نموده اینست که مردم ایران بهبودی و اوضاع اقتصادی... خودشان را در سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می‌بینند و لا غیر! از همین روستی جانخواهد بود اگر در رابطه با این جماعت گفته شود: کافر همه را به کیش خود پندارد!

گودتا؛ آئینه‌ای در مقابل حزب «دمکراتیک»

از هیچ پدیده‌ای نمیتوان جدا از روند تکوینش و بطور مجرد، شناخت علمی کسب نمود، این حکم یعنی نگرش ماتریالیسم دیالکتیکی نسبت به پدیده‌ها، در مقابل بررسی جوامع بشری و نیز احزاب سیاسی هم‌کاملات صادق دارد.

نگاهی به کارنامه‌های گذشته و شکل‌گیری حزب "دمکراتیک" مردم ایران و مقایسه‌های سیاسی گذشته‌شان نسبت به مواضع دوران "نواندیشی" آنها بخوبی آشکار می‌سازد که در هر دوره، این جریان - همچون سایر نیروهای طیف توده‌ای - در کنار ارتجاع قرار گرفته است.

هسته اصلی تشکیل دهنده حزب به اصطلاح دمکراتیک در گذشته نه جندان دور تمام هم خود را برای گریم کردن چهره فوق ارتجاعی و ضد دمکراتیک جمهوری اسلامی بکار بسته بود که به جانشی نبرد با سرخوردگی و اردنگسی جمهوری اسلامی بسوی اپوزیسیون پرتاب شد، (اما اینکه به چگونه امروز بسزنی تبدیل شد جای حرف بسیار است) امروز نیز همان ساس

گذشته در اشکال دیگر و در موضع‌گیری‌های آن در مقابل مسائل مختلف کماکان با همان جوهر دنبال میشود.

نگاهی به نشریه "راه آزادی" و تلاش آن برای نشان دادن یک چهره دمکراتیک از دیکتاتور تازه به دوران رسیده روس (پلتسین - عنصری که هنوز از راه نرسیده و عرقش خشک نشده فعالیت کمونیستی را در کارخانه‌ها متنوع اعلام داشته و مخالفت خود را با آنها در تصمیم‌گیری توده‌ای - حتی در اشکال موری‌شان - عمیقاً اعلام داشته، برای سرمایه‌داری عنوان گسیخته که معنایش جز پرواز شدن عده‌ای معدود و استثمار هر چه بیشتر توده‌های جمعیت ندارد سینه چاک میکند و برای دسازای خود با سیاستها و شرط و شروط امپریالیستها آنچنان میکوشد که تماشا نیست) نمونه‌ای از گریم‌کاری‌های جدید حضرات است. در اعلامیه این جریان تحت عنوان "در باره کودتای سپاه دوشنبه گذشته در شوروی" آمده است "تسلط کودتاچیان در شوروی که تنها به سودنیر و هسای ارتجاعی و سرکوبگر منطقه و جهان است به حق تاش و نگرانی شدید هم نیر و هسای دمکراتیک و مترقی و مدافعان حقوق بشر در منطقه را برانگیخته است." (راه آزادی شماره ۱۴)

چنانکه میدانیم کودتا در شوروی واقعه مهمی بود که در جبهه مخالفان این واقعه نیر و هسای ناهمگون کثیری مفا‌ارائی کردند، در یک تقسیم‌بندی کلی، مخالفان کودتا در سطح جهانی شامل دودسته بودند: اول کمونیستها و انقلاب بیونی که تنها با دوران گذشته و باروش آمرانه، بوروکراتیک و دولتی اقتصاد و سیاست مرز داشته و تنها احیای سوسیالیسم بر اساس پرنسیپهای مارکسیستی را مورد مدافعه قرار میدهند بلکه همچنین شیوه‌های کودتایی و حرکت از فرا سر توده‌ها را مورد داندسته و این امر را به ضرر آنان می‌شمارند بودند. دوم نیر و هسای ارتجاعی که واقعه کودتا را بمفهوم بازگشت توازن قوای قبلی در سطح جهانی و توقف روند سرمایه‌داری در شوروی و دیگر کشورهای بلوک شرق داشته و با آن از زاویه به خطر افتادن منافعشان مخالف بودند. این دسته بخوبی میدانستند که در قطب بندی گذشته (جدای از آنکه ماهیت اقتصادی و شیوه حکومتی شوروی چه بوده و جدای از آنکه چه منافع خود و یسزهای رادنیبال مینموده است) شوروی رویه گرفته در کنار جنبشهای رها نیبخش و در مقابل نیر و هسای ارتجاعی و سرکوبگر منطقه و جهان (امطلاحی که حزب "دمکراتیک" با علاقه از آن استفاده میکند) قرار داشته است. این امر بانگاهی به مناسبات بین المللی ۶۰-۷۰ سال پیش کاملاً واضح است و نیازی به تخصص سیاسی حضرات حزب "دمکراتیکی" ندارد. ما "تحلیلی" که آقایان حزب "دمکراتیکی" ارائه میدهند از دو حال خارج نیست یا امپریالیستها و سرمایه‌های هار منطقه‌ای و جهانی جزو نیر و هسای "ارتجاعی و سرکوبگر منطقه و جهان" نیستند که نه به حامیان کودتا بلکه به حامیان سینه چاک پلتسین تبدیل شده بودند یا آنکه آنان از درایت و کفایت سیاسی نوع حزب "دمکراتیکی" برخوردار نیستند.

حزب "دمکراتیک" که در دوران قبل از "نواندیش" بارها و بارها کوشید نامه جمهوری اسلامی بخمانند که رژیم فدائریالیست و دمکرات بسوده و در ظرفیت آن است که از راه "راه رشد غیر سرمایه‌داری" به سوسیالیسم گذر کند، این امر مشکل بزرگتری دارد تا به امریالیسم و "نیر و هسای ارتجاعی و سرکوبگر منطقه و جهان" تفهیم نمابند که ضدشان یا کودتا اشتباه بوده است.

کارگر پیشرو در گفتگو با اتحاد کارگران :

چپها باید با تجدید سازمان

اصولی، برنامه و فعالیت خود را

در کارخانه ها تدوین کنند!

قدرت فکر نمی کردند. و اما درباره خصلت ضد کارگری این رژیم باید بگویم که جمهوری اسلامی قبل از هر چیز یک رژیم فئداسانی و غیرموسوم بوده که تاحدی مستقل از دیدگاهها و تحلیل های دوجهان بینی متداول در زمان خود بود، با این تفاوت که به مالکیت خصوصی اعتقاد عمیق داشت. این اعتقاد قبل از هر چیز خصلت بورژواشی و ضدکارگری او را عیان می ساخت و به همین دلیل جز تداوم سیستم بورژواشی موجود و بازسازی آن راهی برایش وجود نداشت. اما جمهوری اسلامی در ابتدای کار خود هنوز برای کارگران هویت طبقاتی قائل نبود و بسه آن بطور جدی و معمول اهمیت نمی داد، و کارگر را در حد همان شاگردمغازه و پادو فرض می کرد؛ در یک کلام دیدگاهی ماقبل سرمایه داری داشت. اما یک چیز را خوب می دانست: باید سرکوب کرد... باید تجمع و تشکل غیر خودی را برچید؛ چه کارگری و چه غیر آن... و تردید نکرد. وقتی مالکیت خصوصی را محترم بشمارد، مجبوری طرفدار سرمایه باشی و باید کارگران را بی حق بدانی! اوایل رژیم می خواست بانصیحت و به پیش کشیدن مسائل اخلاقی کارگران را از دریافت حق و حقوق خود باز دارد. اما کم کم آموخت و در آینده بیشتر هم می آموزد که باید در قدرت بورژواشی، عقلانیت بورژواشی داشت!

س: فکر می کنید چرا تشکلهای کارگری نتوانستند در مقابل یورش رژیم مقاومت کنند و اصولا چرا رژیم تشکلهای مستقل کارگری را تحمل نمی کند؟

ج: قبلا اشاره ای به ویژگی برخورد رژیم با کارگران کردم. علاوه بر آن و مهمتر از آن، باید بگویم که کارگران کشور ما اگر چه سابقه نسبتاً طولانی در مبارزه دارند، اما تقریباً همیشه از تشکلهای مستقل و توده ای خود و همچنین از یک مبارزه اصیل سیاسی - به معنای طبقاتی آن - و حتی سندیکاشی، محروم بوده اند. در واقع کارگران کشور ما باندازه کافسی با بورژوازی درگیر نبوده اند و بخانه طبقه سازمان نیافته اند. البته اصلاً منظورم این نیست که اینجا و آنجا و در این یا آن مقطع حرکت های چشمگیری نکرده و یا نسبت به منافع طبقاتی خود بی توجه بوده و یا نسبت به حقوق و مزایای خود بی توجه بوده اند؛ بهیچوجه اینها را نمی خواهم بگویم، بلکه منظورم اینست که کارگران کشور ما مستقلاً و بطور جدی، بیگیر و طبقاتی در عرصه سیاسی عرض اندام نکرده اند. حتی بورژوازی هم تاحدی اینطور بوده - که البته این خود ویژگی کشورهایمانند کشور ماست. این "عرض اندام" حتی در اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری هم صورت نگرفته و



س: درباره خودتان، سابقه کارگری و سوابق مبارزاتی تان، در حدی که مایل هستید، برای خوانندگان اتحاد کارگران بگوئید.

ج: در یکی دو سال اول زندگی کارگری ام به فاصله بین کارگر و کارفرما بطور جدی آگاه نبودم، حتی در اولین اعتصاب کارگران محل کارمان، که برای دریافت اضافه دستمزد صورت گرفت، بدلیل بی اطلاعی، شرکت فعالانه نداشتم. در سال ۴۴، برخلاف کارگران دیگر، به مخالفتها و مبارزه معمول و روزمره آنها در محیط کار علیه کارفرما، اعتقاد نداشتم. به همین جهت با تکراری و توسط نامه از کارفرما درخواست اضافه حقوق کردم. ولی کارفرما با صدای بلند به من توهین کرد - طوری که تعدادی از کارگران شنیدند. همین حرکت کارفرما باعث شد در مقابل او بایستم و او مرا اخراج کرد. در واقع وی کمک بزرگی به من کرد! در سال ۴۶ به توصیه دوستان سیاسی ام امکانی دست داد تا بتوانم مقدار تولید اضافی و مبلغ ارزش اضافی خودم را محاسبه کنم. این محاسبه مرا به فعالیت سیاسی کشاند. در محافل کارگری چیزهایی یاد گرفتم. البته بعدها، مدتی را که در زندان رژیم شاه بودم هم چیزهایی را آموختم، ولی آنچه را که کارگران در محیط کار و زندگی کارگری شان می آموزند، چیز دیگریست! این آموخته ها بعدها نیز مرا در جریان فعالیت سیاسی نکهداشت، طبعاً در جریان مبارزات کارگری هم شرکت داشته ام...

س: درباره رژیم جمهوری اسلامی و خصلت ضد کارگری آن چه می گوئید؟

ج: رژیم جمهوری اسلامی، اگر چه بر اثر سازماندهی روحانیت در مساجد و تکایا به قدرت رسید، اما با حمایت آگاهانه و ناآگاهانه نیروهای سیاسی - چپ و راست، انقلابی و ضدانقلابی - پایه های خود را محکم نمود. از زمانی که نیروهای چپ و راست نمی دانستند چه می کنند، و بخصوص چپها چشم - انداز روشنی نداشتند، هر چند نیروهای انقلابی از خودگذشتگی هسا و انقلابیگری بی تردیدی از خود نشان دادند، اما از همان زمان روحانیت برای کسب قدرت سیاسی فعالیت می کرد. کمونیستهای کشور ما عرصه اصلی فعالیت خود، یعنی کارخانه ها را به فراموشی سپرده بودند، در حالی که روحانیت، حاشیه تولیدیها و خرده بورژوازی سنتی و عقب ماندگی ذهنی توده ها را مرکز بایگاه فعالیت خود قرار داده بود و بی وقفه به سازمانگری خود ادامه می داد تا سرانجام شرایط برای او آماده گردید و برای قدرت گیری از خود تردید نشان نداد و بهر طریق ممکن از این امکان استفاده برد، و برای حفظ قدرت هم دوران دشوار تراز چپ ما بود. البته کارگران کشور ما هم به

ارتجاعی آن مخالفت‌های جدی می‌کردند. پس از آن، اختلاف نظر جناح‌ها داخل حکومت تصویب آنرا به عقب انداخت. با تصویب این قانون - هر چند ارتجاعی - رژیم اسلامی، کارگران را بعنوان يك طبقه به رسمیت شناخت و نیز مضمون این قانون، جایگاه طبقاتی کارگران و رژیم، توسط این رژیم تعریف شد. من پیش‌بینی می‌کردم که این قانون با تغییراتی در قانون کار زمان شاه به تصویب برسد و فکر می‌کردم با مبارزاتی که کارگران داشته‌اند، این تغییرات در مواردی به نفع کارگران هم باشد، که تاحدی هم اینطور شد. اما آنچه مهم است اینست که این قانون هم بدون دخالت مستقیم کارگران و بدون حضور نمایندگان آنها تنظیم و تصویب شده و در نتیجه يك قانون کار فرمایشی است که منافع سرمایه‌داران را تخمین می‌کند. قانون کاری که در آن تشکلهای مستقل کارگران رسمیت نداشته باشد، قابل قبول کارگران نیست. در قانون قابل قبول کارگران حداقل باید نهادهای رژیم در درون کارگران، یعنی شوراهای اسلامی و انجمن‌های اسلامی، که جز جاسوسی برای رژیم و ایجاد مانع برای کارگران کاری ندارند، ملغی اعلام شود و تشکلهای مستقل و حق‌اعتماد برای کارگران بر رسمیت شناخته شود. . . در مجموع، قانون کار اسلامی را ارتجاعی‌تر از قانون کار شاهنشاهی می‌دانم.

س : وضعیت کارگران ایران و جنبش کارگری کشورمان را چگونه می‌بینید؟

ج : این سؤال کمی برمی‌گردد به صحبت‌های قبلی ام؛ یعنی اینکه کارگران ما يك طبقه نوپا و جوان هستند و فاقد تجربیات کافی در مبارزات اصیل طبقاتی. البته اقدامات جدی‌ای را که کارگران ما تاکنون از خود نشان داده‌اند بهیچوجه نادیده نمی‌گیرم، و این نشان دهنده حد بلوغ آنهاست، ولی نظرم اینست که اینها کافی نیست. همین‌طور هم سرکوب ویژه‌ای را که تاکنون، چه از طرف رژیم قبلی و چه از جانب حکومت اسلامی بر کارگران ما اعمال شده، نبایستی از نظر دور داشت. اما آنچه‌را که کارگران کشور ما از سرگذرانده‌اند، کمیت‌ها و تجربیات مفیدی هستند که با آن بتوانند در آینده بعنوان طبقه در عرصه سیاسی و اجتماعی ظاهر شوند و کارگران ما می‌توانند و توانش را دارند. البته خانه‌تگانی نیروهای چپ هم در این راستا مؤثر خواهد بود. اگر چپ ما نتواند يك بازبینی جدی به عمل آورد، خط برنامہ و سیاست خود بکند و راه حل صحیح پیدا نکند و با بینا‌شی لازم خود را بازسازی نکند، ضمن آنکه خود شکست خواهد خورد، کارگران ما هم نخواهند توانست چشم‌انداز روشنی برای مبارزات خود داشته باشند. ترسیم این چشم‌انداز و وظیفه بزرگ کمونیست‌هاست! تاکنون کارگران ما پشت سرشان خالی بوده، به همین خاطر مبارزاتشان مقطعی، پراکنده و اغلب در جهت بهبود شرایط آتی‌شان بوده. در حالی که کمونیست‌ها می‌توانند به آنها پشت‌گرمی بدهند و در جهت ارتقا و هدفمند کردن مبارزاتشان آنها را یاری دهند. مبارزه کارگران امری الزامی است و بی‌وقفه ادامه خواهد داشت، ولی این واقعیت دلیل بر هدفمند بودن این مبارزه نیست و می‌تواند مدت‌ها در چارچوب تنگ منفی محدود بماند، و در شرایط ناآگاهی طبقه کارگر این چارچوب تنگ عمر طولانی می‌یابد. وظایف کمونیست‌ها - بخصوص کارگران کمونیست - در اینجا معنا پیدا می‌کنند! با این حال کارگران ما بخصوص در قیام‌بهمن خیلی چیزها آموخته‌اند، که بعدها بکار خواهند گرفت.

س : با توجه به فقدان تشکلهای رسمی، مبارزات کارگران ایسران از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟

برعکس خیلی جاهای دیگر، در کشور ما خرده‌بوروازی بیشتر فعال بوده! این مبارزات حتی در جریان نظام بوروازی معمول قبل از قیام بهمن هم وجود نداشته، که البته خویست به دلایل آن هم توجه شود، ولی من اینجا نمی‌خواهم اینها را استدلال کنم، فقط می‌خواهم به سؤال شما دقیقتر پاسخ بدهم! می‌خواهم این را بگویم که تشکلهای مقتدر و مستقل کارگری، که بتواند محکم و استوار بخاطر يك خواست معین در برابر رژیم بایستد و یا "نه" بگوید، نداشته‌ایم. رژیم همانطور که تکتک نیروهای سیاسی را زد، کارگران پراکنده و یا گویه‌گویی‌شده‌های کوچک را هم زد. تجربه يك اتحاد همگانی بین کارگران و نیروهای انقلابی که هیچ، درك يك همکاری معقول سیاسی - صنفی را چه در بین نیروهای چپ و چه در میان کارگران، نداشتیم. ما چیزی را آموختیم، احتیاج داشتیم، که شاید هنوز هم به آن نرسیده‌ایم. در حالیکه رژیم قاطع بود. تحمل نمی‌کرد، امتیاز نمی‌داد، و راهش را شناخته بود. او به دشمن خود بمشابه دشمن برخورد می‌کرد و می‌کند. این ما بودیم که دوست و دشمن خود را بدرستی تشخیص نمی‌دادیم! يك نکته این بود، نکته دیگر هم اینکه فرقه‌بازیهای نیروهای چپ هم به تشکلهای کارگران سدمه جدی زد و کارگران می‌ترسیدند با اینها همکاری کنند! کارگران بینا‌تر بودند! نمی‌خواستند پشت سر مدعیان سوسیالیسم قرار بگیرند؛ چرا که فرقه‌بازیهای آنان برجسته‌تر و ملموس‌تر از ادعاهایشان بود! راستش کارگران دنبال ادعا راه نمی‌افتند، بلکه عمل را می‌بینند. تازه کارگران ما هنوز سوسیالیسم را بدرستی نمی‌شناختند و زیر پرچم آن سینه نمی‌زدند! آخر این مدعیان هنوز نتوانسته بودند سوسیالیسم را برای کارگران و همچنین برای خودشان بدرستی توضیح بدهند. نتیجه این شد که تشکلهای ما عموماً نیم‌بند و از حمایت توده‌های کارگران محروم بود. اولاً ما تشکلهای توده‌های کارگری نداشتیم... و رژیم براحتی آنها را جمع کرد. خلاصه اینکه اگر کارگران ما از تشکلهای توده‌های برخوردار می‌بودند، حداقل رژیم به این راحتی آنها را نمی‌زد! و اینکه چرا رژیم تشکلهای مستقل کارگری را تحمل نمی‌کند: اولاً بخاطر اینکه يك رژیم ایدئولوژیک مذهبی و در نتیجه سرکوبگراست، پس نمی‌تواند هیچ نیروی دیگری را جز خودش ببیند، ثانیاً بدلیل آنکه این رژیم همیشه پایه‌های لرزانی داشته و بخصوص از زمانی که تشخیص داد کارگران يك نیروی اجتماعی خطرناک برای او هستند، دیگر تصمیمش را گرفت!

س : فکر می‌کنید رژیم - در صورت ادامه حکومت - سرانجام تشکلهای کارگری را بر رسمیت خواهد شناخت؟ چگونه کارگران می‌توانند تشکلهای خود را به رژیم تحمیل نمایند؟

ج : این‌طور که معلوم است، رژیم اسلامی دارد عقلانیت بوروازی پیدا می‌کند، و من معتقدم که کارگران ما در آینده خواهند توانست شکل‌های خود را به رژیم تحمیل کنند. اما اینکه چقدر این تشکلهای مستقل خواهند بود، برمی‌گردد به خود کارگران! همچنین معتقدم که کارگران تنها با تلاش و جدیت زیاد موفق خواهند شد تشکلهای خودشان را به رژیم بقبولانند، چون رژیم اصلاً علاقه‌ای به اینکار ندارد و بهیچوجه داوطلب دادن چنین تشکلهایی به کارگران نخواهد بود.

س : چرا تصویب قانون کار رژیم اینهمه به طول انجامید و نظرتان درباره این قانون چیست؟

ج : طولانی شدن تصویب قانون کار در ابتدا بخاطر همان چیزی بود که اشاره کردم: یعنی رژیم اسلامی ابتدا کارگران را بعنوان يك طبقه اجتماعی قبول نداشت، در حالی که کارگران ما با بیش‌نویسهای بنابست

وگرنه اگر حزب کارگری وجود می‌داشت، مناسب‌ترین نوع تشکل کارگری را در برپراتیک و با حضور و دخالت خود کارگران پیدا می‌کرد... باید در شرایط فعلی از هر امکانی استفاده کرد. الان همین تشکلهای طبیعی و مندوقهای کمک متقابل که وجود دارند باید کمکشان کرد و ارتقا، شان داد. از درون همین مندوقها، محافل و... چیزهایی درمی‌آید! ولی باید توجه داشته باشیم که همه اینها را خود کارگران هستند که تعیین می‌کنند. تنها در بحثها و حرفهایمان می‌توانیم اظهار نظر کنیم و بگوئیم این بهتراست یا آن، و در خارج از زندگی و کار کارگران یکی از آنها را برایشان بهتر و یا بدتر بدانیم. در حالیکه این چیزی است که در برپراتیک و در محیط کار محک می‌خورد و درستی و نادرستی آن معلوم می‌شود. نباید تعصب نشان داد. البته باید یک یکه آنها را برای کارگران توضیح داد، اما بازور نمی‌شود. طبعاً نباید اهمیت شوراها را از نظر دور داشت. هیچ آدم مترقی نیست که در موقعیت مناسب شوراها را کارگری را رها کند. بخصوص که این شوراها هستند که قدرت سیاسی کارگران را رقم می‌زنند و سرانجام، سوسیالیسم بدون شوراها برای کارگران مطلقاً امکان تحقق ندارد. اما با توجه به واقعیت‌های موجود در جامعه مان حرکت کنیم: الان کارگران انواع تشکلهای طبیعی خود را دارند که در آنها حرکتها و مبارزات خود را سروسامان می‌دهند. این تشکلهای غلنی نیستند، مخفی هم نیستند؛ متناسب با جو سرکوب جمهوری اسلامی شکل گرفته‌اند. حالا هر تشکل غلنی‌ای را که در آینده کارگران بتوانند به‌رزیسم تحمیل کنند، این تشکلهای غلنی بدون وجود و فعالیت و دخالت مستقیم و غیرمستقیم همین تشکلهای طبیعی نمی‌توانند عملکرد مفیدی داشته باشند. برعکس، این تشکلهای طبیعی می‌توانند نقش خوبی در رابطه با تشکلهای غلنی آینده ایفا کنند. به نظر من موجودیت و فعالیت این تشکلهای طبیعی بعد از ایجاد تشکلهای رسمی هم حفظ خواهد شد. پس بایستی به این تشکلهای موجود توجه جدی کرد و آنها را ارتقا داد.

س: به نظر شما عملکرد چپ ایران در قبال جنبش کارگری چگونه بوده است؟

ج: بسیار بد! رفرمیستها می‌دانستند چه کنند و برنامه خود و اعتقادات خود را عملی می‌ساختند، اما به نظر من نیروهای انقلابی نمی‌دانستند دارند چه می‌کنند! ناآگاهانه حرکت می‌کردند. این حرکت ناآگاهانه، که باند داشتن برنامه و تاکتیک و شناختن کارگران همراه بود، باعث شد که با کارگران هنگام و همراه نباشند. این عملکرد آنها باعث شده که کارگران هم زیاد نسبت به آنها خوشبین نباشند. عملکرد آینده این نیروها برای کارگران خیلی اهمیت دارد. همین پراکنندگی که بین چپها موجود است، نشانه پیونده بد آنها در میان کارگران است. تکتک فرقه‌بازیهایی آنها، برخوردهای کاسبکارانه آنها، نظرات و عملکردهای متنوع آنها و حرکتهای کوچک و بزرگ و درست و نادرست آنها از حوزه دید و قضاوت کارگران بدور نمی‌ماند.

س: علت عدم پیوند جنبش چپ ایران را با جنبش کارگری در چه چیزهایی می‌دانید؟

ج: علت اصلی را باید قبل از هر چیز در عیار تعیین کننده خرده بورژوازی این نیروها جستجو کرد. خرده بورژوازی براحتی نخواهد توانست موضع رولتری اتخاذ کند. صرف نظر از شعارها و ادعاها، آنها با کارگران بیگانه بودند، از کارگران دور بودند و آنها را درک نمی‌کردند. خودشان هم نمی‌دانستند چه می‌خواهند! فکر می‌کردند با سلوغ بازی می‌توانند کاری انجام بدهند. کارگران با این سلوغ‌بازیهایی یکجانبه همراهی نمی‌کنند. کارگر می‌خواهد روی زمین محکم پا بگذارد و چند قدم جلوتر را ببیند تا گام

ج: خود بخودی وجدای از هم! اما در هر کارخانه و کارگاه نوعی تشکل طبیعی در بین کارگران همیشه وجود دارد. این تشکل که از همبستگی و شرایط مساوی و سخت کارگران، از نزدیکی طبیعی محیط کار، از آشنائیهایی همشهری بودن و زبان مشترک و... ناشی می‌شود، گاهاً حرکتی را ایجاد می‌کند که بعضی وقتها ما آنرا می‌شنویم. البته اگر تشکلهای توده‌ای کارگری می‌داشتیم، حتماً این حرکتها وسعت بیشتری می‌داشت، در حالیکه فعلاً کارگران مجبورند به همین حد قناعت کنند، چونکه مجبورند خیلی احتیاط کنند. این حرکتها معمولاً در درون این تشکلهای طبیعی و محافل کارگری سازمان می‌یابد - هیچکس هم نمی‌تواند این تشکلهای محافل را از کارگران بگیرد! برعکس، در شرایط سرکوب فعلی این محافل و کمکهای متقابل بیشتر هم شده‌اند. بهر حال باید بگویم که اقدام کارگران در شرایط فعلی به خیلی چیزها بستگی دارد، اما اغلب عکس‌العملی و منفی است. در واقع کارگران حتی اگر تشکل هم نداشته باشند، بطور فردی هم که شده مبارزه می‌کنند، ولی طبعاً در سطحی نازلتر. الان کارگران کشور ما در شرایط فوق العاده دشواری کار و زندگی می‌کنند که این دشواریها تنها از جنس اقتصادی و سیاسی نیست، که من سهم خودم از توضیح آن عاجزم! اما برای رفع این دشواریها آنها چاره‌ای جز مبارزه ندارند.

س: سطح آگاهی کارگران را در چه حدی می‌دانید؟

ج: از این نظر کارگران را باید به سه بخش تقسیم کرد: آگاه، میان و ناآگاه، که کارگران ما بیشتر در وسط قرار دارند. اما در مجموع کارگران ما بلحاظ آگاهی، یکی از پیشرفته‌ترین کارگران در سطح خاور میانه‌اند! اگر چه نوباهستیم، اگر چه سرکوب مداوم را تحمل کرده‌ایم، اما کارگران ایران سنجیده‌تر از هم‌اشار و طبقات کشورمان حرکت کرده‌اند! آنها حد و توان خود را می‌سنجند و بر مبنای آن حرکت می‌کنند: سنجیده، محکم و استوار! گرچه کمیت کارگران آگاه در کشور ما قابل توجه است، اما آنها هنوز مستقیماً به قدرت سیاسی توجه ندارند! این ویژگیها را باید عمیقاً درک کرد! البته در شرایط مساعد، کارگران ما سرعت گامهای فرسنگی بر میدارند، و این را در قیام بهمن بخوبی نشان دادند.

س: به نظر شما چه نوع تشکل کارگری برای کارگران ایران مناسب‌تر است: شورا، کمیته‌های کارخانه، سندیکا و...؟

ج: تاکنون در مساحه‌های پتان به این سؤال پاسخی خوبی داده‌اند: هر کدام که در جایی که مناسب باشد و کارگران آنرا قبول دارند! اما راستش نقداً هیچکدام از آنها عملی نیست؛ چرا که الان شرایط شرایط شورانیست و شورا در دوران انقلابی و اوج کبری انقلاب عملی است، پس الان امکانش نیست، مگر آنکه مضمونش عوض شود! کمیته‌های کارخانه هم به نظر من مضمون فعالیت حزبی دارد و نوع فعالیت کمیته‌های حزبی مستقر در کارخانه‌هاست برای هدایت مبارزات کارگران، که با وجود حزب، بحث آن هم ضروری است. اتحادیه و سندیکا طبیعی‌ترین و رسوم‌ترین تشکل کارگری در همه جای دنیاست که بورژوازی هم آنرا پذیرفته است، اما در کشور ما سندیکا هم سابقه زیاد خوبی ندارد. آنها تا دیده‌اند سندیکاهای زرد دیده‌اند. سندیکا در ایران فقط در یک دوره خوب، کارگری و خوشنام بود. بد نیست بگویم که دعوا روی این عنوانها بیشتر از اختلافات فرقه‌ای در جنبش چپ ما نشأت گرفته، نه صرفاً بخاطر منافع کارگران و یا تشخیص و عملی کردن تشکل‌یابی آنها؛ چرا که آنها نمی‌خواستند بایکدیگر همکاری کنند و در کنار هم بنشینند - حتی اگر این همکاری و نشست‌ها برفع کارگران هم بوده باشد - و در مقابل با هم، جنبش بحث‌هایی را دامن زدند.

خواهد داشت، که هم به درد کارگران خواهد خورد و هم ارزش ماندن دارد. بقیه شکست می‌خورند! همین الان آنها در فعل و انفعالات داخل کشور نقشی ندارند. خوبست از فرصت استفاده کنند و خود را بازسازی کنند؛ بازسازی‌ای که با شرایط فعلی انطباق داشته باشد. غیر از این راهی وجود ندارد. باید از فرقه‌مازی کاملاً دست بردارند و راه درست را پیدا کنند. هر وقت آنها توانستند به سرانگدگی بین خودشان خاتمه دهند، نشان داده‌اند که گذشترا رها کرده و با آن مرز کشیده‌اند. البته در اینجا منظورم نیروها، عناصر و افراد مؤمن است. که حداقل در چارچوب‌های پایه‌ای با هم هم‌نظر هستند... من فکر می‌کنم می‌توانند اینکار را بکنند. یعنی خوشبین هستم. حتی آینده خوبی را برای چپ انقلابی پیش‌بینی می‌کنم. بطور خلاصه باید بگویم چپ ایران باید این چند نکته را عملی کند: اصلاح و انسجام خودش (یعنی نقد گذشته و پایان دادن به برانگدگی در صفوف خودش)، تدوین خط و برنامه جدید، پیوند با کارگران؛ در واقع یک بازسازی همه‌جانبه!

تاکنون سوسیالیسم، با توجه به جایگاه طبقاتی افراد و احزاب، با "سوسیالیسم موجود" شوروی وارد نگاه توضیح داده می‌شد چه با انقلابات و مبارزات اصیل و رادیکال در جاهای مختلف دنیا یا کم‌کم همین "سوسیالیسم موجود" به شکست و انحراف کشانده شدند. از طرف دیگر، واقعیت‌های موجود در درون این کشورها که "سوسیالیستی" لقب گرفته بودند، راه چاره صحیح و راه‌برون رفت واقعی از ستم‌طبقاتی و بی‌عدالتی‌های نظام سرمایه‌داری حاکم بر جهان، برای کارگران و زحمتکشان نبود تا نیروی واقعی مبارزات شان را در راستای این "سوسیالیسم" کانالیزه کنند. اوایل، به اعتبار اکتبر و بلشویسم بود که این تحریک تقریباً در همه جا به چشم می‌خورد، ولی با عینی‌تر شدن انحراف از اکتبر و بلشویسم توسط شوروی و اقمار آن، این جذابیت نیز از میان رفت و دیگر یک الگوی حکومتی در این راستا وجود نداشت، البته در خارج از این چارچوب، مبارزه در همه جا وجود داشته و هنوز ادامه دارد؛ چرا که، همانطور که گفتم مبارزه طبقاتی تعطیل پذیر نیست. طبعاً افراد و احزاب هم در توضیح و بر خورد به این "سوسیالیسم موجود" قیاس شده و به خطوط مختلف دسته بندی می‌شوند، در کشور ما هم بر همین مبنا خطوط ۱ و ۲ و ۳... شکل گرفتند که داستان آنرا هم می‌دانیم، خُب، حالا این مانع برداشته شده، یعنی دیگر این مشکل را نداریم که شوروی آره یا نه، تا به این گروه یا آن دسته تعلق بگیرد و دنباله‌رو سران و رهبران این یا آن فرقه‌بانی خوشبختانه الان دیگر دنباله‌روی و شرایط این دنباله‌روی هم از میان برداشته شده و چپ‌های واقعی و مدافعین سوسیالیسم حقیقی مستقل تر شده‌اند و می‌توانند و باید هم‌دیگر را سیدانگندویک نیروی چپ مستقل و قدرتمند با اهدافی روشن و انقلابی پایه‌ریزی کنند.

بطور خلاصه باید بگویم که نبر طبقاتی تاکنونی در سطح جهانی ندر نداشته وارد نگاه شوروی هم در برابر اهکشان و به انحراف بردن آنها کم‌کم زیاد کرده، در حالیکه جای هدفمند بودن و ترسیم چشم‌انداز واقع‌روشن این نبرد، خالی بوده و هست که کمونیستهای زمان ما باید این جای خالی را پر کنند. همین امر در مورد کشور ما هم صادق است، اینجا دیگر مانند گذشته تعلق خطی میان چپ‌ها مرز نمی‌کشد، و موانع بی‌استن خطوط ۱ و ۲ به یکدیگر، که خط "سوسیالیسم موجود" آنها را از هم جدا کرده بود، از میان برداشته شده.

س: تاثیرات تحولات بلوک شرق بر کارگران چه بوده و چپ‌نایجی را می‌توان تصور کرد؟

ج: طبعاً تأثیرات بدی گذاشته، بخصوص بر کسانی که الگوهای اینچنینی داشتند. اما کارگران ایران هنوز مستقیماً برای سوسیالیسم مبارزه نمی‌کنند. آنها کمیت‌های لازم را در این مسیر نسیموده باقی نمی‌گذارند! و چون لازم است این کمیت‌ها را طی کنند، آینده اصلاح‌سده‌ای را

بعدهی را بر دارد. زندگی به آنها آموخته که الاکلنگی حرکت نکنند. آنها مانند خرده‌بورژوازی عجول نیستند. گامهای سنجیده بر نمی‌دارند و گامهای برنداشته‌را نادیده نمی‌گیرند. متناسب با زندگی واقعی و شرایط عینی تصمیم می‌گیرند و حرکت می‌کنند. در حالیکه خرده‌بورژواهای ماسی-خواستند جدای از کارگران هم‌گه شده- البته به خیال خودشان به نفع کارگران- به قدرت دست پیدا کنند. ولی آیا اگر اینها به قدرت می‌رسند، چه فرقی با احزاب در قدرت اروپای شرقی سابق می‌داشتند؟ اینست فاصله و تفاوت!

س: نظرتان درباره اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) چیست؟

ج: کارگران همیشه در مقابل زورگویی می‌ایستند. من فکر می‌کنم از این جنبه، ایستادگی اتحاد کارگران در مقابل زورگویی‌های دفتر سیاسی راه کارگر یک اقدام درست بوده که با شیوه‌های مرسوم در احزاب مرسوم به احزاب کمونیست یک اعلان جنگ بود. بخصوص که این ایستادگی قبل از از هم‌پاشیدن کشورهای بلوک شرق که خود را سوسیالیسم جازده بودند صورت گرفت، که شباهت زیادی در اینجا با احزاب آنجاها مشاهده می‌شود. من آنرا اقدامی درست می‌دانم. این درست دانستن اصلاً بمعنای تقدیس جدائی‌ها و کم‌کم به برانگدگی نیست... حتی اگر راست روی‌های رهبران راه کارگر را از نظر دور بداریم، این شیوه حق‌خوری و سرکوب خیلی خطرناک است!

س: نقش و رسالت سازمان‌های سیاسی را در قبال جنبش کارگری چه می‌دانید و چه وظایفی برای نیروهای انقلابی قائلید؟

ج: نیروهای انقلابی ما باید قبل از هر چیز یک انقلاب در درون خود بکنند و خود را مجدداً سازمان دهند. بخصوص برچیده شدن کشورهای موسوم به کشورهای سوسیالیستی و برانگدگی موجود در جنبش چپ ما اهمیت این انقلاب درونی و تجدید سازمان را برجسته‌تر می‌سازد. چپ‌های ما باید بتوانند توضیح بدهند که چرا نتوانستند بخصوص در شرایط آماده و مناسب دوره انقلابی ۵۷ با کارگران بیامیزند، با آنها بیوند بخورند و یک کار ریشه‌ای کارگری را پی بریزند. به نظر من کسانی که به کمونیسم اعتقاد دارند، بایستی بطور اساسی در شیوه نگرش خود و چگونگی فعالیت کمونیستی که تاکنون بر آن باور داشته‌اند، یک بازبینی کمونیستی بکنند. همانطور که ایده انقلابی به تنهایی کافی نیست، همانطور هم موضوعیت زندگی-تولید و موقعیت اجتماعی-طبقاتی کارگران، و نیز فعالیت انقلابی-روشنفکران انقلابی جدای از طبقه کارگر هم هر کدام به تنهایی برای بستبرد ایده‌های کمونیستی کافی نیست. آنچه در رابطه با کارگران و سازماندهی آنان بمنظور تحقق سوسیالیسم مطرح است، موضوع یک مصالحه یا مقاله و کتاب نیست، بلکه یک رویداد تاریخی است که با رسالت طبقه کارگر و براتیک کمونیستها قابل توضیح است. اصولاً تئوری کارگری با براتیک کارگری رقم می‌خورد، سبک سنگین می‌شود، زمان تعرض و عقب‌نشینی تعیین می‌شود، اصلاح می‌شود، شکست می‌خورد و پیروز می‌شود! کمونیسم بدون طبقه کارگر بی‌معناست، و برنامه و فعالیت کمونیستی نمی‌تواند جدای از کارگران مطرح باشد. تجربه تاکنونی در همه جای دنیا باید برای ما آموزنده باشد. خط و مشی آینه‌سده چپ بایستی عملاً با کارگران بیوند بخورد و آنها باید برنامه عملی خود را با کارگران پیش ببرند. تاکتیک‌هایشان نه در درون اتاق‌های دربسته، بلکه در کارخانه‌ها و متناسب با وضعیت کارگران تعیین شود! البته کار دشواری است- بخصوص با توجه به شیوه کار چپ ما، اس‌دشواری بیستر به جسم می‌آید- ولی خلعت فعالیت کمونیستی دشوار است و قرار نیست که کمونیستها کار آسان انجام دهند! جنس حساس خواهد کرد و سرانجام

کاری از پیش ببرند.

س : نقش و عملکرد طیف راست در جریان مبارزات کارگران چگونه بود؟

ج : عملکرد چپ روانه و فرقه‌بازیهایی چپا به کارگران صدمه زد، اما طیف راست هرآنچه در قدرت داشت در سرکوبی و به انحراف بردن کارگران بکاربرد. آنها به دشمن طبقاتی کارگران خدمت کردند و منافع کارگران را رسماً به دشمن فروختند. این را کارگران کشور ما هیچوقت فراموش نخواهند کرد و آنان را خطرناکتر از خود سرمایه داران شناخته‌اند.

س : در پایان، اگر نظر، پیشنهاد و یا پیامی برای خوانندگان اتحاد کارگران دارید، بفرمائید.

ج : راستش، اگر آدم دقت نکنند، فکر می‌کنند این مصاحبه‌های اتحاد کارگران خط مشخصی را دنبال نمی‌کند و بی‌هدف نظرات برخی از کارگران را منعکس می‌سازد. در حالیکه به نظر من اولاً آزادی بیان یعنی همین! یعنی با چارچوبی از پیش تعیین شده و با دنبال کردن یک هدف معین - چه درست و چه نادرست - مصاحبه‌ها را هدایت نمی‌کنید! این آزادی بیان به معنای صحیح آنست. اینکه در این شرایط کارگران بتوانند بدون سانسور نظرات خودشان را درجائی منعکس کنند، شاید بی‌سابقه باشد! ثانیاً فکر میکنم این مصاحبه‌ها بی‌هدف نباشد - یعنی می‌توانید از آن به نحو مفیدی استفاده کنید. اینکه سؤالات را از پیش تعیین کرده‌اید، از جهاتی بسیار هم خوبست. بخصوص که بعضی از سؤالات می‌شود جواب نداد و یا سؤال و جوابهایی به آن اضافه کرد. به نظر من ابتکار خوبی است. پیشنهادم اینست که این مصاحبه‌ها را قطع نکنید و پیام به کارگران پیشرو اینست که نظرات و تجربیات خودشان را در این صفحات منعکس کنند. خوبست که می‌توانند این مصاحبه‌ها را برایتان بنویسند و ارسال کنند. برایتان آرزوی موفقیت می‌کنم!

بوده‌است، علاوه برتش سرخ که عمدتاً در بیرون از کودتا قرار گرفت، یک نیروی تجزیه شده اما قابل توجه را تشکیل می‌دهد که هنوز می‌تواند برای مقامات منتخب مردمی خطری محسوب شود. (بیزینس ویک، اسپتامبر ۱۹۹۱). همین گزاره‌ها شکران مدعی ندکه بوش چندان به دعوی یلتسین درباره نفوذکنترل کننده اش بر ارتش باور ندارد.

به یک کلام به اصطلاح "انقلاب اوت" تاکنون عرصه حضور مستقیم و فعال طبقات و لایه‌های اصلی جامعه شوروی نبوده‌است. نه کارگران، نه دهقانان، نه ارتش هیچکدام حرف آخر خود را در باره مسیر تحولات جامعه شوروی نزده‌اند. صحنه گردانان سیاست فعلی جامعه شوروی تاکنون نمایندگان دو جناح اصلی لیبرال و دولنگرا، بخشهایی از لایه‌های متوسط و ثروتمند نوخاسته جامعه شوروی از یکسوی و ناسیونالیستها و استقلال طلبان جمهوریها از سوی دیگر بوده‌اند. بی‌تردید، توازن قوای جدید ناشی از شکست کودتا، امکان استقلال ملل در بندبالت و احتمالاً استقلال جمهوری اگر این را فراهم نموده‌است. در عین حال، این امر لزوم ساختار جدید سیاسی برای اتحاد ملل گوناگون ساکن شوروی را مطرح کرده‌است. به موازات این تغییرات، یلتسین خود را آماده احراز مقام "دیکتاتور محبوب" روسیه بزرگ می‌نماید و در اجرای سودای خود به پشتوانه این واقعیت دلگرم است که تحکیم اقتصاد دوازده ساله شوروی کمتر از هر زمانی به دمکراسی نیاز مندمی باشد. معضلاتی که در وهنبدیهایی اجتماعی اصلی جامعه شوروی چه خواهد بود، موضوعیست که باید تاریخ جواب آن را روشن نماید.

با باغی

۲۹ شهریور ماه ۱۳۷۰

می‌توان تصور کرد. به همین خاطر است که این دگرگونیها و تحولات آنها را ناامید و سریشان نمی‌کند و مانع تداوم مبارزه آنها نشده! من بر این باورم که این دگرگونیها، که در گذشته تنه‌اره نجات کارگران تلقی می‌شد و سرانجام به سراب منتهی می‌شد، خوب شد که اتفاق افتاد! همین طور هم فکر میکنم آینده، به حندان دور به نفع کارگران همه کشورها و بمآل به نفع کارگران ایران رقم خواهد خورد! خوب شد که این سراب شکسته شد، البته کمی دیر شد و صدمات زیادی زد، ولی بهر حال ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است! حالا وقت آن رسیده که کسانی که به طبقه کارگر اعتقاد دارند، باید کار بایه‌ای را شروع کنند!

س : با توجه به تجربیات خود، چه رهنمود و یا پیشنهاداتی برای فعالین کارگری و نیروهای چپ دارید؟

ج : درباره این سؤال قبلاً گفته‌ام. اما در اینجا تأکید اینست که نیروهای چپ جز با کارگران و همراه با زندگی و مبارزات کارگران هویت واقعی ندارند. آنها باید در جهت یگانگی در بین خود تلاش جدی کنند و سمت‌گیری کارگری نمایند. فعالین کارگری احتیاج به رهنمود من ندارند!

س : نقش طبقه کارگر ایران را در انقلاب آینده چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج : نظرم را بطور کلی درباره کارگران ایران گفتم. الان کارگران ما متأسفانه بلحاظ سیاسی و اقتصادی در شرایط فوق‌العاده دشواری قرار دارند. با اینکه به نظر من در انقلاب آتی بعنوان یک نیروی اجتماعی قدرتمند ظاهر خواهند شد. اما راستش روی هم‌سوی طبقه کارگر در این انقلاب باور ندارم. به همین خاطر نظرم اینست که برای ایجاد این هم‌سوی باید خیلی کار کرد. آنها بدون وجود حزب سیاسی خود نمی‌توانند

کودتای نافرجام ۱۹ اوت ۲۰۰۰. دنباله از صفحه ۲۱

و تا نیم‌حاکمی از آن می‌باشند که مسیر خصوصی شدن اقتصاد شوروی هم از "بالا" و هم از "پائین" تقویت شده‌است. کمیته جدیدی نیز که به ریاست ایوان سیلایف، نخست وزیر، مأمور تشکیل کابینه جدید گردیده، هر دو جناح نژوکاپیتالیزم و وسیع‌رأمتحکمرده‌است و از همکاری اقتصاددانان روسی، گریگوری ایوالینسکی، یکی از اطراحان "برنامه ۵۰۰ روزه"، و همچنین رهبر کارفرمایان، آرکادی وولسکی و "تجارت بزرگ" شوروی - آمریکا بر خوردار است. هفته‌نامه بیزینس ویک در "گزارش ویژه" مورخ ۹ سپتامبر ۱۹۹۱ اخسود درباره دوران "پس از اتحاد شوروی"، در این خصوص چنین اظهار نظر می‌نماید: "انهدام اقتصاد آمرانه استالینیستی یک جریان نیرومند، ابتکارات بازار آزاد را در پایه‌ها تقویت می‌کند." این مسیر که به موازات تشکیل اقشار جدید طبقه سرمایه دار خصوصی در شهروروستا توسعه خواهد یافت، چه واکنشی در میان کارگران و دهقانان تهیدست کالخورها بر خواهد انکیخت؟ این پرسشی است که هنوز بی‌جواب است.

ویژگی چهارم، موقعیت ارتش سرخ و دوایر گوناگون ک. ک. گ. ب است. در تمام طول کودتا، رهبران ارتشی منجمله با زوف شرکت‌کننده در کودتا، در مرکز صحنه ظاهر نشدند. نکته قابل توجه اینست که اگر چه کودتا بدلیل تجزیه ارتش به شکست انجامید، اما چه قبل و چه بعد از کودتا، رهبران ارتش ظاهر آدر "حاشیه صحنه" باقی ماندند. گزارش ویژه دیگری از هفته‌نامه بیزینس ویک که به "پیروزی یلتسین" اختصاص یافته‌است، پیرامون این نکته چنین اشعاری دارد: "جورج بوش شدیداً نگران است که پیروزی یلتسین، به مقدار ناچیزی قادر به روشن کردن خطوط قدرت در اتحاد شوروی

راه خروج از بحران کجاست؟

دریانوردی در آبهای طوفانی!

کوبا، از آغاز انقلاب سال ۱۹۵۹ تاکنون، در یکی از سخت‌ترین مراحل حیات خود بسر می‌برد



تضمین شده بودند، آغاز به شکاف برداشتن می‌نمایند. بیک وسیله اندازه‌گیری برای سنجش میزان این شکاف آنستکه امروزه حتی بازار سیاه نیز قادر به تامین تقاضای مردم نمی‌باشد، اینکه در آخر خط یا انگی قبل از آن قرار دارند احساسی است که بطور اجتناب ناپذیری خود را در میان کوبایی‌ها گسترش میدهد.

فاز امروزی، فازیکه آنرا "دوران اضطرار" نامیده‌اند و تعریفی است بر فاز محدودیت‌های جاری، محدودیت‌هایی که بر شانه سرزمین کوبا سنگینی می‌نمایند، سرزمینی که از بیست و پنج سال قبل محکوم به تحمل تحریم اقتصادی می‌باشد و تاکنون موفق به تحمل آن شده‌اند. توفیقی که میسر از شرایط تاریخی بوده هم‌اکنون دیگر موجود نیستند، این امر موجب نوعی از توسعه اجتماعی گردید که بدنبال آن انتظارات جامعه بطور اساسی تغییر داده شده‌اند. از اینجا جاناتی پدید می‌آیند که بایستی به شکل و طریق معینی کانالیزه گردند، رهبران میدانند که در جهانی که بطور منفی در مقابل مدل سیاسی وستون فقرات سیستم آنها ایستاده است، دانشات تغییرات بوجود می‌آیند و آنها بایستی خود را با شرایط جدید وفق دهند، آنها نیز میدانند که این تغییرات اجتناب ناپذیر هستند، اما مشکلی که هنوز حل نشده باقی مانده اینست که این تغییرات در کدامین جهت و با چه شتابی بایستی صورت گیرند؟ و اگر بر اساس تمامی شواهد موجود یک جرخش بسوی سرمایه داری مورد آرزو نیست، بهمان اندازه نیز آرزوی سگون موجودیت ندارد.

سرویه "اصلاح اشتباهات" تیسریم و سعی حزب و جوانان کمونیست در بسیج جامعه با کافای می‌باشد. کنکر بعدی حزب مسئولیت بس سنگینی خواهد داشت، انتظارات بسیاری از کنکره‌ها آینه وجود دارد و همینطور بدبینی رشد یافته‌ای که ناشی از سستی است، چیزی که بایستی بر طرف فکر کرد.

مشکلاتی که کوبا امروزه با آنها روبروست متنوعند، ولی همه آنها از شرق نیامده‌اند بلکه بیشتر ناشی از وسعت مشکلات داخلی و خارجی می‌باشند، مشکلاتیکه وضعی را موجب شده‌اند که علیه سیستم است، اکثریت جمع بندی‌های کوبایی‌ها یک جنبش موقعیتی را بیان نمیدارند، وضعیت کنونی بطور عمومی بعنوان "یک بحران عملکرد" تشریح میگردد: "بحران سوسیالیسم در کوبا بحران یک مدل از نوع خاصی از عملکرد است، بحرانیکه مداوم‌ا کاراکتر سوسیالیستی سیستم را بخطر می‌اندازد و تئوریت حزب را مدفون می‌نماید." "کوبا میخواهد خود را از مدل شرقی سوسیالیسم جدا کند، مدلی که در فاصله بین سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۷۵ سر روی یک واقعیت نقل داده شده است." (تشریح کودرنیوس دنیوستا آمریکا، CEA - هاوانا، شماره ۱۵ سال ۱۹۹۰ میلادی). ولیکن چسب فریبدهای سه سؤال را بی جواب باقی می‌گذارد. اگر بحران‌های سرمایه داری بحران عملکردهای آن هستند و موجودیت یک سیستم بحرانی "به حدود بحران‌های آن وابسته است، چرا بایستی بحران عملکردهای سوسیالیسم را با دامنه حدود بحران‌های آن سنجید و آنرا آنسه "بحران سیستم" بلکه "بحران مدل" دانست؟ و اگر چنین موردی در اروپای شرقی و حتی خود اتحاد جماهیر شوروی مصداق یافته است چرا در کوبا وجود ندارد؟

رهبری کوبا بدون هیچگونه سرپوش گذاری بر وجود بحران به آنها اعتراض دارد، تلمیح غم‌اینها اینکجه چهره‌ای برای خروج از بحران سیاسی و اقتصادی بایستی پیموده شود، ناروشن باقی می‌ماند.

بحران "سوسیالیسم واقعا موجود"، حیات تازه جامعه سرمایه داری، ثمرات سیاست خارجی آمریکا، تضعیف اتحاد جماهیر شوروی، نتایج نامطلوب برخی از پروسه‌های انقلابی بر بعد سیاست، خارچی نقطه شقل خود را می‌یابند. مجموعه این عوامل شامل همه آن چیزهایی میشود که در کوبا از آنها بعنوان فاکتورهای خارجی عدم ثبات نامبرده میشود. ولیکن نمیتوان منکر شد که اینها بر بستر ضعف‌های پروسه کوبایی، یعنی وابستگی خارجی به شوروی، سایش مدل سیاسی و اشکال عملکردهای اقتصادی، رشد جامعه کوبا و کاهش برآوردها انتظارات ناشی از این رشد، میدان عمل یافتند.

ساید در زمان دیگر انسان میتواند این عوامل را بعنوان "بحران رشد" مورد مذاکره قرار دهد که سر از دست یابی به پیشرفت‌های مهم اقتصادی و اجتماعی بوجود آمده‌اند، اما امروزه وضعیت چنان است که آنها نشان آشکار تضعیف انقلاب چه در بعد داخلی و چه در بعد خارجی می‌باشند.

صحبت از یک بحران آشکار هنوز زود رس است موضوع بیشتر حوزل اناسات ناکهانی فاکتورهای باشد، به فاکتورهای که با تولید جامعه مدل کوبا که از دهه هفتاد تا کنون رتدمعینی یافته است را با مشکلات مواجه می‌سازند.

البته میشود از بروز فاکتورهای بحران صحبت کرد، اما تا زمانی که این فاکتورها همرا با سرمایه منفی سیستم بیوندنخورده اند یعنی با پروسه‌هایی که سیستم از حرکت باز میدارند و آنرا به سگون میگشند، غلوا مین خواهد بود که از این عوامل بعنوان یک بحران آشکار و روشن نامبرده شود. لکن چنین برداشتی ضرورت طرح استراتژی‌های مبارزه جویانه را از دستور روز حذف نمی‌کند.

مشکل از اینجا ناشی میشود که تنها یک قسمت از آن در داخل میتوانست در دست گرفته شود، بقیه آن وابسته به سیاست خارجی است و این عامل پیش‌بینی اوضاع را محدود می‌سازد. بر اساس تمامی این دلائل، امروزه کوبایی‌ها احتمالاً با سئوالات بیشتری نسبت به تمامی تاریخ انقلابشان روبرو هستند: انتقادات همه جانبه، صراحت لهجه، صراحت لهجه با آن جوانان و سالخورده‌گان کمونیست و غیر کمونیست نظرات خود را بیان میدارند، شهادت بر حیات جامعه‌ای میدهند که از آزمایش انتقاد آمیز خود و بداند وسیله نوسازی خود چشم‌پوشیده است.

البته آنها با کمالات محدودیت‌های فضای مانور آگاهند، فریب‌های میان مدت آنها - چه کسی بخود اعتماد می‌کنند که به زمان طولانی تر نظر بیاکنند؟ - آخته به بدبینی (منفی‌نگری، *Pessimism*) می‌باشد، آنها میدانند که سازه‌ترین تحولات جهانی به نفعشان نیست، با آنها از امکان دست یابی پلتسن (Jelzin) - رئیس جمهور روسیه - به منصب ریاست جمهوری اتحاد جماهیر شوروی، از موج جدید سرخا جوشی آمریکا در سراسر کیتی می‌ترسند، سختی‌های رشکی روزمره ما ده دیگری است برای تضعیف، ماده‌ای که با افزایش میزان کمبود و اعمال نفوذ فزونی می‌یابد حداقل تامین‌های اجتماعی که توسط انقلاب

حرب و روحیه ضد امریالیستی سبز بر می شمارد. ولی اگر حتی با چنین دلائی وجود یک بحران آشکار مورد نفی قرار گیرد دو دیسپلین های اجتماعی محسوسان به سباق گذشته ثابت گردند هموز هیچ ساح روسنی بر نیوه نامین نیازهای عمومی، بر حراشی مسکلات و تغبیر جهت اقتصاد، بر توضیح دلائل انسروا و تمایل خودکوبیاتی هابرتوسازی داده نشده است. برای کوبیا چقدر وقت برای اسطاق خود ما وضعیت جدید هنوز وجود دارد؟ تاکی میتوان این میسوزان از کمبودها را تحمل کرد، بدون اینکه کنترل بر سایش نائی از آنها از دست برود؛ نتایج ما مطلوبیکه میتوانند به دست عدن مایه های اجتماعی انقلاب منجر گردند کوبیا ناگزیر است که ما حداقل امکانات در فضای تنگ شده بین المللی مانور کند و در میان آنها کمبودها بنیادهای خود را حفظ نماید. او ناگزیر است در یک زمان نسبتا محدود و تحت شرایط غیر قابل پیش بینی به اقتصاد خود نرُم جدیدی بدهد. تنها سه سناریو برای انعکاس در مقابل این فاز تاریخی وجود دارد: سناریوی اول حول آنگونه از تغییرات دورمی زند که یک ارتباط نیو بین مرکز و دموکراسی را تبیین می نماید و قصد دارد که هر دو آن مفاهیم را به یک حالت تعادل بر ابر برساند، این امر میتواند برای ادیکالیزه کردن سیستم مشارکت خلق صورت پذیرد. بدینوسیله کار آئی سیستم در جهت گسترش "کنترل بر خود" بالا برده میشود، زیرا که این سیستم پایه هایش اساسا بر شرکت وسیع مردم قرار دارد. چنین تحولی میتواند احتمالا قانونیت بروسه انقلاب را نوسازی کرده و فضای مانور داخلی و خارجی را گسترش دهد. اما انجام چنین تبدیری یک بازنگری در مواد نقش حزب در جامعه و حوزه نفوذ دولت و مردم عادی جامعه را الزام آور میسازد. بازنگری ای که میتواند به یک شیوه عملگر در اجتماعی عقلانی ره نماید. ساید چنین اقداماتی یک دوره از رادیکالیزه مشابه به آنچه که در دهه ۶۰ تحت فشار تهدیدات خارجی و سختی حمایت آمده بود احادت گردد. در راه یک چنین مسیر ممکن پی در پی موانع بوجود آمدند. موانعیکه به نفع یک ثبات معینی نه در فرموشکل بلکه در بر جسته ترین نکات خود بنیادی شدند. این مسیر نیز بعنوان یک رادیکالیزم (بالا تر از آن: یک انقلاب آنهم از نوع ارتدگسی آن بیان خواهد کرد دید، این بیان میتواند به رشد ترسنگ کند. فضای مانور را محدودتر سازد و بالاخره موجب فرونشینی ناراستی گردد.

یک راه سوم، یک راه التقاطی نیز ممکن است: رادیکالیزه کردن مداخله خلق در امور، بدون تغییر سیستم میان زیرسرخ بیشتری بدست می دهد: "انسان نمیخواهد که دولت عملگرهای خود را به مردم عادی واگذار کند، بلکه بدو ابیستی در جهت تاثیر خود را بالا برده و نقش خود را بعنوان ابزار و پاور انقلاب مورد تاکید قرار دهد و در انتها خود را استحکام بخشد و فهم عمیق تری از ارکانهای خودش را سانسائی کند." (نیو استار آمریکا CEA، هاوانا، شماره ۱۵ - سال ۱۹۹۱). این آن راهی است که مدوما در سوته آرمایش قرار گرفته است. البته صامع رسمی خود معتقد به ثمرات بسیار محدود آن می باشد، خطر در آنجا نهفته است که وضعیت به همین صورت ادامه یابد، بدون اینکه یک راه حل مناسب برای ارتباط بهتر بین حزب، دولت، بیوروکراسی و جامعه بدست آید. اس راه های ممکن همگی مقید به فاکتورهای خارجی هستند، از جمله ارتباط با اتحاد جماهیر شوروی، اقدامات آمریکایی و بالاخره محدودیت های زمانی و مکانی برای نوسازی ارتباطات اقتصادی با خارج. احتمالا اینکه اس فاکتور ها همچنان بطور منفی بدرشد خود ادامه دهند، بسیار وجود دارد. سهمس دلیل کلسد حل مسکلات در داخل خودکسور کوبیای ما سید، اگر در راه های عملی، تسریع ناگتورهای جدید، متحرک ساختن یک تجربه انقلابی تجربه ای که هنوز خلقی ها اثر بعنوان منکر جهان سوم مورد نکرش قرار میدهند.

منبع: Pensamiento Propio ماناگوا - مه ۱۹۹۱ - ص ۱۲-۹

سرگردان از زبان آلمانی بدفاریسی

از: طالب

مهرماه سال ۷۰

رشد بمانده جامعه انجام پذیرفتند. ضرورت انجام اسن گونه اقدامات تکمیلی خودنسانی بود از وجود "کمبود" سهمس سان فواصل اجتماعی، نابرابریها و امنیازات ویرهای بوجود آمدند که بر وسنی از طرف مردم شناخته شدند. دعوت برای مبارزه با سوه خواری با انجام تدابیر صرفه جویی و تعقیب هدف سبج سروهای کار بمنظور افزایش باروری، تجدید نظر در ارزیابی از اسناداردهای کار، تجدید سازمان مناسب مربوط به هدایت و برنامه ریزی اقتصاد، نخست دیگری از اصلاحات انجام شده بودند، اما این گونه اصلاحات آنهم دقیقسا در شرایط رشد دائمی التزاید مسکلات با محدود ضرورت تغییرات انطباق نداشتند. بیستر آنها طرخی بودند برای احیای مجدد منطق اولیه سیستم. یعنی افزایش در جهت تمرکز اقتصاد، محدودتر کردن نابرابری های اجتماعی، کنترل سیاسی بر مکانیزم های اقتصادی و سرانجام تحمیل مجدد نفوذ حزب.

البته در دهه ۶۰ ضروری ترین وظایف از نوع دیگری هستند و آشکارا با تغییرات جهانی که خورده اند بر اساس تحولات دولت های اروپای شرقی و وضعیت لغزان اتحاد جماهیر شوروی، با فشاری بر حفظ و نگهداری سیستم سیاسی از طرف کوبیا اثر در انزوا قرار داده است. آستانه خطر کشاند، زیرا که احزاب کمونیستی با متدها و ایدئولوژی های شان دیگر بر روی صحنه نمایش باز نخواهند گشت.

ضرورت رهاسازی خود از نمونه شرقی به همراه خود یک بازنگری جدید در مورد نقش حزب را نیز الزام ایمنیال خواهد داشت. سامان یک ارتباط جدید سا جهان بازار آزاد در هار ابر روی اعمال فشار بیشتر بر سیستم هدایت اقتصادی میکابد و حاصل این کثایش با محال ضرورت تمرکز زدائی و اهداء خود مختاری به واحدهای تولیدی را بدنبال دارد. اینگونه انعطاف نقطه مقابل "هدایت مرکزی" می باشد. هدایت مرکزی که با خرد سازی و نیز اتکال مختلف سیستم نیروی کار تقویت میگردد، ارتباط بین "اقتصاد قابتی" و "اقتصاد دیرنامه ریزی شده" ساید تحت سقف جدیدی آورده شوند. ولی در انجام این امر موضع حرکت نه بر مبنای اینست که سنجیده شود چه چیزی توسط کدامیک از این دو اقتصاد دموترتر تقسیم خواهد شد، بلکه بیشتر از نا، نیازهای اجتماعی و ایجاد امکانات جدید در ارائه خدمات و تولید هدف می باشد. جستجو بدنبال بازارهای جدید، ما در کنندگان بیشتر و منابع جدید تریق سرمایه با محتوای انطباقی بیشتر با شرایط بازار جهانی و ایجاد ارتباط اقتصادی با آنها طبعاً فشار باز هم بیشتری را به ارمان خواهد آورد. کشایش در هابرای جلب توریسم از هم اکنون منجر به ایجاد شکاف در میان مردم، در سیکه محدودیت ها و خواری سازی را ناگزیر به تحمل هستند. در یکسوی و در سوی دیگر کسانی که سبب آنها می باشند، شده است.

رهبران کوبیا توضیح میدهند که کوچکترین قدمی در جهت سرمایه داری و یا اقتصاد آزاد امر داشته نخواهد شد، ارزیابی آنها از دموکراسی بازار و پیلور الیزم عبارت است از میدان عمل دادن به نیروهای مخاصم سیستم. آنها می خواهند که بروسه "انطباقی" در وابستگی به سوسیالیزم مو تقدم های سیاسی کوبا انجام گیرد و نه بر مبنای فشارهای بین المللی، آنها همچنین هیچ تمایلی بدانجام ریک از آن نوعی که شرقی ها گرداندند ندارند. ضرورت انجام ما بعدم انجام ایس نمونه ریکها موجب سیدایت مباحثات فراوان بین فرمیست ها و محافظه کاران گردید، اس مباحثات موجب انسحاب در حزب و در ارتباط با بحران به کاس "سیاست در های بار" ادامه سداد کرد. همچنین برای سروهای راستگرا یک مایه اجتماعی راه ارمان آورد.

اما اسنگونه نسر وها بطور ناگهانی از آسمان بر زمین نیفتادند و آنها بر بستر یک بریدگی مطلق و یک انشقاق اجتماعی رسد یافته و پیش رفته اند. کار سانسان ملی کوبایی منکر وجود چنین سیدیه ای هستند، حتی بر عکس آنها خراز وجود یک تفاهم مستحکم میدهند، تفاهمی که مایه های خود را بر روی دساوردهای انقلاب قرار میدهد. دست آوردها نیکه هیچ کس نمیتواند منکر آنها شود. آنها علاوه بر اسبها وحدت ملی، احترام اخلاقی بدرهبری، نفوذ

کودتای نافرجام ۱۹ اوت و فرجام گورباچفیسیم

نوشته دیگری توسط نویسنده با عنوان نگاشته شده به دستمایزین رسیده، که هیئت تحریریه، انتشارات آریلا در سطح جریسین معتقدند این نوشته ویدئو سینه اقدام سینه حالت آن می توانیم

پینوشه " سوسیالیست " : راهی بسوی اقتصاد بازار ؟

کودتای نافرجام ۱۹ اوت شاید بیش از همه خودکودتاگران را ناغافلگیر نمود سیر حوادث ، اما از آغاز سال میلادی جدیدیایا بهتر بگوئیم از فوریه سال ۹۱، چه برای محافل غرب و چه برای طراحان " پرسترویکا " ، احتمال بروز کودتا امر جز ساخته بود احتمال وقوع یک کودتا بعناصحتی بعنوان یک برگ برنده از جانب قربانیان احتمالی کودتا برای چانه زدن بر سر توافقات با غرب مورد استفاده واقع می شد ، گورباچف به نام آن ، آهنگ گندیشرفنت " اصلاحات بازار " ، واگذاری امتیازات به " محافظه کاران " در کابینه جدید و طفره زنی از بر سمیت شناسی واقیعت استعماری رابطه ملل ساکن اتحاد شوروی را موجهی ساخت ، در عین حال ، حضور دائمی این شمشیر داموکلوسی و تناقضات عدیده " پرسترویکا " ، محافل غرب را بیش از پیش به لزوم یک " مشت آهنین " متقاعدمی ساخت . " پرسترویکا " بدون " کلاسوست " (*) با پینوشه " سوسیالیست " دیگر به شعار مشترک محافل غرب و بوروکراسی شوروی مبدل شده بود ، هر دو جناح عمده کاست بوروکراتیک حاکم پر شوروی طی یکساله اخیر بدفعات از مزایای مدل شیلیایی سخن گفته بودند ، جناح لیبرال در ارگان خود " اخبار مسکو " این مدل را ستوده بود و آقای بیوری بولد - بیروف ، یکی از نمایندگان پارلمان روسیه ، به همراه یکی از مشاورین بیوریس بلتسین در سمینار ویژه ای که برای " اقتصاد دانان شوروی " به تاریخ ۱۹-۱۵ آوریل سال جاری در سانتیاگوی شیلی پیرامون " تجربه اصلاحات اقتصادی شیلی " تشکیل شده بود ، شرکت نمودند ، بنابه گزارش جریده نامبرده شرکت کنندگان در این سمینار با ژنرال پینوشه ملاقات " بسیار گرمی " داشتند و اقتصاددان روس ، آنایبول ، تحولات دوران ژنرال را " درخشان " نامید ، در حالیکه بولدبیروف از اصلاحات بعنوان ضامن نه فقط آزادی " اقویسا " بلکه همچنین تامین کننده منافع " ضعا " نام برد ، خلاصه ای از گزارش این ملاقات بوسیله آلکساندر تروشین در نشریه " پولیتیکا " ، ارگان جناح " دولت کرا " یا " محافظه کار " گروه پارلمانی مایوز منتشر گردید که عنوان " علل موفقیت های اقتصادی پینوشه " را بر خود داشت ، بنا بر این چندان عجیب نیست اگر مدافعین کودتا مدت ها پیش یعنی در ماه مارس ۹۱ در " براودا " طی مقاله ای تحت عنوان " این یک روش سرد خواهد بود " ،

از لزوم یک حکومت نظامی به شیوه لهستان در شوروی یاد کرد ده بودند ، این جانبداری از " شوکو تراپی " به شیوه لهستان یا شیلی تنها نتیجه گیری (*) " پرسترویکا " یا تجدید ساختار " عنوانی است که گورباچف و مشاورین وی برای نامیدن برنامه " اصلاحات اقتصادی " خود برگزیده اند ، این اصلاحات " یک اقتصاد با برنامه همراه با بازار تنظیم شده " را مد نظر دارد . " کلاسوست " یا " عنیت " عنوان " اصلاحات سیاسی " است که آنان برای " دمکراتیزه کردن " جامعه شوروی منظور داشته اند .

هر دو جناح لیبرال و دولت گرای کاست حاکم پر شوروی نبود .

هفته نامه " بیژینس ویک " ، ارگان محافل مالی و صنعتی آمریکا ، نیز از ماه مارس بدینوسیله کرار از لزوم تقدم " پرسترویکا " نسبت به " کلاسوست سخن می گفت . از دیدگاه این هفته نامه ، واقع گرائی اقتصادی در شوروی ، دلالت بر آن دارد که اصلاحات بازار نسبت به آزادی های سیاسی ارجح شمرده شوند ؛ و بدین منظور مردم شوروی می باید " فداکاری و ایثار " لازم را برای بلعیدن قرص تلخ " اصلاحات بازار " از خود بروز دهند . زیرا امتنع از نعمات " بهشت سرمایه داری " بدون پذیرش خاتمه ضمانت شغلی و آزادی قیمت ها ممتور نیست ، بدین لحاظ هفته نامه مذکور ، در ارزیابی از اعتمادات معدنچیان و کارگران راه آهن شوروی اعلام نموده بود که مانع اصلی پیشرفت پرسترویکا کارگران شوروی می باشند (بیژینس ویک ، ۱۵ آوریل ۱۹۹۱) . بنا بر این لزوم یک " پینوشه سوسیالیست " یا " پرسترویکا " بدون " کلاسوست " چندان محل اختلاف زعمای قوم نبود ، آنچه موضوع اختلاف را تشکیل می داد ، گاندیدای انجام این وظیفه بود ؛ یک دیکتاتور " مقبول و محبوب " و مورد اعتماد غرب ، یا یک دیکتاتور منفور و مورد حمایت جناح دولنگرای بوروکراسی شوروی ؛ بیشتر در لهستان ، شاهد وضعیت سی مشابه بوده ایم .

نه حکومت ماز و ویسکی و نه کابینه والسا ، هیچ کدام ، چیزی بجز برنامه " اصلاحات بازار " کابینه " یار و زلسکی " را به اجرا گذاشتند ، در طرح های پیشنهادی بارسلوویچ ، اقتصاددان دیروز و سیاستمدار امروز لیبرال ، که در هر دو کابینه ماز و ویسکی و والسامت وزارت مالیه را بعهده داشته است ، دیگر اثری از " کنترل کارگری " یا مطالبات مشابه آن کسسه در برنامه " اتحادیه همبستگی " قید شده بود ، وجود نداشت ، آنها ، همان برنامه ای را مورد تصویب قرار دادند که وزیر اقتصاد وقت یار و زلسکی به هنگام استقبال ما دام تا چر در خطابیه خود به دفاع از لیبرالیزم اقتصادی و لزوم سرکوب معدنچیان ایراد داشته بود . معضلات تفاوت در این بود که یار و زلسکی " دیکتاتور مقبول " نبود ، و حال آنکه لخ و والساکه آشکارا اشتراک مبنی خود را با " پیلسودسکی " ابراز می داشت ، دیکتاتور " مقبول و معتمد " محسوب می شد .

حقیقت آن است که سرمایه داران بزرگتر خلاف روشنفکران بورژواویا خرده بورژواهای رومانتیک چندان اهل خیالیافی نیستند ، آنها ماسردان " عمل " ندواز اینرو ضمن ائتلاف با موعظه گران دوره گرد خود در باب دفاع از شعارهای مجرد " حقوق بشر " و دمکراسی ، غافل از آن نیستند که منفعت سرمایه داری بر دمکراسی تقدم دارد و آنگاه که تحکیم و حراست سرمایه داری نیاز مند توسل به " انضباط آهنین " است ، نباید در اعمال آن تعلل ورزید . و امروزه واقیعت تردیدناپذیر آن است که انتقال از نظام دولتی و آمرانه به اقتصاد سرمایه داری خمومی و مختلط در کشورهای اروپای شرقی با مشکلات عدیده و یک بن بست عمومی روبرومی باشد . انعکاس بی واسطه این وضعیت تورم و کودتو آمان در همه کشورهای مذکور است ، تحت چنین شرایطی ، تاکید بر آزادیها و حقوق دمکراتیک از نقطه نظر منفعت توسعه سرمایه داری ، یک تکامل گرائی زائد محسوب می شود ، از اینرو حتی جناب داکلا و هاول که علاقمند است انقلاب چکلوواکی را یک " انقلاب اخلاقی " بنامد و چکلوواکی را رهبر " اخلاقی " اروپا معرفی نماید ، نظیر " پیلسودسکی " لهستان از مجلسی تقاضای اختیارات ویژه برای مقام ریاست جمهوری نموده است ، مدت کوتاهی پس از فروریختن دیوار برلین ، تقریبا در کلیه کشورهای اروپای شرقی ، لزوم یک قوه مجریه تیر و مند و محدودیت اختیارات پارلمان مورد تاکید ز ماسردان جدید بوده است ، شوروی نیز در آغاز با اصطلاح " دومین انقلاب " خود همین قاعده را تأیید می نماید ، مینایف کودتاگر خود را وجدان دکابریستهای معاصر شوروی می نامد ؛ و بلتسین ، " قهرمان " مقاومت در برابر کودتا ، و عقاب منقوش بر پرچم روسیه تزاری را بدون تاج سمل خود قرار می دهد ، آن هم شاید

بدین دلیل ساده که تاج را بر تارک سر خود مناسبت می یابد، بنابراین گویا انتخاب این بار نیز بین "دیکتاتور منفور" و "دیکتاتور مشروع و مقبول" بود.

گفتیم که کودتا، امر غیر مترقبه ای نبود، تنه روز و تاریخ آن باید بوسیله کودتاگران تعیین می شد، باقی عناصر آن بیشتر بوسیله "مخالفین" و "قربانیان" کودتا آماده شده بود، این امر چندان آشکار است که شوارز نا دزه، به موجب یک رشته شواهد قبلی، تلویحا گورباچف را در توطئه کودتا سهیم دانست، هشدار وی بهنگام استعفاء، از سمت وزارت امور خارجه شوروی، اعلام خطر کودتا از جانب یاکولوف یک هفته قبل از بروز آن، بیانیه های گروه پارلمانی سایوز، نامه سرگشاده ۲۴ نفره، و مقالات "خانم عمل" محافظه کار ویرجنال در "سایتسکیا روسیا"، دعوت کودتاچیگان از گورباچف برای همکاری در آستانه کودتا، و مسافرت گورباچف به کریمه دقیقا قبل از روزهای بحرانی، انواع حدسیات و سناریوهای پررئوس و زور از پلیسی راحق جلوه می دهد، لا اقل آنکه مسئولیت سیاسی گورباچف در بروز کودتا محرز شناخته شده است، زیرا که پیرامون رئیس جمهور از "خائنین" پُر شده بود و رهبر این "خائنین"، نیایف، با اصرار خود رئیس جمهور و علیرغم مخالفت کنگره به معاونت وی منصوب شده بود.

معهدانگاه دقیقتر به ترکیب ۸ نفره کودتاچیگان نشان میدهند که اکثریت آنها از اصطلاح "محافظه کاران" سر سخت نبوده، بلکه از زمره مدافعان فعال و بی اغیر فعال "پرسترویکا" محسوب می شدند: آناناتولسی لویکیانوف که مجله "تایم" در "گزارش ویژه" خود به تاریخ آستامبر ۱۹۹۱ ویرامغز پشت پرده احتمالی کودتا معرفی می کند، از دوستان دیرینه و همکلاسی رئیس جمهور و اصطلاح از مدافعین اولیه پرسترویکا بود، شرکت والری بولدین در کودتا حتی برای مجله مزبور کاملاً قابل توجیه نیست، تا آنجا که در مطبوعات غرب از وی بعنوان "یهودی خائن" نام برده اند، برثیسی لک، ب. ب. کریوچکوف، ووزیر دفاع، دیمیتری یازوف، نیز از مدافعین پرسترویکا به حساب می آمدند، در این ترکیب شاید تنها بتوان از والندیس یاولوف، اولگ باکلانوف، و اسیلی ستارودویستف و آلکساندر تیزیاکوف (که از زمره ۱۲ "محافظه کار" امضا کننده نامه سرگشاده ماه ژوئیه بودند، نامه ای که در آن آشکارا از تصرف قدرت بوسیله نظامیان جانبداری بعمل آمده بسود) بعنوان نمایندگان جناح رقیب گورباچف یاد کرد.

در واقع، مدافعین کودتا تنها از مخالفین "پرسترویکا" تشکیل نمی شدند. بسیاری از آنها، علیرغم اعتقاد به پرسترویکا، تداوم آن را منوط به وجود "مشت آهنین"، حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی روسیه و حراست از مقام روسیه بعنوان یک "ابر قدرت" جهانی می پنداشتند، از این رو، در ارزیابی علل بروز کودتا، هیچ چیز گمراه کننده تر از داستانهای پلیسی و قصه های ژورنالیستی غرب در ترسیم چهره "خبثت" محافظه کاران از یک سوی و چهره مقدس "مدافعین انقلاب دوم" از سوی دیگر بعنوان نبرد دو قطب "خیر" و "شر" نیست، مسئله اصلی آن است که چرا کودتا از مدتها پیش به یک احتمال واقعی مبدل شده بود، پاسخ به این پرسش باید همچنان علت شکست سریع کودتا و سرانجام، مقام آن در سیر تحولات شوروی را روشن نماید.

چرا کودتا؟

چنانکه بیشتر اشاره نمودیم، مطبوعات غرب کودتا را محصول مقاومت "محافظه کاران" در برابر پیشرفت اصلاحات معرفی می نمایند و تعال گورباچف در برابر این جریان محافظه کار را عامل مساعد بروز کودتا می شمارند، بدین اعتبار گورباچف مسئول سیاسی کودتا محسوب می شود و عوامل "کمونیست" به همراه لگ، ب. ب. و کمیلگر صنعتی - نظامی شوروی، عوامل

وسنگرهای مقاومت "محافظه کاران" تلقی می گردند، از سوی دیگر، دستداران گورباچف از "اشتباهات سیاسی" آن سخن می گویند و از ناتوانی وی در تشخیص به موقع مسیر حوادث و دفع الوقت در شتاب بخشیدن به اصلاحات یاد می کنند. در واقع، آنان گورباچف را باطناب خودش به دار می آویزند، زیرا همواره می توان یک پراگماتیست هوشمند را بدلیل ناهمزمانی با منطق حوادث مقرر قلمداد کرد. در این میان آنچه از نظر عموم پراگماتیستها دور می ماند این حقیقت است که این "ناهمگامی" باروند حوادث و بیایین "کوته بینی" از منطق ذاتی پراگماتیسم نشأت می گیرد، دوراهی برای گریز از آن موجود نیست، بدین لحاظ نیز تاکنون در تاریخ هیچ پراگماتیستی، ولو هوشمند، رانمی توان سراغ گرفت که قربانی منطق خود نشده باشد، این امر برای جورج بوش بهمان اندازه صادق است که برای گورباچف. بواقع یک پراگماتیست تنها با توانایی در تطبیق پذیری به موقعیتش با وضعیت لحظه و اوضاع زمان شناخته می شود، بدین سبب نیز بیش از آنکه قاعداً حوادث باشد، مفعول آن یا صحیح تر بگوئیم، یکی از عناصر تشکیل دهنده آن می باشد، آنچه از دیدگاه یک پراگماتیست "اشتباه سیاسی" نامیده می شود، غالباً بین بروز محدودیتهای تاریخی است که یک تمایل معین در نتیجه تحول خود آشکار می نماید، این نکته بیش از همه در باره اصطلاح "اشتباهات سیاسی" گورباچف مصداق دارد.

گورباچف کیست؟ او را شاید بتوان دوبچک شوروی معرفی کرد، افکار "اصلاح طلبانه" وی چه در حوزه سیاسی و چه در حوزه اقتصاد هیچ نکته جدیدی نسبت به اصلاحات پیشینها در دهه ۶۰ در دیگر کشورهای اروپای شرقی بویژه مجارستان و چکسلواکی ندارد. "برنامه ریزی و علاوه بازار تنظیم شده" اقتباسی بی کم و کاست شعار "برنامه ریزی و بازار کنترل شده" است که فکر اقتصادی سوسیالیستهای بازار در مجارستان (فی المثل بروس و کورنای)، و در چکسلواکی (آناشیک) سالهای ۶۰ را بیان می کرد، و طرح گسترش از ادیهای سیاسی در چهار چوب حزب واحد نیز مدتها قبل بوسیله "اصلاح طلبان" اروپای شرقی از جمله دوبچک عنوان شده بود، اما نه "سوسیالیسم بازار" و نه "گلاسنوست"، هیچکدام یک آلترناتیو مستقل محسوب نمی شوند، آنها مجموعه ای از "اصلاحات" نیمه کاره، بموقت و انتقالی هستند که گذشته ای دارند و آینده ای، گذشته آنها، "نظام متمرکز شوروی و کراتیک دولتی" و آینده آنها "اقتصاد مختلط بازار" یا دقیقتر بگوئیم سرمایه داری خصوصی و مختلط است. "سوسیالیسم بازار" یا "سوسیالیسم با چهره انسانی" فی نفسه یک بدیل اقتصادی - سیاسی محسوب می شود، نه نظام قائم بذاتی را معرفی می کند و نه قادر به عملی شدن می باشد. "سوسیالیسم بازار" در حرف قادر است از صفت "سوسیالیسم" خود با ساداری کند، و اما در عمل - اگر قرار بر عملی کردن آن باشد - نمی تواند چیزی بجز "اقتصاد بازار" نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش باشد سرمایه داران بزرگ غرب نیز به این حقیقت وقوف دارند، بدین لحاظ آنها "پرسترویکا" ی گورباچف رانه بعنوان یک طرح یا یک بدیل، بلکه بعنوان یک برنامه مبهم، آشفته، ناقص، نیمه کاره، اما مفید برای شروع تغییرات در شوروی و در کشورهای بالکان تلقی می کردند، آنها به طراح این برنامه نیز به عنوان شخصی که نه فقط عامل اصلاحات بلکه همچنین محمول اصلاحات خواهد بود می نگریستند، یعنی بعنوان شخصی که در مسیر تحول و پیشرفت بعدی اصلاحات، احتمالاً خواهد توانست به ناپیکیری، تناقضات و عدم انجام طرح خود پی برده، ناخالصیها را بزداید و بتدریج به لزوم یک طرح روشن در اجرای "اقتصاد بازار" (بدون حرف و صنعت زائد) دست یابد، از این رو برای سرمایه داران بزرگ، دینامیسم پرسترویکا بیش از خود پرسترویکا و نماینده اش حائز اهمیت بود، گورباچف می توانست و می تواند یک دوبچک باقی بماند یا نظیر آناشیک تحول یابد، این بخودی خود چندان مهم نیست؛ آنچه مهم است، این نکته می باشد که

افزایش دستمزدها بودند، به و خاست بازم بیشتر تهدید می نمود. حضاف بر این، افزایش کسری بودجه دولت و بدهی فزاینده آن به خارج، جاذبه حلی نقدینگی دلفینه شده صاحبان، دارائی در شوروی را افزایش می داد، فروش سهام و آزادی تعاونی ها، وسایلی برای جذب این نقدینگی محسوب می شدند، اما قحطی، هم تعاونی ها و هم سیاست دولت مبنی بر رسمیت بخشیدن به "بازار سیاه" دیروز و باز از خصوصی امر و زمام امور دستوال قرار می داد، و خاست و وضاع در مورد تأمین مواد خام و ارز بر مورد نیاز منابع نیز تر دیدنا پذیر بود، تحت چنین شرایطی، تقریباً هر محصولی به همان سرعت که وارد بازار می شد، ذخیره می گردید: مابون و وسایل بهداشتی دو نمونه آخری چنین اجناسی بودند، گویا ولع بازار برای بلعیدن کالاها و ذخیره سازی خاتمه نداشت. در این میان، لایه ای از بورژوازی خصوصی با سرعت بی سابقه ای نشو و نما یافت. بیشتر جامعه شناس مدافع پرسترویکا، تا تیاناز اسلاویکا، از "میلیونرهای سرخ" در شوروی سخن گفته بود؛ اکنون بر شمار این میلیونرهای آشکار و پنهان هر چه سریعتر افزوده می شد. مدیران دیر و زبناگاه های دولتی، همان ناچالنیك های تابع وزارتخانه ها و مسئولین کمیته های حزبی در شهرها، نواحی و ایالات با استفاده از "استقلال مالی" بنگاه ها به صاحبین جدید صنایع و بنگاه ها مبدل می شدند. نشریه "اخبار مسکو" درباره این "میلیونر-های نوکیسه" چنین می نویسد: "هنرمندان و نویسندگان، بتهای جوانان از صفحات نشریات پر خواننده ناپدید شده اند، بی آنکه کسی متوجه این امر گردد. مردان سیاسی جای خود را به میلیونرهای ساده شوری و واگذار کرده اند که اکنون به ماطر بیق زندگی کردن را می آموزند. در مسکو، سرمایه داری جوان انتظار را متوجه خود می سازد... خیابان ها از ماشین های خارجی پر شدند. آپارتمانهای زیبای مرکز شهر در حراج به مبلغ بیش از یک میلیون روبل فروخته می شوند." (اخبار مسکو، ۱ ژوئیه ۱۹۹۱). "اخبار مسکو" انگاه می پرسد که این ثروتمندان نوخاسته کیستند و در پاسخ می نویسد که "گوسه ها" دفاتر خود را در مراکز حزب و کاماسمول (سازمان جوانان حزب کمونیست) دارا می باشند، حوزه های مورد علاقه آنها، دلای در بخش صادرات و واردات، فروش کامپیوترها، تورسیم و غیره است. آنها بعنوان کارگزاران و مسئولین دیروزی از مزایای حقوقی و مالی قانونی متعدد امروز بر خور دارند. آری، همین "گوسه ها" هستند که از روابط آپاراتچیک ("حزبی")، خانوادگی طایفه ای و محلی خود برای استفاده از موقعیتهای جدید بهره مند می شوند. از هر ده نفر، نه نفر آنان، شغل و تجارت را وسیله ای برای اخذ شوه و کمسیونها تلقی می کنند، آنان به "سیاست" بعنوان منبع آب و نان علاقمندند و غالباً از بوریس یلتسین پشتیبانی می نمایند، هم اینانند که اعضای باشگاه صاحب امتیازان تجاری مسکو تشکیل می دهند. باشگاهی که ستور آنها، بارها، دفاتر و "خانم های زیبا و مؤدب" را در اختیارشان می گذارد، طبعاً شادین لایه ها، در عین حال متضمن تضعیف بیکر شته انحصارات دولتی ست. فی المثل در ماه های اخیر، بمنزعه شدیدی فیما بین بخش بانکی دولتی و حزبی از یکسوی شبکه های بخش خصوصی از سوی دیگر بر سر تخیر بازار مالی در جریان بوده و می باشد. در ارتباط با همین منازعه، دبیر خانه کمیته مرکزی حزب در نهم ماه ژوئیه گذشته حمله جدیدی را علیه "جنایتکاری اقتصادی" اعلام داشت و در پاسخ به این حمله، جناح لیبرال از لزوم رسیدگی و کنترل حسابهای موسسات وابسته به حزب و حزب سخن گفت. مبدینسان، قحطی و خاست اقتصادی، تعارضات سرمایه داری خصوصی و مدافعین انحصار دولتی را شدت بخشید، در عین حال که بر ناز فایتی عمیق طبقه کارگر روسیه شوروی و دیگر حقوق بگیران ثابت از "اصطلاحات بازار" افزود.

طبقه کارگر با اعتمادات زنجیره ای خویش در یکساله گذشته، رای منفی خود را به گور باجف اعلام نمود. از اینرو، از دیدگاه محافظ غرب، اعتصاب کارگران راه آهن، معادن و بخش قابل توجهی از صنایع تنها یک تفسیر داشت: کارگران مهمترین مانع پرسترویکا می باشند، زیرا آنها آمادگی فداکاری ندارند و

وی به شروع روندی خدمت می نمایند که آن روند از "تصورات مبهم" وی فراتر خواهد رفت و سرمایه داری خصوصی را تقویت و تحکیم خواهد کرد. آنان در این ارزیابی خود محق بودند. روندی که گور باجف به شروعش یاری رساند، از محدوده انتظارات وی بمراتب فراتر رفت و او را از آقای "اصلاحات" خویش به مخدوم آن مبدل ساخت. چنین بنظری رسید که او مقهور نتیجه اقدامات خویش است، گویا جعبه یان دورائی که بیوسپله او گشوده شده بود، جانورائی از خود بیرون داده بود که دیگر قابلیت مهار کردن نشان مقدور نبود.

در سال ۱۹۸۵، برچم پرسترویکا در شوروی افزاشته شد. نتیجه نخستین آن گشایش روزنه های در اروپای شرقی بود که در مدتی کوتاه به یک "انقلاب" تمام عیار در آن کشور هامنجر شد و فرپوشی دیوار برلین و خاتمه "دومینوی" شوروی انجامید. در خاتمه سال ۱۹۸۹، تکلیف اروپای شرقی روشن شده بود؛ اکنون موجی که از شوروی آغاز و در اروپای شرقی تداوم یافته بود، مجدداً به شوروی باز می گشت و آخرین حساب سود و زیانهای خود را در بیلان شوروی جستجو می کرد.

در اروپای شرقی، این موج دنباله کار تمام خود را در سال ۶۸، یعنی از هنگام واقعه پراگ، سرگرفت. آن رشته تغییرات موسوم به "اصلاحات بازار" که تازه در شوروی ۱۹۸۵ آغاز شده بود، به نقد در مجارستان و لهستان به نتایج پیشرفته تری دست یافته بودند و تناقضات درونی طرح "اقتصاد بابرنامه بعلاوه بازار تنظیم شده" را آشکار کرده بودند. در اینجامسئله تنها عبارت از گرد هم آشی آن عوامل مساعد سیاسی بود که راه پیشرفت بعدی "اصلاحات" را به سوی "اقتصاد داخلی بازار" گشاید موج نخستین "پرسترویکا"ی کشورهای بالکان (بالاخص در مجارستان و لهستان) تا او آورده. تکمیل شده بود و حال به شرانه "پرسترویکا"ی آغاز شده در شوروی و به معنویت سرمایه داری جهانی و خاسته به نیروی اقتصادا دالمان فدرال، موج نهائی آن تکمیل می گردید. سرنوشت این تحول، اما، بایست در شوروی تعیین می شد. تقریباً یکسال و نیم پیش از فروری دیوار برلین، شوروی باید تکلیف خود را در برابر آنچه نقد در اروپای شرقی ثمر داده بود، روشن می کرد.

از لحاظ اقتصادی، در کلیه کشورهای مزبور، یک دوران انتقال از نظم کهن یا "برنامه ریزی مرکزی بوروکراتیک" (چه از نوع مستقیم بوروکراتیک نظیر شوروی، و چه از نوع بوروکراتیک غیر مستقیم نظیر مجارستان، آنطوریکه اقتصاددان مجار، بیانوش کورنای آنها را نامگذاری می کند) به اصطلاح نظم جدید یا "اقتصاد بازار" آغاز شده است که هم اکنون حاصل آن عموماً تلفیقی از بدترین عناصر هر دو نظم است. به اعتباری نه نظم کهن نقش مسلط دار دونه نظم جدید توانائی احراز موقعیت مسلط را یافته است. اختلال و فلج شدن ابزارهای کهن از یکسوی، و نارسائی، ناتوانی و وضعف مکانیسم های سرمایه داری خصوصی از سوی دیگر، مجموعه تناقضاتی را به همراه آورده است که بارزترین آن ارقام دورقمی بیکاری و بیعنا سه رقمی تورم است. نتیجه نهائی این امر آن است که حتی بنا به داوری اکثریت قریب باتفاق شوروی شناسان غرب، "اقتصاد بازار در این کشور ها کار نمی کند". ارزیابی عینی از کودتای نافرجام ۱۹ اوت تنها در متن این وضعیت انتقالی میسر است. از حیث اقتصادی، زمینه کودتا را باید در تناقضات ناشی از این وضعیت انتقالی جستجو کرد. در ابتدای سال ۹۱ قحطی در شوروی به یک واقعیت مسلم مبدل شده بود. علت آن نیز نه بدهی کشت و برداشت محصولات، بلکه ذخیره سازی غلات و سایر مواد خوراکی از جانب دهقانان بود که آزادی قیمت ها را جانب داری می کردند. اعتماد غله حربه دهقانان "دارا" علیه دولت بود.

دولت اما بر احتی حاضر به بنیزش آزادی قیمت مواد خوراکی نبود، زیرا سر از شورش احتمالی مزدبگیران بیخناک بود. قدرت خرید کارگران بدون خاتمه دادن به "انجما دقیمتها" فی الحال تنزل یافته بود و "آزادی قیمتها" که به سه افزایش سریع مواد خوراکی می انجامید، موقعیت آنان را که اکنون طالب

سالیانه باید ده میلیارد دلار بابت این ادغام اختصاص یابد. ده میلیارد دلار رقم و امور دقتا فاضلی و الساز آمریکایی انجام اصلاحات در لهستان بود که هرگز نتوانست تامین گردد. اهمیت این رقم هنگامی روشنتر می گردد که بخاطر آوری، فرانسوا میتران رئیس جمهور فرانسه بعنوان یکی از باامطلاح "بیکیتر" ترین "مدافعین اروپائی اعطای کمک مالی به کشورهای مزبور بیعینها دتشکیل یک بانک مشترک اروپائی همیاری با اروپای شرقی را نموده می باید از سرمایه ده میلیارد دلار بری بر خور دار باشد. در واقع چنین بانکی در صورت واگذاری کامل سرمایه خود، تنها قادر خواهد بود، آلمان شرقی - یعنی یگانه کشور اروپای شرقی را که از بالا ترین سطح اقتصادی در میان دیگر کشورهای عضو کمسن بر خور دار بود و تنها کشوری که بطور اتوماتیک به عضویت بازار مشترک اروپا در آمده و از حمایت آلمان غربی بر خور دار است - را لحاظ مالی تامین نماید. و جالبتر اینکه همین آلمان شرقی، امروزه از نرخ بیکاری ۲۰ درصد نرخ می برد و تازه این نرخ در سال آتی، بنابه تخمین کارشناسان غرب به ۶۰ درصد خواهد رسید با توجه به این وضعیت چگونه غرب می توانست ۲۰۰ میلیارد دلار و امور دقتا فاضلی گورباچف را تامین نماید؟ امروزه تقریباً کلیه کشورهای صنعتی با تقلیل شدید آنگر شداقتصادی و بیار کودمو اجهند. شکستندگی اوضاع اقتصادی آمریکا، چه بهنگام بحران کویت و چه به هنگام وقوع کودتا در شوروی بیش از هر زمان دیگری آشکار گردید. در واقع این اقتصادمانند جام لبریزی است که یک قطره اضافی تعادل آن را بر هم می زند، انعکاس خیر کودتای شوروی با سرعت بیمانندی بوزر نیویورک را متزلزل ساخت، از آنگنگ نازل شد اقتصاد آمریکا باز همکاست و مجدداً بر منازعات درون حزب جمهوریخواه حول سیاست اقتصادی بوش افزود. زیرا بر غم خلف وعده بوش و افزایش مالیاتها، و نیز کاهش هزینه نظامی، سیاست اقتصادی بوش در تقلیل کسری بودجه آمریکا بمراتب از "اقتصاد ریگانی" ناموفق تر و نامطلوبتر بوده است. از اینرو بی سبب نیست اگر مفسر اقتصاددی هفته نامه "بیزینس ویک" در بحبوحه ماجرای قهرمان سازی از یلتسین "کودتا شکن" می نویسد: "رئیس جمهور بوش، پس از سی ماه در حکومت، از رکورد دکنندترین آنگ اقتصاددی از هنگام فرانکلین روزولت در نیم قرن پیش تاکنون بر خور دار بوده است. اقتصاد دلرزان بوش با نرخ رشد سالیانه ۱٪ در مدلک لک می کند. و این امر قبل از بروز دومین رکود شدیدی است که بنظرمی رسد بجای یک رونق قوی فرارسد." (بیزینس ویک، آسیتامبر ۱۹۹۱). در همین شماره هفته نامه نامبرده، مفسرین اقتصادی آمریکا از بروز کودتای شوروی و انعکاس آن در بازار بورس آمریکا چنین نتیجه گیری می کنند: "بحران شوروی نشان می دهد که حتی یک شوک کوچک منفی می تواند برای یک اقتصاد دهنوز شکننده، موضوع نگرانی بزرگی باشد." با استثنای آلمان و ژاپن، سایر کشورهای اروپائی نیز از موقعیت بهتری نسبت به آمریکا بر خور دار نیستند و تازه این دو کشور نیز با کاهش قابل توجه رشد اقتصادی و تقلیل شدید موازنه مثبت تجاری پیشین خود روبرومی باشند. اروپا، اما، مستقیماً در معرض نتایج ناشی از این وضعیت است. زیرا حاصل این بن بست اقتصادی در کشورهای اروپای شرقی، هجوم سیل مهاجرت از این کشورها به سوی اروپای باختری خواهد بود. بی سبب نیست که امروزه، چه در قبال مهاجرت توده ای از آلبانی و چه در قبال مهاجرت از یوگسلاوی، سیاست عدم تشویق مهاجرت و تلاش برای دستیابی به نوعی توافق با حکومتهای مرکزی کشورهای مزبور در جهت جلوگیری از مهاجرت توده ای را دارد. این امر در مورد رومانی و لهستان نیز با قوت تمام مصداق دارد. زمانی که از اروپائی دیگر فرست چندان برای لیسیدن آب نبات دمکراسی ندارند و این روند و چندان رغبتی برای پی گیری مسئله تحولات رومانی پس از دستگیری خاندان چائشکونشان نمی دهند. مسئله شمار یک آنها، با توجه به رکود داخلی، نیز دیکی موضوع "وحدت اروپا"، و هجوم مهاجرت توده ای از جانب کشورهای بالکان، بستن مرزها و جلوگیری از مهاجرت است. اتخاذ سیاستهای افراطی دست راستی در خصوص مهاجرت و تشدید "ریاضت کشی اقتصادی" برای اکثریت طبقات

حال آنکه اصلاحات بازار بدون اعمال سیاست "ریاضت کشی اقتصادی" میسر نیست.

گورباچف در برابر تناقضات موجود، راه چاره را در کند کردن آهنگ "اصلاحات بازار" و واگذاری برخی امتیازات به مدافعین "انحصار دولتی" تشخیص داد تا بدین وسیله از انفجار تعارضات هم در "بالا" و هم در "پائین" بکاهد. این چرخش جدید از اوایل سال ۱۹۹۱ آشکار گردید. در آن هنگام، محن سه سیاسی اتحاد شوروی با دو مؤلفه مشخص می شد: از طرفی مطالبات استقلال طلبانه جمهوریهای بالت فزونی می گرفت و از طرف دیگر گورباچف ضمن پذیرش کنار گیری شوارنادزه و اعلام کابینه جدید، بر غم پذیرش طرح پانصد روزه شاتالین، اجرای آن را معلق می نمود. طبعاً برای "آرام کردن" محافل غرب در قبال جمهوریهای بالت و امکان پیشبرد سیاست جدید داخلی خود، امتیازات جدید مهمی به غرب واگذار نمود. رای مثبت گورباچف به سر ۲ اقطاعنامه پیشنهادی آمریکا در شورای امنیت سازمان ملل برای لشکرکشی به عراق علامت بی چون و چوایشی دال بر پذیرش جهان "یک قطبی" و قبول ترک تازی آمریکا در چهار چوب "نظم جدید بین المللی" از جانب اتحاد شوروی بود. متقابلاً آمریکا نیز در ازای این "واقع بینی" برنده جایزه صلح نوبل، از تأیید استقلال فوری جمهوریهای بالت شانه خالی کرد. دولتاش نمود موقتاً دستاوردهای جدید ناشی از فقدان حضور سیاسی و نظامی "ابر قدرت" دیروز را تحکیم بخشد. بعلاوه، غرب بی آنکه یلتسین، "رئیس جمهور منتخب" روسیه را بعنوان رقیب گورباچف ترجیح دهد، از این جا طلب روس بعنوان اهرم فشاری علیه گورباچف استفاده کرد.

مع الوصف نه تشکیل کابینه جدید، نه تعلیق طرح پانصد روزه شاتالین و نه مصوبات پلنوم ژوئیه حزب مبنی بر "رد مبارزه طبقاتی" و خاتمه دادن به دعای رسمی حزب در باب "رهبری جامعه" و "اعتقاد به مارکسیسم لنینیسم"، هیچیک راه حلی برای خروج از بحران نبود. قحطی با شدت بیشتری بر وزیافت، و ناراضی عمومی از منازعه های خالی، صفهای طویل و وخامت سطح زندگی، همگان را دچار یاس و نومیدی ساخت. اکنون پرسشی که ظاهر امر معقول جلوه می کرد، از این قرار بود: مردمی که نان ندارند، چه طرفی از گلاسnost و آزادی مطبوعات خواهند بست؟ این وضعیت اقتصادی - اجتماعی منشأ بحران سیاسی بود.

اما از لحاظ سیاسی، سه عامل را باید بعنوان زمینه کودتا مورد اشاره قرار داد. نخستین عامل، عدم کمک مالی ۷ کشور بزرگ صنعتی به شوروی بود. نگاه گورباچف در تمام طول اصلاحات تاکنونی ش متوجه غرب بوده است. او کلیه تمامی تناقضات داخلی بر نامه خود را در کمکهای غرب جستجو کرده است و تاکنون در توجیه هر یک از اقدامات خویش، از همین حمایت و مواعدید غرب بهره جسته است. این حمایتها نظیر کا دو هائی بودند که با بانوئل هر بار از غرب برای مخالفین و موافقین اصلاحات به ارمغان می آورد. این بار، اما، کیسه با بانوئل خالی، خالی بود. هفت کشور صنعتی جهان تنها حاضر به قبول کمکهای تکنولوژیک (جنسی) و غذائی شده بودند. و هیچ محبتی از کمک مالی در میان نبود. توجیه ظاهری آنها این بود که شوروی با تقلیل نیمی از مخارج نظامی خود که ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی آن کشور را تشکیل می دهد، قادر خواهد بود هزینه مالی اصلاحات را تامین کند و از اینر و کمک مالی غرب تنها سبب حفظ آنگمخارج نظامی شوروی خواهد شد. این "استدلال" را البته نباید جدی گرفت و در واقع حرف اصلی غرب این بود که "کمک مالی" منوط به استقرار کامل "اقتصاد بازار" است. ورنه کمکهای مالی در چاه ویل بوروکراسی شوروی بلعیده خواهد شد. مع الوصف حتی این نکته را نباید بیان کامل حقیقت شمرد. حقیقت آن است که غرب از تامین مالی مور دکا فیست تنها به بیلان هزینه مالی ادغام آلمان شرقی در اقتصاد آلمان غربی نگاه می بیند. امروزه هزینه اسنادغام در محدوده ۱۱۷۰ الی ۲۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می شود یعنی

تأمین هزینه و مخاطرات ناشی از حفظ این سلاحها نخواهند بود و نتیجتاً بیش از پیش متماایل خواهند شد به مناطقی بی طرف هسته‌ای تبدیل گردند و از انتقال پایگاه‌های هسته‌ای خود به جمهوری بزرگ روسیه جانبداری بعمل آورند. چنین امری باعث جابجایی مراکز هسته‌ای اتحاد شوروی و تمرکز هر چه بیشتر آن در چند جمهوری معین بویژه جمهوری روسیه خواهد شد. این امر البته بمعنای مراکز خنثی بیشتر در داخل خاک شورویست و از این حیث نه تنها به ضرر ایالات متحده آمریکا نمی‌باشد، بلکه ویران‌لحاظ هسته‌ای در موقعیت کاملاً برتری قرار می‌دهد. اما در عین حال این تحول ضمن آنکه "اتحادیه" را از مضمون تهی خواهند کرد، بی‌روزی جمهوری‌های اسلاو و بویژه جمهوری بزرگ روسیه خواهد افزود؛ مسئله وحدت مجدد کل روسیه را حول روسیه بزرگ مطرح خواهند کرد. بر نامه پلستین نیز دقیقاً بر همین نکته استوار است، بویژه آنکه با حذف "اتحادیه" صوری، مقام ریاست جمهوری گورباچف موضوعیت خود را از دست خواهد داد. بی‌سبب نیست که خطر تسلط روسیه بزرگ، بر بخشی از جمهوری‌های کوچکتر را به جانبداری از "اتحادیه" (ولوسوری، اما بهر حال شری کمتر از تسلط مستقیم روسیه) و "رئیس جمهور آن" گورباچف سوق داده است.

بالا تر اشاره نمودیم که تجزیه اتحاد شوروی، از حیث "قوای هسته‌ای" نیز و مابقی ضرر آمریکا نبوده، بلکه حتی از جهت معینی، توازن قوای هسته‌ای جهان را بطور قطع به نفع آمریکا تغییر خواهد داد. جمعاً "بالکانیزه شدن" شوروی از حیث نتایج اقتصادی و اجتماعی به نفع هیچیک از قوای معظم سرمایه‌داری بالاخص اروپای باختری نمی‌باشد زیرا در صورت وقوع این امر، هر یک از ملل تشکیل دهنده اتحادیه نظیر دیگر کشورهای اروپای شرقی، ضمن رقابت با ملل دیگر، خواهان برقراری روابط جداگانه با غرب خواهند بود و این امر نه تنها از دامنه سرمایه‌گذاری غرب خواهد گسست، بلکه وابستگی مالی هر یک از ملل مزبور را به غرب افزوده، در نتیجه بحرانهای اجتناب‌ناپذیر دوره انتقال جمعیت انبوه‌تری از مهاجرین را به سمت غرب گسیل خواهد داد. شست نتیجه آنکه بالکانیزه شدن شوروی بیشتر به حدتیبایی منازعات منطقه‌ای و ملی چه در مجموعه اروپا و چه در مقیاس بین‌المللی دامن خواهد زد. حذف برای این، با استثنای جمهوری‌های بالتیک و جمهوری اگر این که بلحاظ اقتصادی پیشرفته محسوب می‌شوند و از نقطه نظر جامعه اروپا، اتحاد با آنان در چشم‌انداز نزدیک متصور است، سایر جمهوری‌های شوروی بالاخص جمهوری‌های عقب مانده آسیای شور و دتوچه‌ها و بانمی باشند. در عین حال ادغام شوروی در بازار جهانی مستلزم بقای یک ارز واحد مورد پذیرش همه جمهوری‌های ساکن اتحاد شوروی می‌باشد و از این رو جعل ارزهای ملی جداگانه بدون پذیرش وحدت پولی در مقیاس اتحاد شوروی، امکان ادغام مؤثر شوروی در بازار جهانی را تقلیل می‌دهد و بدین لحاظ نمی‌تواند مورد حمایت غرب باشد.

ملخص کلام آنکه از نقطه نظر منافع سرمایه‌داری جهانی مسئله ملیتها در شوروی نه از حیث خاتمه دادن به روابط استعماری و استقرار مناسبات دمکراتیک بین ملل ساکن اتحاد شوروی بلکه از نقطه نظر شکستن بوروکراسی مرکزی شوروی و تضعیف قدرت هسته‌ای آن حائز اهمیت است. از این رو آنها از "جدائی طلبی ملل" ناآنچه که بتواند بعنوان وسیله‌ای برای نابودی این بوروکراسی مفید فایده تلقی شود، جانبداری می‌کنند. اما به محض آنکه نظم سیاسی مطلوب آنان برقرار شده و روند تحکیم "اقتصاد بازار" آغاز گردد، نه از "جدائی طلبی" ملل کوچکتر بلکه از اتحاد آنان به نحوی از انحاء، ولو تحت پرچم "روسیه بزرگ" حمایت خواهند کرد.

از این رو و تشدید مبارزات و تمایلات "استقلال طلبانه" جمهوری‌ها، که از حمایت تلویحی غرب نیز برخوردار بود، مهمترین عامل سیاسی بحران ویکی از قویترین عوامل بی‌ثباتی قدرت بوروکراسی مرکزی شوروی محسوب می‌شد. چنین بود که کودتا در آستانه امضای قرار داد جدید مربوط به رابطه جمهوری‌ها بویژه جمهوری روسیه با "اتحادیه" بوقوع پیوست.

زحمتکش، مبنای برنامه کلیه احزاب اروپائی از "لیبرال" گرفته تا "سوسیال دمکرات" را تشکیل می‌دهد. از اینجاست بحران عمیق سیاسی-ایدئولوژیک احزاب سوسیالیست و سوسیال دمکرات اروپا، و طرح شعارهای جدید از جمله تشکیل "کنفدراسیون اروپائی" از جانب فرانسه برای دستیابی به راه حلی جهت باسختی به امر "مهاجرت توده‌های" جمعاً، بر غم‌تمامی تمهیدات مزبور، وحدت اروپا بیش از هر زمان دیگر زیر سؤال قرار گرفته، و در آتی نیز دیک چشم‌انداز امیدبخشی برای آن متصور نیست. حاصل این امر، تشدید رقابت بین قوای معظم امپریالیستی نه تنها در محدوده اروپا، بلکه فیما بین اروپا، ژاپن و آمریکا خواهد بود که تدریجاً به موضوع اصلی تحولات بین‌المللی مبدل می‌شود، و شاید در آتی نه چندان دور، اهمیت سیاسی بر مراتب پیش از تحولات کشورهای اروپای شرقی احراز نماید.

به یک کلام، سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم به همان دلیلی که سه بهنگام دو جنگ جهانی پیشین قادر به جلوگیری از بروز انقلابات در روسیه و دیگر کشورهای بالکان نبود، به همان دلیل نیز قادر به جذب و حمایت مالی از آنان بهنگام انتقال به سرمایه‌داری خصوصی و مختلط نیست. و هنگامی که "پول" در کار نباشد، بجای روشهای اقتصادی برای جلب بایندگان روشهای مافوق اقتصادی یعنی قهریه استفاده نمود چنین بود که کیسه خالی با بانوئل روسی موعدا برای قرار گرفتن سر نیزه در برنامه حکومت مقرر داشت. آری، غرب تاریخ کودتا را تعیین کرد و از این رو بیش از گورباچف، مسئول سیاسی بروز کودتا در شورویست.

عامل دوم در بروز کودتا، واقعیت استعماری رابطه جمهوری‌های ساکن اتحاد شورویست. در حقیقت اتحاد دمل ساکن روسیه از هنگام جنگ کریمه به بعد بویژه پس از اصلاحات سال ۱۸۶۱ به دوشویه مقدر بوده است. نخستین شیوه که تا انقلاب اکتبر بوسیله تزار، خاندان رومانوفها و حکومت موقت اعمال گردید، بر تسلط ملت روس و نژاد اسلاو بر سایر ملل استوار بوده است. این "اتحاد" به شکرانه اقتدار دولت مرکزی مستبد و آسیای روسیه قوام یافته بود و به حق نلین، روسیه تزاری را "زندانی ملل" می‌نامید. دومین شیوه اتحاد، با انقلاب اکتبر پایه‌ریزی شد. این اتحاد بر فدراسیون آزاد جمهوری‌های مستقل متکی بود و در آن مبنای بر الحاق طلبی و استعمار بلکه بر تساوی ملل قرار داشت. بهنگام انقلاب اکتبر، بسیاری از ملل که به تشکیل جمهوری می‌بادرت ورزیدند، بدلیل حیات ماقبل سرمایه‌داری خود، حتی از "وجدان ملی" و "شعور ملی" برخوردار نبودند، و اکتبر این روحیه "شهرنودی" را در آنان بیدار کرد. معضلاً از سال ۱۹۲۲ به بعد بویژه با آغاز دوره ارتجاع ترمیدوری استالین، سیاست ملی روسیه شوروی به تدریج به یک سیاست "سوسیال امپریالیستی" ملهم از "شوونیسم ملت کبیر روس" تغییر ماهیت یافت و طی جنگ جهانی دوم پس از آن به الحاق یکرشته از جمهوری‌ها نظیر جمهوری‌های بالت، این سیاست رسماً به یک سیاست الحاق طلبانه مبدل شد. تحت عنوان "اتحادیه شوروی" تبعیت ملل ساکن روسیه از روسیه بزرگ موجه شناخته شد و بوروکراسی مرکزی بهر اه ارتش و دستگاه کذب، از چنین اقتداری مستقیماً ذینفع گردیدند. امروزه با توجه به رشد شعور و بیداری ملی، بسیاری از اهالی این جمهوری‌ها به حقوق خود واقف گشته و خواهان استقلال می‌باشند. از این رو ضعیف‌ترین حلقه بوروکراسی شوروی بلحاظ سیاسی اتکای آن بر همین نظام استعماریست. البته پاشیدگی این نظام استعماری در گام نخستین به "بالکانیزه شدن" شوروی یعنی تجزیه آن به جمهوری‌ها و ملل کوچکتری می‌رساند، و مجدداً مسئله وحدت آنان را مطرح می‌نماید. غرب ظاهر از این خطر "بالکانیزه شدن" شوروی بدلیل "امنیتی" نگران است. زیرا چنین واقعه‌ای قوای هسته‌ای روسیه را به جمهوری‌های جداگانه تجزیه خواهد کرد و بجای یک قدرت هسته‌ای، یک دو جبین قدرت هسته‌ای شکل خواهد گرفت. اما سن نگرانی ظاهر نیست، چرا که جمهوری‌های کوچکتر با توجه به نیه ضعف اقتصادی و مالی خود قادر به

"انقلاب کاخی" گورباچف، اورا از هر جهت متزلزل کرده بود. نه توده‌های مردم، نه غرب، نه بوروکراسی، و نه ملیت‌ها هیچ‌کدام در کنار او قرار نداشتند؛ حتی مدافعین پرسترویکا برای پیشرفت آن محتاج جستجوی ابزار دیگری بودند. آنها این ابزار را البته در "بالا" جستجوی کردند و در اینجا جاسوز ک. گ. ب. ارتش و بوروکراسی "حزب" نیمه منحل‌ه چیز دیگری را نمی‌یافتند.

چرا کودتا به شکست انجامید؟

پیشتر گفتیم که کودتای ۱۹ اوت به همان اندازه که برای غرب و "قربانیان" کودتا قابل‌بیش بینی بود، بهمان اندازه برای مجریان کودتا غافلگیرکننده بود. هر کسی که به اقدامات کودتاچیان در همان ساعات و روز نخستین کودتا توجه می‌نمود، درمی‌یافت که این کودتا بیشتر از هر چیز به یک شوخی شباهت دارد. نه دستگیری و نه قتل عام گسترده و نه هر گونه اقدام فعالی علیه مخالفت خوانی‌های یلتسین، به‌العکس صدور قطعنامه‌هایی که جملگی به غرب اطمینان خاطر می‌داد که تمامی "اصلاحات" و تعهدات رئیس‌جمهوری مورد احترام کودتاچیان است. قطعنامه‌ها تنها "انضباط" و "حفظ آبروی روسیه بزرگ" را مورد تاکید قرار می‌دادند.

از لحاظ فنی، کودتا نه از تدارک و برنامه‌ریزی برخوردار بود و نه از قاطعیت در اجرا. اما از لحاظ سیاسی، وضع کودتاگران بمراتب اسفناکت‌تر بود. بر اساسی آنها به جز تشخیص لزوم توسل به "مشت آهنین" چه برنامه‌ای در برابر خود داشتند؟ توسل به پرسترویکا؟ اما این کار به وسیله گورباچف انجام شده بود و حاصل آن تناقضاتی بود که کودتا را موجه می‌ساخت. رجعت به ماقبل پرسترویکا یا دوره برژنف؟ اما پرسترویکا پاسخی به بحران ناشی از دوره ماقبل پرسترویکا یا "دوره برژنف" تلقی می‌شد. خراش رفتن از پرسترویکا به سوی "اقتصاد بازار"؟ این می‌توانست یک برنامه باشد، اما کودتاگران با چنین برنامه‌ای قادر به جلب حمایت آن ابزار هائی نبودند که سنگرمقاومت در برابر گورباچف به حساب می‌آمدند و علاوه فاقده "مشروعیت" لازم در این خصوص بودند. حقیقت این بود که "پینوشه" سوسیالیست نمی‌توانست از مغوف جناح دولتگراسر بلند کند و کمترین شانس موفقیت را داشت. یک پینوشه سوسیالیست باید نظیر لخ و الواسیک "دیکتاتور محبوب" یک "پیلوسوفسکی" جدید می‌بود.

بنابر این کودتاگران نه تنها فاقد برنامه و چشم‌انداز بودند، بلکه برای اجرای کودتا تدارک فنی لازم را نیز بعلت نیاز و رده بودند. اقدام آنان در بیان یاس و نوامیدی لایه دولتگرای بوروکراسی بود که به همراه گورباچف تضعیف شده بود و شتابزده قصد داشت در آستانه قرار داد مربوط به ملیت‌ها، واکنش نشان دهد. با استثنای قذافی و صدام حسین تنها برخی از احزاب رسمی برادر که خود فریبی شان هنوز فرصت دیدن واقعیات را بدانان نداده بود، اقدام آنها را اجدی گرفتند. احساس شوق و شغف این جریان‌ات از وقوع کودتا را تنها حزب برادر یونان با صدای بلند با راز داشت (چریده بین المللی، پاریس، شماره ۱۲، ۴۵، سپتامبر ۱۹۹۱، ص ۵)؛ احزاب دیگر نظیر حزب "کمونیست" چین، برتغال، آلمان شرقی - غربی و غیره نیز از این واقعه به وجد آمده بودند. استالینیست‌های دوآتشه وطنی مانیز شاید در خلوتگاه خود به سلامتی آنها جامی بلند کرده باشند. اما افتخار دفاع آشکار از کودتا به جز در مورد لیبی و عراق، به حزب برادر یونان تعلق می‌گیرد.

مع الوصف اگر کودتا نتوانست بیش از سه روز دوام آورد، دلیل اصلی آن "مقاومت جانانه یلتسین" و واکنش توده‌های مردم شوروی نبود. در حقیقت اکثریت عظیم مردم اتحاد شوروی در قبال کودتا موضع بی تفاوتی اتخاذ نکردند. تمام نمایان‌های یلتسین در مسکو نیز بجز چندگردهمائی توده‌ای نبود. دعوت وی برای اعتصاب عمومی نیز به جز از جانب کارگران منطقه دنباس سیریکه اقدام به اعتصاب سیاسی نامحدود نمودند، بی پاسخ ماند. کودتا اساساً به

سومین عامل، پلنوم ژوئیه حزب بود که رسماً به صفت "کمونیستی" حزب خاتمه داد. من پیشتر، در ارزیابی از کنگره ۲۸ حزب اظهار داشته بودم که این کنگره، آخرین کنگره‌ایست که حزب مزبور که از مدت‌ها پیش دیگر نه "کمونیست" و نه "حزب" بمعنای واقعیست، رسماً از عنوان "کمونیسم" استفاده خواهد کرد. در وند حوادث صحت این ارزیابی را به اثبات رساند.

امروزه بسیاری بانگرانی و تاسف از انحلال حزب "کمونیست" اتحاد شوروی سخن می‌گویند، اما این حزب مدت‌ها پیش یعنی از هنگام تسلط بنایار تیز ما ستالینی به بلشویسم و کمونیسم در صفوف خود خاتمه داده بود. انهدام حزب کمونیسم در شوروی نه فقط به معنای معنوی کلمه بلکه همچنین به معنای فیزیکی آن بوسیله آپارات بوروکراتیک "حزبی - دولتی" استالین طی دهه‌سی بانجام رسید. حاصل آن نیز این واقعیت انکارناپذیر است که شمار قربانیان بلشویک و کمونیست در دوره استالین بمراتب بیش از تمامی انقلابیون کمونیستی است که در طول دوران مبارزه انقلابی زیرزمینی علیه رژیم تزاری به قتل رسیدند.

بعلاوه پس از محاکمات ننگین دهه‌سی و بلاخص پس از جنگ جهانی دوم، حزب با اصطلاح "کمونیست" دیگر حتی یک حزب بمعنی دقیق کلمه نبود، بلکه یک کاست صاحب امتیاز بود که حتی ترکیب اجتماعی آن به مرور زمان به نحو قاطع به نفع کارگزاران دولتی، متخصصان و مدیران صنایع تغییر نمود. "حزب کمونیست" در واقع محل تجمع تمامی جاه طلبان، موقعبست - طلبان، دلاها و لولفت و لیس‌کنندگان حکومت بود و در آن هر گونه تمایز سیاسی از "لیبرال"، "مدج‌بود"، "مدافع روس بزرگ"، "سوسیال - دمکرات"، "لیبرال آنا رشیست"، "دولتگرا" و حتی "شبه فاشیست" یافت می‌شد. خدان آزادی احزاب و با اصطلاح یکی شدن "دولت" و "جامعه" لا اقل این مزیت را داشت که موقعبست طلبان از هر قماش و از هر تمایل در درون "حزب" پایگاهی برای خود جستجوی کردند طبعاً در این ملغمه، برخی عناصر و تمایلات ضعیف کمونیستی نیز اینجا و آنجا به چشم می‌خورد که دتاوی ظاهری و توسل "حزب" به "سنن اکتبر" را اجدی گرفته بودند. اما این اقلیت ضعیف هرگز نه نیروی جدی به حساب می‌آمد و نه نقش مستقل و مؤثری در حوادث و حیات داخلی حزب داشت. عضو حزب کمونیست در جامعه روسیه نه بعنوان رهبر کارگران یا سازمانگر کارگران، بلکه منفور کارگران و عامل "بالائی‌ها" در مقابل "پائینی‌ها" و به‌ترتیب گویم چشم و گوش و جاسوس "بالائی‌ها" در میان پائینی‌ها محسوب می‌شد. نقش کمیته‌های حزبی در کارخانه‌ها، ادارات و مزارع، شباهت نزدیکی به نقش "انجمن‌های اسلامی" در ایران داشت و به همین اعتبار خواست برچیده شدن کمیته‌های حزبی در اماکن تولیدی و محلات، یک خواست توده‌ای بود.

با این همه نباید پنداشت که تعلق ظاهری این "حزب" به "کمونیسم" و "مارکسیزم لنینیسم" یک امر بی‌اهمیت و تانوی بوده است. ابراز این تعلق بازتاب این حقیقت بود که "حزب" مزبور "مشروعیت" ایدئولوژییک - سیاسی و اخلاقی خود را از سنن اکتبر و حزب بلشویک اخذ نموده و از "انحصار دولتی" خویش بر وسایل تولید و ارزش افزونه خلق شده بوسیله مولدین مستقیم به نام "سوسیالیسم" جانبداری می‌کند. حذف "نقش رهبری حزب" و "مارکسیزم لنینیسم" از شعائر حزب، بمعنای جهت‌گیری جدید به سوی استقرار سرمایه‌داری خصوصی و زیر سؤال قرار دادن "انحصار دولتی" آبارت مذکور بر وسایل تولید بود. طبعاً این امر غلبه جناح لیبرال بر جناح دولتگرا را اعلام می‌داشت و از این رو گورباچف با اعلام این مطلب در مقابل بخش‌های قابل توجهی از بوروکراسی شوروی قرار می‌گرفت. گورباچف کسسه اختیارات و قدرت خود را از همین دستگاه اخذ کرده بود، اکنون در مقابل تناقضات ناشی از نتایج اقدامات خود، در برابر همین دستگاه ایستاده بود. او بر سر شاخ بود و بین می‌برید. مدینترتیب قحطی، عدم حمایت مالی غرب، انفجار نظام استعماری و پایان دادن به نقش "رهبری حزب" یعنی ابرسزار

ووالسا نیر وواقتدار خود را میبوی و وجود این تشکل توده ایست که امروزه در معرض تجزیه و چندپارچگی قرار گرفته است. حال آنکه مخالفین لیبرال یا سوسیال دمکرات در شوروی فاقد تشکل حزبی نیر و مندمی باشند. سوسیالیستین، نه ساخاروف و نه حتی یلتسین از یک حزب نیر و مندبر خوردار نبوده و نیستند، از اینرو، احزاب جدید "لیبرال"، "دمکرات"، "سوسیال - دمکرات" و غیره غالباً یاریگیری خود را از درون باصطلاح حزب "کمونیست" شوروی آغاز می نمایند و غرب نیز در جهت مقاصد خود، مجبور به حمایت از این یا آن جناح حزب مزبور بوده است. بدین سبب حمایت از گور با چف بعنوان شخصیتی که بتواند یک جناح نیر و منداز حزب موجود را به سمت تشکل جدیدی هدایت کند، برای غرب یک ضرورت محسوب می شود. بالاتر از آن، می توان ادعا کرد که بدون اتحاد دیلتسین، عضو سابق کمیته مرکزی حزب و فرد غیر حزبی امروز، با گور با چف، دبیر کل سابق حزب، امکان کنترل اوضاع به سوی استقرار قطعی "اقتصاد بازار" بدون بروز جنگ داخلی میسر نیست، مقایسه "انقلاب اوت ۹۱" با "انقلاب فوریه ۱۹۱۷"، ضمن دلایل متعدد دیگر، یکی هم دلیل وجود احزاب لیبرال سوسیال دمکرات واس - ار در مقطع انقلاب فوریه و فقدان چنین احزابی در حال حاضر نابجاست. بواقع، روند تشکیل احزاب و دستجات گوناگون در شوروی تازه آغاز گردیده است. می تردید طی چند ساله اخیر، زمینه ها و محل های ژلاتینی تشکیل احزاب در شوروی بوجود آمده و نشوونما یافته اند، اما این جریانات هنوز نیاز مند انجام یکپارچگی و تشکل حزبی می باشند. روند تشکیل احزاب گوناگون، یک نیاز فوری جامعه شوروی و عاملی موثر در رشد و تکوین شعور و بیداری طبقات گوناگون محسوب می شود و از اینرو هر گونه قید و شرط و محدودیتی برای تاسیس و یا ادامه حیات احزاب منجمله حزب باصطلاح "کمونیست"، یک عقبگرد و یک اقدام ضد دمکراتیک و ارتجاعیست.

ویژگی دوم، نقش و موقعیت طبقه کارگر شورویست که علیرغم کموت و خواب ناشی از رکود و خوت دوره استالینی و متعاقب آن، همچنان از لحاظ عددی، تمرکز و شعور طبقاتی در قیاس با طبقه کارگر دیگر کشورهای اروپای شرقی، نقش پیشگامی را می تواند احران نماید. طی اعتصابات یکساله اخیر این طبقه در موارد متعددی تشکل کمیته های کارخانه مبارز و رزیده و کمیته های مزبور در سطح مناطق قادر شده اند به هماهنگی با یکدیگر دست یابند و بر خسی از احزاب چپ، هر چند نوپا، نظیر "حزب سوسیالیست جدید" در ایسن کمیته ها ذینفوذ می باشند. چهره های جدید چپ سوسیالیست در شوروی نظیر بوریس کاگاری لیتسکی تلاش می نمایند این تمایل جدید در میان طبقه کارگر شوروی را بیانی متشکل دهند. طبقه کارگر شوروی ضمن احساس نگرانی شدید درباره امنیت شغلی، قدرت خرید و موقعیت خود در جامعه شوروی از هیچیک از دو جناح لیبرال و "سنتی" یا دولتگرای حزب و دولت جانبداری نگرده و درقبال کودتای و شیبی تفاوتی را اتخاذ نمود، و از اینرو قضاوت درباره داوری نهائی این طبقه پیرامون سیراتی تحولات و یا باصطلاح "اصلاحات" زودرس است.

ویژگی سوم، نقش و اهمیت دهقانان شوروی و بویژه دهقانان متشکل در کالخوزهاست. گزارشات منعکس در مطبوعات غرب گواهی می دهند که خصوصی کردن زمین بهیچوجه مورد استقبال بهره داری های کشاورزی کلکتیو شوروی قرار نگرفته است. باید بخاطر داشت که مزرعه داران خصوصی شوروی بیش از ۴۰ هزار نفر نبوده و از این تعداد، به زحمت ۱۲ هزار نفر در روسیه بر زمینی به مساحت ۶۰۴۳۷۰ هکتار کشاورزی می نمایند (رجوع کنید به مقاله ژان ماری شویوه، "خاتمه قدرت کمونیستی در اتحاد شوروی"، بلومونگتون دیپلماتیک، سپتامبر ۱۹۹۱).

بی تردید شکست کودتا، روند خصوصی شدن منابع و کشاورزی را تقویت کرده و خواهد کرد. هم اکنون گزارشات هفته نامه های بی بی سی و بی بی سی

دلیل عدم یکپارچگی ارتش و واحدهای ک. گ. ب. به شکست انجامید. در واقع خود بوروکراسی شوروی در معرض تجزیه قرار گرفته بود، زیرا گور با چف علیرغم بن بست خود محصول همین دستگا بود، اگر بخواهیم با توجه به تجربه مردم کشور خودمان مثالی را به عاریت بگیریم، باید به رفسنجان اشاره کنیم. رفسنجان باصطلاح "لیبرال"، علیرغم تمامی ناراضی های هائی که در مغوف "امت حزب الله" برانگیخته است، محصول نهائی تحول و استحاله خسود "جمهوری اسلامی" است و اگر قرار باشد در رفسنجان را در نتیجه یک کودتا از ریاست جمهوری معزول دارند، چاره ای نخواهند داشت بجز اینکه مجدداً یک رفسنجان دیگر سرکار بیاورند. بهمانسان که رفسنجان محصول و برآیند تناقضات و منازعات جناح های حکومتی در جمهوری اسلامی است، گور با چف نیز محصول و برآیند تناقضات درونی کاست حاکم بر شورویست. بدین سبب ارتش، فاقد یکپارچگی و آمادگی برای حمایت از کودتاچیسان بود. عدم توجه به این واقعیت در تحلیل اوضاع دوران ما بعد کودتا ناقص تعیین کننده ای دارد. زیرا پذیرش این واقعیت که شکست کودتا اساساً دلیل تضاد درون ارتش بوده است، به معنای تصدیق این امر است که شکست کودتا نه خاتمه و حل و فصل یک دوره از بحران های جامعه شوروی بلکه سرآغاز یک دوره بحرانی خواهد بود. بالعکس آنان که شکست کودتا را ناشی از مقاومت توده ای به حساب می آورند، نه تنها واقعیات را تحریف می کنند بلکه حقیقت نومیدی و یاس و بالاتر از آن بی تفاوتی مردم نسبت به پرسترویکار اکتسمان می نمایند و فراموش می کنند که طبقات اصلی جامعه شوروی هنوز حرف آخر خود را در مورد مسیر تحولات جامعه شوروی نزده اند.

مقام تاریخی شکست کودتای ۱۹ اوت

کودتای نافرجام ۱۹ اوت با حکومت نظامی یاروز لسکی در لهستان و یا مداخله شوروی در پراگسال ۶۸ مقایسه می شود، بهمانسان که شکست کودتا در مطبوعات و رسانه های گروهی غرب لقب "انقلاب دوم" را به خود اختصاص داده است. بدین ترتیب ادعای شونکه "انقلاب کاخی" گور با چف که از سال ۸۵ آغاز گردید و فضای مساعد برای "انقلاب توده ای" کشورهای بالکان آماده نمود، اکنون به مرحله دوم خود ارتقا یافته است و به جنبشی انقلابی هم از "بالا" و هم از "پائین" مبدل شده است. سبب جدید این "انقلاب" از "پائین"، یلتسین نامیده می شود، آیا در این دعوی حقیقتی نهفته است؟ آری و نه!

آری، زیرا این واقعه مسیر حوادث را در شوروی "برگشت ناپذیر" کرده است. این تنها بدان معنی نیست که دیگر احتمال قدرتگیری مجدد جناح "نشو و استالینیست" یا دقیقتر بگوئیم "مداغین" انحصار دولتی "حذف گردیده است (یا آن طور که برخی ترجیح می دهند، الگوی "سوسیالیسم استالینی" به شکست انجامیده است) بلکه بیش از آن به معنای پایان دوره گور با چف و باصطلاح راه حل های "میان" است. اکنون "اتحاد شوروی" در همان مسیری قرار گرفته است که دیگر کشورهای اروپای شرقی جهت راستای محتمل این مسیر، "اقتصاد بازار" به معنای خاص کلمه یعنی سرمایه داری مختلط (خصوصی و دولتی) است و جناح لیبرال در این تحول هم از حیث شرایط داخلی و هم از حیث شرایط بین المللی در موضع تهاجمی قرار دارد. تا اینجای توان از شباهت ها و اشتراکات تجربه روسیه با دیگر کشورهای بالکان سخن گفت. اما از اینجابه بعد، باید نقاط افتراق و بسا ویژگیهای تجربه اتحاد شوروی را نسبت به دیگر کشورهای بالکان منجمله لهستان مورد تاکید قرار داد.

نخستین ویژگی تجربه شوروی نسبت به لهستان، چکواکی، آلمان شرقی و غیره در عدم احزاب متشکل مخالف نهفته است. در لهستان، اتحادیه همبستگی بخش قابل توجه، اگر نگوئیم اکثریت کارگران را متشکل کرده بود

ستون آزاد تریبونیست برای انعکاس نظرات اعضا، هواداران و دوستان اتحاد کارگران

ستون آزاد

نگاهی مختصر به جنبش خلق کرد

(قسمت دوم)

نگاهی کوتاه به تاریخچه جنبش کردستان عراق

شیخ محمود از هندوستان به سلیمانیه آورند تا از طریق او جلو پیشروی ترکها را بگیرند.

شیخ پس از برگشت از هندوستان به عنوان فرماندار سلیمانیه ر سا شناخته شد. شیخ محمود بزودی نشان داد که سرسیر ده دولت انگلیس نبوده چرا که اعلام حکومت مستقل نمود و سلیمانیه را پایتخت خود قرار داد. اقدام به تشکیل کابینه کردستان مرکب از هشت وزیر کرد نمود و یک ماه بعد خود را سلطان خواند. هرچمی باز مینه سبز و یک دایره قرمز که یک هلال سفید در وسط آن قرار داشت، را به عنوان پرچم کردستان برافراشت. همچنین اقدام به نشر یک تمبرستی و مالیاتی که روی آن "حکومت کردستان جنوبی" نوشته بود و تصویر دو خنجر متقاطع کردی بر آن نقش بسته بود، نمود. فشارها و اقدامات شیخ محمود، انگلستان را بر آن داشت که در سال ۱۹۲۳ اقدام به بمباران سلیمانیه نماید و شیخ محمود مجبور گردید سلیمانیه را ترک کرده و در نزدیکیهای مرز ایران مستقر گردد. پس از چندی شیخ محمود دوباره به سلیمانیه برگشت، تا اینکه انگلیسها در خرداد سال ۱۹۲۴ سلیمانیه را بمباران کردند و در تیرماه پس از جنگ سختی علیه مقاومت شیخ محمود سلیمانیه را تصرف نمودند. شیخ محمود به برزنجه و از آنجا دوباره به نزدیکی مرز ایران رفت و به جنگ پارتیزانی پرداخت. در تابستان بعد نیروهای عراقی با پشتیبانی نیروی هوایی انگلیس، به شیخ محمود حمله کردند و او مجبور به عقب نشینی به منطقه مریوان در خاک ایران گردید.

پس از الحاق موصل به عراق در سالهای ۱۹۲۶-۱۹۲۷ احساسات ناسیونالیستی در بین کردها اوج تازه ای گرفت و جمعیت های کردی زیادی به وجود آمدند که برای ایجاد یک حکومت مستقل کرد، فعالیت میکردند. مانند جمعیت "ادبی کردستان" (زانتی کوردستان)، در موصل یک جمعیت مخفی به نام "پیشکوه و تن" (ترقی) توسط پلیس کشف گردید و متلاشی شد. و لاسی بلافاصله تجدید سازمان کرد و به ایجاد ارتباط بین همگروههای کوردی پرداخت. در این میان شیخ محمود با تمام این جریانات در ارتباط قرار داشت.

فشار انگلیس به ایران از یک سو و نارضی بودن دولت ایران از شیخ محمود بدلیل همکاریش با عشایر شورش در ایران باعث گردید که شیخ محمود تحت فشار ایران قرار گیرد و بلاخره در سال ۱۹۲۷ بارزیم عراق از در مذاکره درآمد و به عراق برگشت و در منطقه ای دور از کردستان اقامت گزید.

شیخ محمود یکبار دیگر در پائیز ۱۹۳۰ سربه شورش برداشت و شهر "ینجویین" را مورد حمله قرار داد ولی موفقیت چندانی بدست نیاورد و مجبوراً در سال ۱۹۳۱ از طریق مرز مریوان به ایران رفت. در ایران نیز سختهست تحت تعقیب قرار گرفت و برای بار دوم بارزیم عراق وارد

از بدو تا سپس کشور عراق تاکنون کردهای مقیم این کشور با حکومت های عراق درگیر جنگ بوده اند و شعله های جنبش حق طلبانه ملت کرد در این کشور فروزان بوده است.

شورش شیخ محمود برزنجی - در سال ۱۹۱۸ یعنی آخرین سال جنگ بین الملل اول، شهر کرکوک و سلیمانیه توسط نیروهای انگلیسی اشغال گردید. ولی در شرایط جنگی آن زمان انگلستان نمی توانست در آنجا مستقر گردد. لذا حکومت سلیمانیه را به شیخ محمود برزنجی واگذار کرد. شیخ محمود مردی جنگجو و شجاع از سادات برزنجیه بود، انگلستان در آن زمان بر این نظر بود که مناطقی که در دستان جنوبی تحت سرپرستی شیخ محمود بصورت یک ایالت خودمختار اداره شود، به شرط آنکه تحت نظارت کامل بریتانیا باشد، و به همین دلیل مداخلات زیادی در امور منطقه خودمختار شیخ محمود به عمل می آورد. این مداخلات انگلیس، شیخ محمود را به این نتیجه رسانید که سازش با انگلیس را غیرممکن تلقی کرد. و در اوایل سال ۱۹۱۹ شیخ محمود رسماً اعلام استقلال نمود و جعفرخان اورامی در کردستان ایران نیز از آن پشتیبانی به عمل آورد. شیخ محمود نیروهای انگلیس را از سلیمانیه بیرون راند و شهر حلبچه را نیز اشغال نمود. بعد از این قضیه انگلیسها یک لشکر مجهز به طرف قرارگاه شیخ محمود روانه کردند. شیخ محمود با نیروی در حدود ۱۵۰۰ مرد جنگی در تنگه "بازیان" به مقابله آنها شتافت. در این درگیری شیخ محمود زخمی شد و به هندوستان تبعید گردید. و سلیمانیه دوباره به تصرف نیروهای انگلیس درآمد. در ۲۳ اوت ۱۹۲۱ انگلیسها در پی یک فراندوم ساختگی فیصل را پادشاه کشور عراق نامیدند و سعی در ضمیمه ایالات کردنشین به حکومت فیصل نمودند. ولی اگر چه مسئله استقلال کردستان در این زمان با توجه به شرایط جهانی منتفی گردیده بود، لذا ایالت خودمختار کردستان در چهار چوب کشور پادشاهی عراق تا سالهای ۱۹۲۵-۲۶ همچنان وجود داشتند.

در این سالها حکومت آتاتورک همزمان با تثبیت هر چه بیشتر خود بر انگلستان فشار وارد می آورد که مناطقی که در نشین را مجدداً به ترکیه ملحق نماید. و در پی این سیاست عده ای سرباز را برای تصرف "رواندوز" روانه کرد. این عمل باعث حرکت های در میان عشایر کرد گردید که انگلستان برای سرکوب آن به بمباران "رواندوز" اقدام کرد. یکسال بعدتر که یک افسر جوان معروف به "اوزدمیر" را به طرف "رواندوز" روانه کرد و این افسر توانست با کمک کردها و باتوسل به جنگ چریکی در مدت کوتاهی "رواندوز" و "رانیه" را به تصرف در آورد. با اتکا به نیروی جنگنده که اینک با او همکاری میکردند و از طرف "کوی سنجاق" به طرف سلیمانیه پیشروی نماید، تا جائیکه انگلیسها با عجله اقدام به تخلیه سلیمانیه نمودند. در پی این مسائل انگلیسها بر آن شدند که

که مذاکراتی بین شیخ احمد و مقامات انگلیسی صورت گیرد و آتش بس اعلام گردد. اما نیروهای عراقی از این فرصت بدست آمده استفاده نکردند و به تقویت خودپیدا شدند و دوباره در اوایل خرداد ماه کما کما افسران و نیروی هوایی انگلیسی حمله شدیدی را شروع نمودند. در این نبرد نیروی هوایی انگلیس در مسدود کوتاهی ۷۹ دهکده و ۱۳۶۵ خانه را ویران نمود. تعداد زیادی را به قتل رسانید و بالاخره شیخ احمد و جمعی از یارانش از مرز ترکیه گذشته و خود را تسلیم مقامات ترکیه نمودند. و به این ترتیب این آخرین قیام کردها پیش از جنگ جهانی دوم نیز با شکست رو بر و گردید.

در سال ۱۹۳۲ شیخ احمد و دو برادر کوچکترش ملامصطفی و شیخ صدیق بسا گروهی از یارانش به عراق برگشتند و جنگ پارتیزانی جدیدی را علیه رژیم عراق شروع نمودند. در سال ۱۹۳۳ تنها یکسال بعد با یک نیروی ۳۰۰ نفری از پیشمرگان کارآزموده، آنچنان حملاتی را بر علیه نیروهای رژیم تدارک دیدند و چنان ضرباتی بر پیکر ماشین نظامی عراق وارد آوردند که ملک فیصل شخصاً بوسیله سفیر ترکیه در بغداد، از دولت ترکیه برای سرکوبی جنبش بارزانیها مساعدت طلبید. ولی آخر الامر در بهار سال بعد، شیخ احمد و برادرانش از جمله ملامصطفی به همراه حدود دهشتاد نفر خود را به رژیم عراق تسلیم نمودند و ابتدا به ناصریه و سپس سلیمانیه تبعید گردیدند. مدت تبعید بارزانیها یازده سال بطول انجامید که ۷ سال آن در سلیمانیه سپری شد. در طی مدتی که شیخ احمد و ملامصطفی در تبعید بسر می بردند، دولت عراق کلیه منطقه بارزان را خلع سلاح نمود.

از بدو پیدایش کشور عراق تا کنون روابط کردها با دولت های عراق همیشه در مرز جنگ و صلح قرار داشته. در سال ۱۹۲۷ در سلیمانیه شورش برپا گردید که به زودی سرکوب گردید و افراد زیادی دستگیر گردیدند. در همین سال یک ژنرال کرد به نام "بکر صدقی" دست به کودتای نظامی زد که موفق نگردید و یک سال بعد به قتل رسید.

پس از اینکه رشیدگیلانی عراق را بر علیه انگلستان شورانید، این حرکت رشیدگیلانی در سال ۱۹۴۲ امکان به ملامصطفی داد که بتواند به منطقه بارزان بگریزد، و با گردآوری سلاح جنگر علیه دولت آغاز نماید. رهبران حزب "هیوا" که در زمان تبعید ملامصطفی به سلیمانیه با او آشنا گردیده بودند، این بار از حرکت مسلحانه ملامصطفی حمایت جدی به عمل آوردند. این حمایت برای گسترش جنبش منطقه بارزان بسیار موثر واقع شد. و نیز وجود افسران کرد وابسته به حزب "هیوا" در ارتش عراق، در تقویت موقعیت ملامصطفی تأثیر بسزایی داشت. شورش منطقه بارزان هر روز اوج و گسترش تازه ای می یافت. این امر موجب نگرانی دولت عراق و انگلیس گردید و در صدد سرکوب جنبش کسه دیگر اکنون در سراسر کردستان گسترش یافته بود، برآمدند. ارتش عراق با همه تجهیزات و با کمک نیروی هوایی و سایر ادوات جنگی بریتانیا و نیز با در خدمت گرفتن جاشهای "زبیری"، "وشیوخ"، "سورچی" نبرد سختی را علیه جنبش سازمان داد که طی یک رشته درگیریهای مداوم و شدید که همراه بود با مبارزان روزمره و مناطق مسکونی و مواضع پیشمرگان توسط ۲۵ فرزند هواپیمای انگلیسی، عاقبت توانستند نیروهای جنبش را به شکست و عقب نشینی وادارند و بدین صورت ملامصطفی و نیروهایش در حالیکه از زمین و آسمان به سر رویشان گلوله می بارید از منطقه "کله شین" وارد خاک ایران گردیدند. و از طرف کردهای ایران و جمهوری تازه تاسیس مهاباد دمور دستقبال گرم قرار گرفتند.

با شکست جمهوری مهاباد در ایران ملامصطفی برای روشن کردن وضع خویش به تهران رفت و با حکومت ایران به مذاکره و پرداخت ولی حکومت ایران دوشرب به ملامصطفی پیشنهاد نمود و گفت در صورت نپذیرفتن این دو شرط باید خاک ایران را ترک نمایند. اول اینکه اگر بارزانیها بخواهند در ایران بمانند باید کلیه اسلحه های خود را تحویل دهند و از منطقه کردستان به جاشی که دولت برای آنان در نظر گرفته برود. دوم اینکه دولت ایران فقط از افسرادی

مذاکره کرد دید و به ناصریه تبعید شد. یکبار دیگر در سال ۱۹۴۰ در اوضاع جنگ جهانی دوم به سلیمانیه برگشت و اقداماتی به عمل آورد ولی موفقیتی بدست نیاورد و بالاخره در بهار سال ۱۹۵۶ در بیمارستانی در بغداد درگذشت.

قیام بارزانیها

بارزانیها مردمانی سلحشور و جنگجوی با شند که در استان اربیل واقع در منطقه کوهستانی مجاور مرز ترکیه و ایران سکونت دارند. عشیره بارزانی از طریق دامداری امرار معاش می نمایند و این عشیره بدلیل حرکت دائم در کوهستانها بدنبال گله های خود، هر دمائی مقام، وورزیده و جنگجویار آمده اند و بهمین جهت نیز در تیراندازی و راهپیمائی در کوهها از مهارت و ورزیدگی خاصی برخوردارند.

پس از اینکه در سال ۱۹۰۹ "ترکهای جوان" در ترکیه بقدرت رسیدند فعالیت جمعیت های کردی را ممنوع اعلام داشتند و کردها را تحت فشار قرار دادند بر اثر اعمال این اجحافات بود که اولین حرکت عشیره بارزان که میتوان از آن به عنوان یک قیام ملی نام برد، به رهبری شیخ عبدالسلام میرا در بزرگتر ملامصطفی بارزانی، بر علیه حکومت مرکزی صورت گرفت. در مرحله نخست شروع ایسن حرکت، نیروهای عثمانی که برای سرکوب به منطقه بارزان اعزام گردیده بود به سختی شکست خوردند. بتدریج دامنه قیام گسترش پیدا کرد و تا "بتلیس" سرایت نمود. ولی در سال ۹۱۰ انبیر و های عثمانی از منطقه رفتند، و منطقه بارزان نیز آرام گشت. سه سال بعد در سال ۱۹۱۳ یک سلسله دستگیریها از طرف حکومت آغاز گردید و شیخ عبدالسلام پیش از دستگیری به ایران گریخت و در منطقه ایل "شکاک" با حایله توسط شخصی دستگیر و به حکومت عثمانی تحویل داده شد و در سال ۱۹۱۴ به داراویخته شد.

هنگامیکه قیام آارات در ترکیه به سال ۱۹۲۰ شروع گردید، از طرف شیخ احمد بارزانی برادر دیگر ملامصطفی مور دحمایت قرار گرفت و شیخ احمد ۳۰۰ تن از افراد جنگجوی بارزان را به یاری قیامکنندگان به ترکیه اعزام داشت. دولت ترکیه در مورد این اقدام به سفیر انگلستان در ترکیه اعتراض نمود پس از مدتی برای بار دیگر دسته دیگری از افراد بارزان توسط شیخ احمد به ترکیه فرستاده شدند که در مرز ترکیه به تمرکز نیروهای ترک برخورد کردند که به علت کثرت نیروهای ترکیه نتوانستند به قیام آارات بپیوندند و در گسترش جنبش در آن منطقه کمک نمایند. لیکن پس از شکست جنبش آارات عده ای از کردها از مرز ترکیه گذشته و در منطقه بارزان گردیدند و در نزد شیخ احمد پناهنه گردیدند. دولت ترکیه از دولت عراق اجازه ورود و به خاک عراق را برای تعقیب کردها، تقاضا نمود که مورد قبول واقع نشد. در عوض یکسال بعد دولت عراق خود برای سرکوب شیخ احمد ارتش خود را به منطقه بارزان روانه کرد. این حمله که در پاییز سال ۱۹۲۱ صورت گرفت، در برخورد با نیروهای شیخ احمد به سختی شکست خورد. بعد از این شکست منطقه بارزان توسط انگلستان به سختی بمباران گردید. در اواسط زمستان همین سال یکبار دیگر دولت عراق با حمایت انگلستان مجدداً به منطقه بارزان لشکر کشید ولی این بار نیز از نیروهای شیخ احمد شکست خورد. بالاخره در اواخر اسفندماه همین سال نیروهای عراقی با تجهیزات و نفرات فراوان به پشتیبانی نیروی هوایی انگلیس حمله وسیعی را به منطقه آغاز نمودند. در این جنگ نیروهای عراقی زیر حمایت نیروی هوایی انگلیس وارد "شیروان" گردیدند. بارزانیها در این نبرد دقهرمانانه جنگیدند، و تلفات زیادی به نیروهای عراقی وارد ساختند. ولی زیر فشار شدید نیروی هوایی انگلیس و ارتش عراق، دست به عقب نشینی زدند تا اینکه در اواخر فروردین ماه نیروهای دولتی توانستند وستسای "بارزان" را به تصرف در آورند. ولی عملیات چریکی بارزانیها همچنان بشدت ادامه داشت و دولت انگلیس نیز در حمایت از ارتش عراق مرتب اقدام به بمباران مواضع نیروهای شیخ احمد می نمود. تا اینکه یک هواپیمای انگلیسی سقوط کرد و در نشینان آن به اسارت بارزانیها درآمد و این واقعه موجب شد

بیاده نظام، ۶۰۰ تانک مدرن و چند اسکا در آن هواپیماهای میک ۲۳ و بمب افکن توپولف بر علیه این مردم ستم دیده شرکت داشتند، ولی با تمام این وجود پیشمرگان قهرمانانه مقاومت میکر و دند و با ضربات کاری خود تاب مقاومت را از مز دوران عراقی گرفته بودند. ولی در این شرایط که جنبش کردستان در اوج قدرت خود قرار داشت، در پی قرارداد الجزایر، ملامصطفی به تهران رفت و بعد از برکشت، در جلسه ای در منطقه "بالک" در روز ۱۳/۳/۱۹۷۵، شکست جنبش را اعلام نمود و گفت یا تسلیم به عراق یا پناهنده شدن به ایران. ولی عده ای شق سوم را قبول داشتند مانند ندادامه جنگ، اما ملامصطفی تصمیم خود گرفته بود و آتش بس را در سراسر جبهه اعلام نمود و شخصاً به کار جنبش پایان داد. این خبر از خبرگزاریهای جهان پخش گردید، جالب است که تا این زمان رژیم عراق نتوانسته بود به هیچ یک از نقاط استراتژیک دست بیاورد. این شکست برای ملت کرد دبا و کردنی نبود، مطلقاً که خود را در این زمان در اوج قدرت میدید به راستی که برایش شکست آنهم به این گونه قابل تصور نبود.

نزدیک به ۱۰۰ هزار پیشمرگه با فرماندهان شان یا خود را به دولت عراق تسلیم کرده و بیا به ایران پناهنده شدند، تعداد زیادی از پیشمرگان اقدام به خودکشی کردند، تعدادی روانی گردیده و آوارها گشته شدند، نزدیک به ۵۰۰ هزار نفر از زن و بچه آوار گردیدند، و بدین ترتیب تراژی غم انگیز دیگری بر تارک جنبش کردستان در تاریخ وار دگر دید. و بدینسان جنبش ۱۴ ساله پایان یافت. ولی اینهم آخر کار نبود.

فقط پس از مدتی کوتاه سازمان جدیدی در کردستان عراق شکل گرفت که اکنون رهبری بخش عمده مبارزه و جنبش را در کردستان به عهده دارد. سپس از شکست ۱۹۷۵ بخشی از کادرهای برجسته و قدیمی جنبش مانند ابراهیم احمد و جلال طالبانی، برای ادامه مبارزه و رهبری جنبش خلق کرد اقدام به تاسیس اتحادیه میهنی نمودند، اتحادیه میهنی کردستان در تاریخ ۱۱/۶/۱۹۷۵ رسماً موجودیت خود را اعلام نمود و فعالیت خویش را آغاز کرد. اتحادیه میهنی کردستان در ابتدا تشکیل شده بود از اتحاد "کومه له مارکیست، لنینیست" (که این سازمان در کنگره ۱۹۸۰ نام خود را به کومه له رنجبران تغییر داد) و "جنبش انقلابی سوسیالیست کردستان" و "هل گشتی" (خط عمومی) در سپتامبر ۱۹۸۲ "جنبش انقلابی سوسیالیست کردستان" و "هل گشتی" یکی شدند و "اتحادیه انقلابیون کردستان" را تشکیل دادند و در حال حاضر اتحادیه میهنی کردستان از "کومه له رنجبران" و "اتحاد انقلابیون کردستان" تشکیل گردیده است. اتحادیه میهنی پس از تشکیل خود فعالیتها را گسترش داد و در درون کردستان آغاز به عملیات مسلحانه نمود. پس از شروع جنگ ایران و عراق، اتحادیه میهنی با استفاده از شرایط بوجود آمده دامنه تعرضات خود را هر چه بیشتر گسترده تر نمود و توانست بخش وسیعی از خاک کردستان را آزاد نماید، دولت عراق که از طرفی درگیر جنگ با رژیم ایران بود برای اینکه بتواند خیال خود را از جانب کردستان راحت نماید و در ضمن نیروی عظیمی را که درگیر در کردستان نموده است، آزاد نماید و در جنگ علیه ایران بکار گیرد، در سال ۱۹۸۳ با اتحادیه میهنی وارد مذاکره گردید ولی بعد از چندی این مذاکرات به نتیجه نرسید، در زمستان سال ۱۹۸۴ جنگ دوباره آغاز گردید، همچنان ادامه داشت تا اینکه در تابستان ۱۹۸۸ بعد از آتش بس بین ایران و عراق، رژیم عراق با استفاده از تمامی امکانات و کسب نیروهای زیادی از جبهه های جنگ ایران و عراق، به کردستان و استفاده از بمب شیمیایی و سلاحهای مدرن دیگر، توانست آخرین مناطق آزاد را نیز اشغال نماید و پیشمرگان را تا پشت مرزها و در مناطق کردستان ایران به عقب نشینی وادارد.

جنگ خلیج و مسئله کردها

برای بررسی درست و دست یافتن به یک تجزیه و تحلیل همه جانبه از وضعیت کنونی جنبش کردستان در ابتدا می بایست به گذشته برگردیم و

از بارزانیها حمایت می کند که سابقه محکومیت داشته یا تحت تعقیب می باشند و دیگر افراد بایده عراق بازگردند.

ملامصطفی این شروط را نپذیرفت و بانبر و هایش خالک ایران را به سوی شمال کردستان و برای رسیدن به مرز شوروی ترک نمود و در نوار مرزی طوسی در کبیریه های زیبا دی بانبر و های عراق، ترکیه و ایران بالاخره توانستند از رود ارس گذشته و وارد خاک شوروی شوند.

با انقلاب "تموز" ۱۹۵۸ در عراق، ملامصطفی و یارانش بعد از ۱۲ سال به عراق بازگشتند، انقلاب تموز توانست دگرگونی زیادی در زندگی ملت کرد ایجاد نماید، در قانون اساسی موقت حقوق ملت کرد تصریح شده بود، در این میان گروهها و سازمانهای کردی آزادی فعالیت بدست آورده بودند، در این زمان "پارت دمکرات کردستان عراق" در سراسر کردستان فعالیت چشمگیری را شروع نموده بود. جمهوری تازه تاسیس عراق در سازش با احزاب مترقی توانست با بگیری دویا به های خود را مستحکم نماید، ولی چیزی از عمر جمهوری نگذشته بود که رژیم عبدالکریم قاسم در تابستان ۱۹۶۱ شروع به باایمال کردن حقوق کردها نموده و از این پس بود که ملامصطفی و "پارت دمکرات کردستان عراق" در مقابل رژیم عراق ایستادند جنگ دوباره در کردستان آغاز گردید. اینبار جنگ کردستان از گسترش بسیار چشمگیری برخوردار بود، تمام مناطق کردنشین به جنبش روی آورده بودند بخش عظیمی از خالک کردستان آزاد و تحت تسلط پیشمرگان قرار داشت، در این احوال که جنبش همچنان در اوج خود در کردستان ادامه داشت عبدالسلام عارف به کامرگه فرورفت و عبدالرحمن عارف به جای وی نشست که او نیز دوام چندانی نیاورد و اینبار جناح تندرو حزب بعث در سال ۱۹۶۹ به حکومت رسید پس از ۹ سال جنگ مداوم و بی وقفه سران حکومت بعث به ناتوانی نیروی نظامی عراق در مقابل مقاومت و مبارزه پیشمرگان در مناطق کوهستانی واقف گردیدند، و در پی ازده مارس ۱۹۷۰ پس از مذاکرات، یک قرار داد بین طرفین به امضاء رسید که در آن حق خودمختاری برای کردستان به رسمیت شناخته شده بود و قرار بر آن شد که مفاد قرار داد طی چهار سال آینده در کردستان به اجرا آید، پنج وزیر کرد نیز وارد کابینه گردیدند و قانون اساسی جدید تصویب گردید که در آن به رسمیت شناختن حقوق ملت کرد تصریح گردیده بود.

بعد از چهار سال سرانجام پس از بحث ها و مذاکرات زیاد در پی ازده مارس ۱۹۷۴ حکومت عراق با انتشار بیانیه ای وضع خود را در مقابل دهار روشن نمود و تنها حق یک نیمه خودمختاری ظاهری برای کردها قائل گردید و در عوض خواستار خلع سلاح کردها و تسلیم مواضع تحت تسلط آنان گردید. این طرح به گونه ای بود که عملاً کردها به وضعی برمی گشتند که در زمان نوری سعید داشتند، علاوه بر آن در طرح مزبور، مسئله مهمی چون کرکوک هم حل نشده باقی مانده بود، این طرح دولت بغداد دبر مبنای توافقهای قبلی نبود فقط التیماتومی بود که در پیش روی کردها دوره می گذاشت یا تسلیم یا جنگ، اینبار نیز کردها جنگ را برگزیدند، هیئت نمایندگی "پارت دمکرات کردستان" در بغداد هیچگونه نظری نسبت به طرح اعلام نکرد و فقط پیشنهادهای خود را برای این طرح در مناطق کردستان به تعویق افتد پس از این موضوع چهار وزیر کرد دست خود را ترک نمودند و به کردستان رهسپار گردیدند.

این زمان اکثر مناطق کردستان تحت تسلط پارت دمکرات قرار داشت. پارت دمکرات با استفاده از شرایط آتش بس توانسته بود مواضع خود را تقویت نماید و موقعیت مواضع خود را آنچنان مستحکم کرده بود که ویران کردن آن به سادگی امکان پذیر نبود. جنگ بار دیگر با حمله ارتش عراق در مارس ۱۹۷۴ به مناطق آزاد کردستان، آغاز گردید جنگی سخت و نابرابر. رژیم عراق با زرادخانه عظیمی از هواپیما و توپ و تانک به مردم کردستان حمله ور گردید و از هیچ جنایتی دریغ نرورزید، خانه و کاشانه مردم و مدارس همه و همه زیر بمباران وحشیانه ویران گردیدند، در بمباران "قلا دیزه" ۱۶۵ کیلومتر دستان در اسر بمباران در کلاس درس کشته شدند، در این حمله هفت لشکر

واشغال آن کشور، این فرصت را برای آمریکا فراهم نمود که بتواند برتری خود را به رقیبان حقیقه کند. آمریکا در جنگ خلیج توانست از یک سو به کشورهای اروپایی و ژاپن بفرماند که امنیت سرمایه جهانی هنوز هم در گرو قدرت نظامی آمریکا است و نیز به آنان نشان داد که امنیت تولید و صدور نفت در خلیج فارس وابسته به قدرت آمریکا است و نیز توانست به آنان نشان دهد که از طریق دارا بودن قدرت کنترل بر منابع نفتی خلیج فارس و تعیین قیمت و سطح تولید، بیض رشد اقتصادی آنان را در دست دارد و نیز قدرت ایجاد نوسان در اقتصاد دویان را آنان را در می یابد. و از سوی دیگر بعد از جنگ خلیج بابت تسن قرار داده‌های توانست بازار بزرگی در منطقه برای فروش تولیدات نظامی و غیر نظامی و نیز سرمایه‌گذاری‌های مالی، خود بدست آورد که این به لحاظ اقتصادی می‌تواند در تقویت موضع برتر آمریکا، هر چند در کوتاه مدت تکمیل نماید.

آمریکا در پی چنین اهدافی از فرصتی که اشغال کویت برایش فراهم نموده بود به بهترین وجه استفاده و جنگ خلیج را به هزینه کشورهای اروپایی آغاز نمود.

چنانکه در بالا اشاره شد فتن شاه به عنوان حافظ منافع آمریکا در منطقه و ژاندارم خلیج، خلا، قدرتی در حوزه خلیج فارس بوجود آمده که ادامه سیاستهای دو کشور ایران و عراق برای برکردن این خلا، قدرت به نفع خویش منجر به جنگ هشت ساله‌ای گردید که موجب کشته شدن صدها هزار انسان و میلیونها زخمی و آواره، مگر دید، بخش وسیعی از شهرهای مرزی دو کشور ویران گردید و فوشار هزینه‌های جنگی بر دوش حتمگشان دو کشور سرشکن شد و هر چه بیشتر بر فقر و فلاکت آنان افزود، از طرفی اگر چه این جنگ به قیمت از دست دادن جان صدها هزار انسان و خانه خرابی میلیونها نفر تمام شد، ولی رژیم عراق در طی این جنگ توانست توان نظامی خود را در سطح بالایی افزایش دهد، و ارتش خود را که در طی ۸ سال جنگ آبدیده و کار آزموده گشته بود به قویترین ارتشهای منطقه که مجهز به سلاحهای مدرن نظامی باشد، تبدیل نماید. صدام حسین پس از اتمام جنگ ۸ ساله سر مست از پیروزیهای نظامی در جبهه‌ها و با توجه به قدرت نظامی، رویای آقایی منطقه را در سر می‌پروراند. صدام برای تحقق بخشیدن به این رویای شومش و نیز از طرفی برای سرپوش گذاشتن به بحران مالی‌ای که در اثر مخارج ناشی از جنگ گریبانش را گرفته بود، بر آن شد که اعمال آقائیش را به حکومتیهای منطقه تحمیل نماید و نیز از بازپرداخت وام‌هایی که از کوییت و کشورهای عربی در طی جنگ دریافت کرده بود، سرباز زند، در راستای این سیاست بود که در پی یک التیما تو کم‌کوتاه، حمله به کویت را آغاز نمود و در طی مدت چند ساعت تمام خاک کویت را اشغال کرد، و امیر کویت را به فرار واداشت.

این ماجرا جوئی صدام همانطور که در بالا گفته شد، بهترین زمینه را برای آمریکا فراهم نمود که در مقابل هم پیمانانش، موضع قدرت خود را که بنا به مجموعه دلایلی که در بالا گفته شد، ر و به انول نهاد بود، حفظ نماید. و از سویی آمریکا در شرایط کنونی و با توجه به وضعیت خاور میانه و بحران حکومتی که وجود دارد، خواستار توازن قوای نسبی میان کشورهای حوزه خلیج فارس می‌باشد و طبیعتاً این حرکت صدام در تناقض با این سیاست آمریکا قرار داشت و موجبات دامن زدن به بحران تازه‌ای را در منطقه خلیج می‌توانست، فراهم نماید. و از سوی دیگر آمریکا می‌خواست با گوسمالی دادن دیکتاتور خیره سر، از حکومتیهای دیگر منطقه نیز زهر چشمی گرفته باشد. و چنین بود که "نظم نوین" آقای بوش با ریختن هزاران تن بمب ناپالم بر روی مردم غیر نظامی و بی دفاع بغداد آغاز گردید. در طی چند روز آمریکا عراق را به جهنمی سوزان برای مردم زحمتکش این کشور تبدیل نمود گشتار و جنایت را در جنگ غایبیتی نبود هزاران هزار انسان توسط هواپیماهای آمریکایی قربانی "نظم نوین" گردیدند. جت‌های جنگنده آمریکایی چون هیولا می‌گرد، خانه و کاشانه مردم را در هم می‌کوبیدند و زن و کودک و پیر و جوان را به کام نیستی فرو می‌بردند. آمریکایی چند روز جنگ توانست ارتش صدام را در هم بکوبد، و بیشترین توان

نگاهی به چگونگی اوضاع منطقه و سیاست امپریالیستها و موقعیت کنونی امپریالیسم آمریکا در مقابل هم پیمانانش، بیفک کنیم.

کاملاً قابل درک است که منطقه خاور میانه به لحاظ دارا بودن منابع سرشار نفت و تامین کننده اصلی در مدیترانه از نفت مور دنیا ز کشورهای امپریالیستی و بابر خور داری از منابع غنی زیر زمینی، منبع تامین نیروی کار ارزان، و دارا بودن اهمیت ویژه استراتژیک در رابطه با صفا آرائی دویلوک "شرق" و غرب، همیشه یکی از با اهمیت ترین مناطق برای امپریالیستها به شمار می آمده. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، امپریالیسم آمریکا بعنوان سرمدار امپریالیستها و حافظ منافع سرمایه جهانی در منطقه جایگزین امپریالیسم فر توت انگلیس گردید. آمریکا توانست با تحت حمایت قرار دادن رژیمهای طرفدار خود در منطقه سلطه بلا منازع خویش را بر خلیج فارس و خاور میانه اعمال نماید و با تضمین ثبات در منطقه منافع سرمایه جهانی را بیش از پیش تامین نماید. در این میان رژیم شاه از موقعیت بهتری برای آمریکا در منطقه برخوردار بود و به عنوان ژاندارم خلیج، نقش حافظ منافع امپریالیسم و تامین کننده ثبات مورد دلخواه آمریکا را در منطقه ایفا می نمود. بدنبال قیام شکوهمند بهمن ماه در سال ۱۳۵۷ و سرنگونی رژیم شاه، منطقه بایک خلا، قدرت رو بر و گردید. در این میان هر یک از کشورهای منطقه سعی در پرکردن این خلا، به نفع خویش می‌کردند. از این بین رژیم عراق و جمهوری اسلامی به عنوان دور رژیم قدرتمند در منطقه، کوششهای فراوانی را برای بدست آوردن موقعیت برتر در منطقه بکار بردند و هر یک سعی نمود این خلا، قدرت را به نفع خویش پر کنند و آقایی منطقه را به خود اختصاص دهد. که این سیاست در ادامه خود منجر به جنگ هشت ساله میان ایران و عراق گردید.

از طرفی نیز شوروی و امپریالیستهای اروپایی و ژاپن نیز، برای بدست آوردن منافع بیشتر و گسترش مواضع و نفوذ خود، در خلیج فارس کوشیده و سعی نموده اند که جای پای محکمی در منطقه خاور میانه و خلیج فارس برای خود بدست آورند. این عمل بنوبه خود تعرض به منافع آمریکا در منطقه بوده است.

موقعیت امپریالیسم آمریکا به عنوان قدرت برتر جهانی، از دهه ۱۹۷۰ به بعد، به تدریج در مقابل امپریالیسمهای اروپایی و ژاپن، ضعیف تر گردید. رشد اقتصادی و مالی این کشورها سبب گردیده که بازار مشترک (اروپا - ژاپن) به عنوان یک نیروی اقتصادی قوی خود را در مقابل آمریکا مطرح نماید. این کشورها با توجه به وضعیت اقتصادی و سیاسی خویش دیگر نمی‌خواستند قدرت برتر بودن آمریکا را در جهان بپذیرند. این روند قدرت گیری اقتصادی بسیار مشترک (اروپا - ژاپن) همچنان در حال رشد بود که تحولات چند ساله اخیر در سطح جهان و چرخشها و تغییرات و فروپاشی کشورهای "بلوک شرق" روند قدرت گیری این کشورها را در مقابل آمریکا هر چه سریعتر نمود، و چشم انداز ضعیف تر شدن و از دست دادن موقعیت سرکردگی امپریالیستها را، در مقابل چشمان آمریکا، ترسیم نمود. زیرا با فروپاشی "بلوک شرق" و روندیک قطبی شدن جهان، موردی برای نیاز مند بودن اروپا و ژاپن به قدرت نظامی آمریکا، دیگر وجود نداشت تحولات اروپای شرقی، و نیز وحدت اروپا در سال ۹۲، همراه است با پیدایش بازارهای جدید برای منابع و تکنولوژی پیشرفته امپریالیستهای اروپایی و ژاپن و این مسئله در آینده جانی برای صادرات آمریکا باقی نخواهد گذاشت. از طرفی نیز پایان یافتن دوران جنگ سرد چشم انداز روشنی برای فروش تولیدات نظامی آمریکا، ترسیم نمی نماید. و این مسائل قدرت اقتصادی و در مقابل قدرت اقتصادی اروپا و ژاپن کاهش خواهد داد. همه این عوامل و دلایل چند دیگری در همین زمینه، باعث گردید که آمریکا با برای تقویت موقعیت ضعیف گشته خود و برای ابقای خود در مقام سرکرده امپریالیستها، در شرایطی هم که چشم انداز برتری قدرت را از طریق اقتصادی در مقابل رقیبان از دست داده بود، احتیاج به اقداماتی داشت که بتواند بر سه شکلی به رقیبان نشان دهد که هنوز به قدرت آمریکا برای حفظ امنیت سرمایه جهانی احتیاج دارند. و ماجرا جوئی صدام حسین و حمله نا بخر دانه آن به کویت

هیچگونه امکانی در سوز و سرما و باران آوارهای کوهها و درهها شدند.

آمریکا و هم‌پیمانانش که با سکوت خود عملاً دست دیکتاتور خیره سر را باز گذاشتند، تا این همه جنایت را بیافزیند، امروز دلسوز و حامی ملت کردگشته و در غم و گریبان چاک می‌کنند. و با برتاب نان و البسه توسط هلی‌کوپت — راز آسمان، ندادی انسان دوستی سر میدهند در حالیکه حقیقت این است که آمریکا از این همه سنگ انسان دوستی به سینه زد، ن اهداف شوم و ضد انسانی خویش را دنبال می‌نماید. آمریکا و هم‌الکیهایش با این همه تبلیغات بشر دوستانه که در حول و حوش مسئله آوارگان کرد راه انداخته‌اند، در درجه اول میخواهند مسئله جنبش خلق کرد در انتهای عنوان یک مسئله انسانی در اذهان مردم جهان، مطرح نمایند و جنبه سیاسی جنبش ملت کرد را از نظر هاینهان بدارند در حالیکه بعداً سیاسی مسئله ملت کرد جنبه سیاسی آن است که باید اذهان عمومی جهان را به آن توجه داد. از طرف دیگر آمریکا میخواهد با راه انداختن تبلیغات وسیع حول آوارگان کرد، جنایات چندی پیش خود را در حق مردم عراق و فروریختن هزاران تن بمب بر سر آن مردم زحمتکش و کشتار مدهزار انسان بی‌گناه را الا پوشانی کند و افکار عمومی را از جنایات خویش در خلیج فارس منحرف سازد. از سوی دیگر میخواهد با توسل به بهانه ایجاد مکان امن برای کردهای آوار و وزیر لویای دفاع از امنیت جانی مردم آوار کرد، جغرافیای خود را در منطقه توجیح نماید. ولی کیست که نداند تمامی بمبهای شیمیائی مفری و ناپالمک به سر ملت کرد ریخته میشود، توسط همین سردمداران "نظم‌نوین" و هم‌پالکیهای اروپائیش، در اختیار مدام قرار گرفته می‌گیرد. فقط کافی است نگاهی به آمار فروش اسلحه توسط همین "انساندوستان" به رژیم صدام ببیند از بی‌انوقت روشن خواهد شد که دست این آقایان "انساندوست" تا کجا به خون ملت کرد آغشته است. با این اوصاف جادار دکه از آقایان سوسیال — دمکرات پرسید، آیا بورژوازی دمکرات است و مترقی؟ اگر چنین است مسئول این همه جنایات و کشتار و فقر و گرسنگی در گستره کره زمین چه کیست؟ بله آقایان ما هم قبول داریم که در کشورهای امپریالیستی آنقدر آزادی وجود دارد که شما هر چه دلتان میخواهند نشواری کنید. اما کافی است که فقط برای یکروز، همین امپریالیستهای همین بورژوازی "دمکرات" شما که کشورشان مهملد آزادیست!، دست از غارت و چپاول کشورهای دیگر جهان و استثمار زحمتکشان بردارند، آنگاه شما به عینه "دمکرات" منشی بورژوازی را تجربه خواهید کرد. اگر چه امروز مدام حسین به پای میز مذاکره بار هبران جنبش کشیده شده است، ولی واقعیت این است که شرایط کنونی هیچ راه دیگری برای مدام باقی نگذاشته چرا که، اولاً امروز مدام در موقعیت ضعیف قرار دارد و بیحسبران اقتصاد زرفی دامن گیر رژیم آن می‌باشد، و اوضاع مملکتش نابسامان است. دوماً به لحاظ نظامی با متحمل شدن ضربات فراوانی در جنگ خلیج و نیز از دست دادن بخش عظیمی از تاسیسات نظامی خود که در کردستان مستقر کرده بود، بسیار ضعیف گشته.

سوماً به لحاظ سیاسی در جهان از وضعیت خوبی برخوردار نیست و در افکار عمومی جهان افشا شده و در جهان تقریباً منزوی می‌باشد.

از سوی دیگر جنبش ملت کرد در موضع قدرت و تعرض قرار دارد زیرا اگر چه مردم شهرها را تخلیه نموده، اندولی باید توجه داشت که تمامی مناطق کردستان به استثنای شهرها در کنترل نیروهای پیشمرگ قرار دارد و توان روزی نیروی پیشمرگ اکنون به لحاظ نفرات و تجهیزات (با توجه به ضبط تمام ادوات نظامی موجود در پایگاهها و یادگانهای متعدد واقع در کردستان) بسیار تقویت گردیده است و نیز نباید فراموش کرد که سیاست جهانی، سمت گیری در جهت تعدیل دیکتاتوری‌ها در کشورهای جهان می‌باشد. لذا با توجه به این شرایط این سؤال مطرح است که آیا مذاکره با مدام امر درستی می‌تواند باشد. به نظر "من" در درجه اول نباید فراموش کرد که مذاکره را به خودی خود و بی‌نفسه نمیتوان نفی کرد، ولی درست یا غلط و مثبت یا منفی بودن آن را شرایط مشخص تعیین می‌نماید. واقعیت این است که در توان جنبش کردستان نیست که بتواند رژیم

رزمی اور از بین ببرد. به طوریکه در روزهای آخر جنگ از آن غول نظامی مدام که قویترین ارتش منطقه بشمار می‌رفت تنها اسلکت و کاریکاتوری باقی مانده بود صدام، دیکتاتور خیره سر پس از شکست نظامی اقدام به عقب نشینی نمود اما این در شرایطی بود که بحران سراسر حکومتش را فرا گرفته بود و شیرازه کارهای مملکت از هم گسیخته بود. آمریکا اینبار نمی‌خواست تنها به گوشمالی او اکتفا نماید و می‌رفت که او را از سر قدرت به زیر بکشد که ناگهان فریاد سرخ انقلاب از فراز قلعه‌های سراسر کردستان، آژیر خطر را در کاخ آقای بوش به صدا درآورد.

در یک چنین شرایطی که صدام در وضعیت بدترین موقعیت قرار داشت و پایه‌های حکومتش به لرزه افتاده بود، و قدرت نظامی به هم می‌انگیزید و تحلیل رفته بود. بخوده‌های مردم عراق که سالیان سال استخوانهایشان زیر چکمه‌های دیکتاتوری خور دگر دیده بود، خشم آگین از این همه کشتار و خانسه خرابی در جنگ ۸ ساله و خلیج، در شهرهای جنوبی عراق به خیابانها کشیده شدند، و برای مدت کوتاهی نیز کنترل برخی شهرها را بدست گرفتند و لوسی پس از مدت کوتاهی توسط رژیم به وحشیانه ترین شکلی سرکوب گردیدند.

و اما جنبش خلق کرد با پیش آمدن شرایط ذکر شده، وار دمر حله جدیدی گردید جنبش عظیم توده‌ای همه شهرهای کردستان را در بر گرفت و گسترش زیادی یافت. سازمانهای سیاسی رهبری کننده جنبش، که پس از چند سال مبارزه خونین و قهرمانانه بالاخره در تابستان ۱۹۸۸ هم چنانکه در بالا گفته شده انتظار فرزندها را نداشته بودند، با پیش آمدن شرایط جدید که پی آمد جنگ خلیج و شکست صدام در برابر نیروهای چندملیتی بود، پیشروی خود را آغاز نمودند و با حملات برق آسای خود در کوتاهترین مدت همه سرزمین کردستان (به استثنای موصل) را از لوث وجود اشغالگران پاک نمودند.

شهرها را به کمک مردم آزاد نمودند همه پایگاهها و یادگانهای نظامی را تسخیر نمودند و کلیه امکانات نظامی یادگانها و سازمانهای اداری را در اختیار خویش قرار دادند. در این میان چندین هزار نیروی نظامی عراق با همه تجهیزات به نیروهای جنبش پیوستند، و برای اولین بار در تاریخ وهای پیشمرگ توانستند شهر کرکوک را آزاد نمایند. پیشروی و گسترش جنبش و شکست بیایی نیروهای نظامی عراق، همزمان با گسترش ناآرامیها در شهرهای جنوبی عراق، چشم انداز سرنگونی مدام را ترسیم میکرد. و این امر امریالیسم آمریکا را بر آن داشت که به یاری مدام بشتابد و پایه‌های لوزان حکومت او را از نو مستحکم نماید چرا که آمریکا در مقطعی خواستار سرنگونی مدام بود، ولی این سرنگونی به هر شکلی برای آمریکانمی توانست خوش آیند باشد مخصوصاً زمانی که پای جنبش و انقلاب توده‌ها در میان باشد و صحبت از حقوق پایمال گشته ستمکشان و ملت در بند به میان آید. اگر آمریکا صحبت از سرنگونی مدام به میان آورد، ولی بدیل سرنگونی آمریکایک کودتای نظامی و یک ژنرال ارتشی بود. سرنگونی مدام اگر با جایگزینی یک کودتای نظامی همراه نمیشد، منجر به یک خلا، در منطقه میگردید و توازن قوا را در منطقه به هم میزد و بحرانهای دیگر را در منطقه حساس خلیج می‌آفرید که چه بسا دستهای آمریکار در حنا می‌گذاشت و آمریکا مجبور میشد برای حل آن تاوان زیادی بپردازد. و به این صورت بود که دست مدام را باز گذاشت تا با تمام قوا به سرکوبی جنبش خلق کرد بپردازد. اگر آمریکا تا دیروز اعلام کرد که به بود که اجازه پرواز به هواپیماهای جنگنده عراق نمی‌دهد ولی امروز که پای سرکوب جنبش به میان آمده، گوشهای آقای بوش آنچنان ناشنوا گردیده که غرش جت‌های جنگنده‌ای که بمب بر روی شهرهای کرکوک و اربیل و سلیمانیه فروریزندوزن و کودک و پیر و جوان را به کام نمیستی می‌کشند، را به کلی نمی‌شنید.

مردم زحمتکش کردستان از خوف بمباران شیمیائی شهرها که قبلاً توسط صدام این جنایتکار تاریخ، بارها آنرا در حلبچه، دشت قره داغ (قراغ)، دره بلنگان و گولان و قنبدیل، به چشم دیده و تجربه کرده بودند، دست به تخلیه شهر زدند و میلیونها نفر از زن و مرد و کودک و پیر و جوان، گرسنه و بی‌برهنه شدند

تصحیح وپوزش

مناظرانه در قسمت اول مقاله "نگاهی مختصر به جنبش خلق کرد"، که در شماره ۶ اتحاد کارگران به چاپ رسید، بخشی از مطلب آن از قلم افتاد، که مقاله را خدشه دار نمود. ضمن پوزش از خوانندگان، قسمت جا افتاده مقاله ذیلا درج می‌گردد: در صفحه ۲۶، بین ستون هفتم و هشتم، مقاله چنین ادامه می‌یابد:

..... به قصد سرکوب جنبش روانه کردستان گردیدند. نیروهای دولتی در "شکر بازی" نیز دیگری سلما با نیروهای سکو درگیر شدند. جنگجویان کرد به فرماندهی سکو در آن روز چهار بار به قوای دولتی یورش بردند و حتی درگیر جنگتن به تن با خنجر نیز شدند. و اما با تمام شادتی که نیروهای شورشی کرد از خود نشان دادند، بالاخره شکست خوردند و قوای دولتی توانست بعد از نزدیک به چهار سال آرامیه و همچنین مرکز اصلی سکو "چهریق" را تصرف نمایند. بعد از این شکست سکو، پس از درگیری‌های زیادی به ترکیه رفت.

بار دیگر سکو در سال ۱۹۲۶ سربه شورشی برداشت و دشت سلما را تصرف نمود. ولی اینبار نیز از نیروهای دولتی شکست خورد و به ترکیه و بعد عراق رفت. در پایان سکو در سال ۱۹۳۰ به ایران آمد و رضا شاه قبول فرمانسرداری اشنویه را به وی داد ولی پس از چند روز بایک توطئه قبلی در مسیر او کمین گذاری نمودند و توسط سربازان دولتی به قتل رسید.

پس از حمله آلمان به شوروی و شروع جنگ جهانی دوم متفقین برای اینکه اسلحه و مهمات و مواد غذایی و تدارکات به شوروی ارسال کنند با مشکلات زیادی روبرو بودند چرا که از سوئی سو احوال شمالی شوروی مدت زیادی از سال یخبندان و غیر قابل استفاده بود و از سوی دیگر دریای سیاه نیز مورد حمله مداوم آلمان قرار داشت. در این شرایط بهترین راه از طریق ایران بود و به همین

دلیل در ۲۵ اوت ۱۹۴۱، ایران توسط انگلستان و شوروی اشغال نظامی گردید، که شوروی در شمال و انگلستان در جنوب ایران مستقر گردید. تحت این شرایط رضا شاه مجبور به استعفا گردید و سرش محمدرضا به جای او زمام امور را در دست گرفت. ضعف حکومت مرکزی در طی این سالها و از هم پاشیدن ارتش رضاشاهی و مجموعه شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی زمینه‌های لازم را برای احیای فعالیتهای انقلابی در کردستان فراهم نمود. در این مقطع زمانی تشکیلات نوین "کومه له، ژ.ک" با ارائه یک برنامه در جهت احقاق حقوق حقه ملت کرد و کسب خودمختاری، در عرصه سیاسی جنبش کردستان بوجود آمد و بیه سازماندهی مبارزات توده‌های مردم کردستان پرداخت. "کومه له، ژ.ک" بعد از نام خود را در سال ۱۹۴۵ به "حزب دمکرات کردستان ایران" تغییر داد و شعار اساسی خود را دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان قرار داد و حول این شعار مبارزات خود را سازماندهی و گسترش داد. حزب دمکرات در مبارزات ملت کرد فعل جدیدی را آشود، و توانست تأثیرات ژرفی بر سطح آگاهی مردم و تقویت روحیه مبارزاتی آنان بگذارد. و نیز دست آوردهای تاریخی زیادی این حزب در جریان جنبش کسب نمود که مهم‌ترین آنها آزادی بخش وسیعی از کردستان و بنیان نهادن اولین جمهوری خودمختار کردستان به رهبری زنده یاد قاضی محمد، و نیز تلاش و کوشش برای برپا داشتن مجلس مشترک با ارمنه و آذربایجان، می‌باشند. جمهوری مبارک مهاباد اما عمر چندانی نداشت؛ زیرا پس از پایان جنگ جهانی دوم حکومت شاه حمایت و رهنمود امپریالیستها، جمهوری جوان مهاباد را مورد تهاجم قرار داد. جمهوری مهاباد که پس از سالیان بارقه امید در دل ملت کرد کاشته بود، در ژانویه ۱۹۴۶ سرنگون شد و قاضی محمد و سیف قاضی در میدان مهاباد توسط مزدوران شاه به دار آویخته شدند؛ و بدین طریق بار دیگر در تاریخ، جنبش کردستان با شکست مواجه گردید. از طرفی جمهوری مهاباد با حمله کونکشی عمرش در اذعان ملت کرد تأثیرات بسزائی گذاشت، که این تأثیرات نمودهای مشخص خود را:

نظارت سازمان ملل بر مذاکرات و تخصیص این سازمان جهانی برای اجرای مفاد قرار دادی که در بین طرفین منعقد خواهد شد، باشند.

رحمان

منابع استفاده شده:

- ۱- بررسی و تحلیل نهضت‌های آزادی بخش ملی - حسین مدنی
- ۲- بررسی اجتماعی و تاریخی افراد - بازیل نیکیتین
- ۳- بررسی مختصر تاریخ جنبش‌های خلق کرد - سعید بدل
- ۴- شرفنامه
- ۵- مقالات پراکنده دیگر

عراق را سرنگون کند و خود حکومت تشکیل دهد، و از طرفی نیز در حال حاضر شرایط منطقه‌ای و شرایط جهانی، برای تشکیل کشور مستقل کردستان، به هیچ وجه آماده نیست. بدین لحاظ اگر جنبش در کردستان بتواند در شرایط کنونی، از طریق این مذاکرات به خواست خودمختاری حتی طبق مفاد طرح ۱۹۷۰ دست بیابد، این امر میتواند دستاوردهای مهمی برای جنبش خلق کرد در مرحله کنونی باشد. البته باید به این نکته توجه داشت که صدام اکنون بیش از آنکه بخواهد به دادن خودمختاری به کردستان اندیشه کند، در صدد گذراندن وقت و بدست آوردن فرصت برای تقویت و تجدید قوای خود می‌باشد پس نباید این فرصت را بیه صدام داد. می‌بایست رهبران جنبش خلق کرد هر چه زودتر و به فوریت خواستار

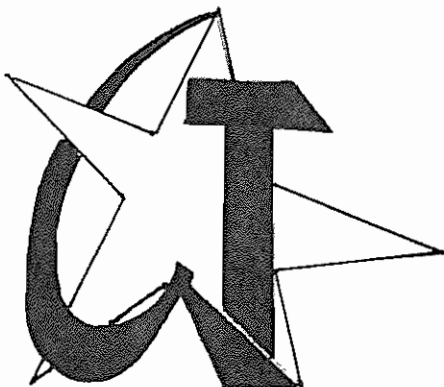
جملگی خواب خوش برای بورژوازی نخواهند گذاشت.

از جهت دیگر کمونیستهای انقلابی اکنون روند بازنگری نقد گذشته و سبزی بر نامه جنگی خود در شرایط جدید را از سر می‌گذرانند، این تلاش میتواند به سطح تدوین مانیفستی نوین ارتقا یافته و پیش شرطهای تشکیل انترناسیونال کمونیستی را ایجاد نماید که البته این روندی نه کوتاه مدت و نه آسان خواهد بود. پاره دشوار است و سخت، ولی سختتر از آن عزموار آده پولادیر - سنرولتاریای انقلابی و کمونیستهای است که به راهش قطع از استبداد و استثمار نظام سرمایه داری می‌اندیشند و به پیش از بق قرن بیگار خود علیه بورژوازی ادامه

کودتا در شوروی

دنباله از صفحه ۲

را تشکیل میدادند در نتیجه شوک وارد شده از چند دهه رخت و کراختی بیدار میشوند و با به عرصه سیاست میگذارند تجربه جدید کارگران و زمینتشان از شرایط جدید زندگی در نظام فئان کیخخته و عریان سرمایه داری و عواقب غیر قابل انکاری که به همراه خواهد داشت مثل جدیدی از کارگران کمونیستها پایه عرصه بیگار علیه بورژوازی خواهند گذاشت که تجارب غنی و بلشویسم نیز سینه به سینه برایشان نقل شده است و مهمتر اینکه آنها سرولتاریای کشورهای اروپا و سایر کشورهای سرمایه داری را در کنار خود خواهند گذاشت. که



★ نهم مهر ۱۳۰۰ هیدر عمواوغلی یکی از رهبران حزب کمونیست ایران به شهادت رسید.

★ اول اکتبر ۱۹۶۵ مصادف است با بنیانگذاری حزب کمونیست کوبا. در شرایط دشوار اسال، مردم کوبا این روز را جشن گرفتند.

★ ۱۷ مهرماه ۱۳۵۰ رفقا: همایون کتیرائی، هوشنگ ترکل، بهرام ظاهرزاده، ناصر کریمی و ناصر مدنی توسط دژخیمان رژیم شاه به خون تیبیدند.

★ ۱۷ مهر ۵۷، سالروز اعتصاب کارگران ذوب آهن اصفهان گمرکنجلفا و بندر ساهور.

★ اوژن بوتیه کارگر فرانسوی و سراینده سرود انترناسیونال در ۱۱۴ اکتبر ۱۸۱۶ اتولد یافت. یاد او و سروده اش ابدی خواهد بود!

★ ۲۲ مهر ۱۳۵۷ همزمان است با اعتصاب کارگران پالایشگاه نفت شیراز و ناساجی یزد.

★ در ۲۶ مهر ۱۳۵۷ کارگران نفت آبادان و اهواز و گروه صنعتی بهشهر دست به اعتصاب زدند.

★ ۱۵ آبان ۷۷ همراه است با اعتصاب کارکنان مطبوعات و رادیو-تلویزیون ایران.

★ در چهارم آذرماه ۱۳۶۲ اعتصاب همگانی در ذوب آهن اصفهان بوقوع پیوست که گروهی از آنان دستگیر شدند.

★ ۲۸ نوامبر مصادف است با سالروز تولد فریدریش انگلس از بنیانگذاران سوسیالیسم علمی و آموزگار کارگران جهان (۱۸۲۰) این روز را به کارگران تبریک میگوئیم!

★ در ۲۹ آذر ۱۳۵۹ احیدر عمواوغلی یکی از رهبران حزب کمونیست ایران تولد یافت.

★ اول تیر مصادف است با بنیانگذاری حزب کمونیست ایران (۱۲۹۹) این سالروز را به طبقه کارگر و کمونیستهای ایران تبریک میگوئیم.

★ ۸ تیر ۱۳۳۵ رفیق حمید شرف و ۹ تن دیگر از مبارزان راه سوسیالیسم و آزادی بدست دژخیمان رژیم شاه به شهادت رسیدند.

★ در ۲۲ تیرماه ۱۳۲۵ هشتاد هزار کارگر نفتگر جنوب دست به اعتصاب زدند که منجر به شهادت ۴۷ کارگر گردید.

★ دوم تیر ۱۳۶۲ اعتصاب کارگران کارخانه کانا در ای توسط رژیم اسلامی به خون کشیده شد.

★ پنجم اوت ۱۸۹۵ فریدریش انگلس یکی از آموزگاران بزرگ و رولسار یادیده از جهان نیروست.

★ ۱۱ اکتبر ۱۳۳۱، سالروز اعتصاب خونین کارگران ریسندگی سمنان و شهادت ۵ کارگر مبارز ارگرمی می شماریم!

★ در ۱۱ تیر ۱۳۵۸ رژیم اسلامی مردم قارن را به خون کشید. این کشتار وحشیانه در تاریخ زنده خواهد ماند!

★ ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ روز بخون کشیدن مردم در میدان ژاله تهران توسط دژخیمان رژیم شاه و نیز روز اعتصاب کارگران پالایشگاه نفت تهران و آغاز اعتصابات سراسری در ایران!

★ ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ انترناسیونال اول پایه گذاری گردید. سالگرد این روز را به سرولتاریای جهان تبریک میگوئیم!

کمکهای مالی و وجوه نشریات را به شماره حساب زیر واریز نمایید:

Kto.Nr. 272753 - 606

Post giroamt Frankfurt a.M

Bolivar

مشابه آنچه در خلیج فارس رخ داد، ضروری است بهمین دلیل آمریکا، یک نیروی دریایی توانا از جمله ۱۲ ناو هواپیما بر خود را برای حضور به موقع در مناطق بحرانی حفظ خواهد کرد.

امیرالایم آمریکا، امروز هارتر از گذشته، مواضع خود را در راستای ایجاد نظم مطلوب خویش تقویت کرده و آمادگی های خود را برای مقابله با جنبش های مردمی - انقلابی و نیز مخالفت و رزی های جنبش های ناسیونالیستی - مذهبی می افزاید.

مضمون قرار داد ۱۰ ساله آمریکا با کویت، همانا رسمیت یافتن اشغال کویت توسط آمریکا، و تبدیل آن به یک پایگاه نظامی، و در راستای سیاستهای اشغالگرانه و تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا و تهدیدی علیه جنبش های انقلابی و مردمی در خاور میانه میباشد.

لشکرکشی آمریکا و متحدینش به خلیج فارس و ماندگاری آمریکا در خلیج، بخشی از سیاست آمریکامینی - سر قرق نفت خیزترین منطقه جهان و دخالت گریهای مستقیم نظامی در سرکوب جنبش انقلابی است.

از اینرو بایستی این سیاست اشغالگرانه، تجاوزکارانه و ضد مردمی امپریالیسم آمریکا در خاور میانه و اهداف آن را برای افکار عمومی جهانیان افشا کنیم و از همگان کارگران و زحمتکشان را نسبت بدان آگاه سازیم!

اشغال کویت رسمیت یافت!

دنیاله از صفحه اول

سیاست امپریالیسم آمریکا در شرایط پس از جنگ سرد، استقرار و توجه به کانونهای تنش و بحران های منطقه ای در این دوره میباشد، ضمن اینکه اهداف درازمدت تر (ارتقاء و توانمندیهای خود برای حفاظت از استمرار غارت نفت و... و نیز رشد بنیه اقتصادی و اجتماعی در رابطه با قبای آتی نظیر اروپا و ژاپن) را مورد نظر دارد.

سیاست تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیسم آمریکا در دوران پس از " جنگ سرد " توسط ریچارد دیک چنی وزیر دفاع آمریکا (در تاریخ ۱۸ شهریورماه در محابه تلویزیونی) چنین بیان می شود که: " خطرات آتی علیه منافع آمریکا در جهان، بیشتر از بحرانهای منطقه ای ناشی خواهد شد و نه تقابل بلوکهای سابق. بدنبال تحولات شرق و حذف پیمان نظامی و رشت - استراتژی نظامی آمریکا از رویارویی با تهدید ویا حمله نظامی شوروی، به آمادگی برای مقابله فوری با بحرانهای منطقه ای تغییر جهت داده است. " دیک چنی در مصاحبه خود اظهار میدار که بودجه نظامی سیمده میلیارد دلاری آمریکا سیر نزولی خواهد داشت و افزود: " حفظ توانایی آمریکا برای مقابله با بحرانهای منطقه ای،

نشانی های جدید پستی

اتحاد کارگران انقلابی ایران

راه کارتر

هتلند

B.P 22634

1100 DC

AMSTERDAM/ZUID OOST

HOLLAND

آلمان

POSTFACH 680328

3000 HANNOVER 61

W. GERMANY

مرکز ارتباطات

اتحاد کارگران انقلابی ایران

راه کارتر

۰۴۰ - ۷۳۱۳۹۹۰

(آلمان فدرال)

نان، کار، مسکن، آزادی، حکومت شورائی!